

بدرود، بدرود، بدرود که با خون خود بر لوح‌های زنگار خورده تاریخ استبدادزده و فقهزده ایران زمین که با دروغ‌های بزرگ آلوده هست، نوشتی که راز شورها و شادی‌های ما در هستی امروز کوچک مان تنها در اراده معطوف به زندگی و مقاومت و مبارزه با بدی‌ها و زشتی‌ها و سیاهی‌ها و لشکر غمان که از هر سو بر هستی مردمان ایران زمین هجوم آورده‌اند، قابل تعریف می‌باشد. اگرچه این رهائی دیر و بی‌تو باز خواهیم یافت، ولی امروز با خون تو آزادی فردا، مرگ دیکتاتورها را در سرزمین شیر و خورشیدمان جشن می‌گیریم. «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» (سوره مریم - آیه ۱۵).

☀ تزهائی برای آگاهی‌یابی ۶

☀ نبرد گفتمان‌ها ۱۵

☀ آزادی و دموکراسی ۷۹

☀ ما چه می‌گوییم؟ ۴۴

☀ پرسش و پاسخ بیست و یک ۸

☀ شریعتی در آینه اقبال ۸۳

☀ اقبال پیام‌آور ۶۸

☀ بحث‌شناسی ۹۲

☀ سرمقاله - چرا رژیم مطلقه فقه‌ای بر طبل اسلام دگماتیست

☀ تیتر اول - مارتن نفس‌گیر مقاومت جنبش مدنی زنان

☀ سخن روز - مهر ماه، آغاز سال تحصیلی جدید

☀ فهم و شناخت تطبیقی نهج البلاغه برای ۱

☀ عاشورا و مکتب حسین ۳

☀ از ۱۶ آذر ۳۲ تا ۱۶ آذر ۱۴۰۰ ۱۱

☀ جنبش زنان در مسیر رهایی ۱۰

☀ استراتژی اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی ۵

☀ تفسیر سوره قصص ۲۱

آگاهی، آزادی و برابری

چرا رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، در شرایطی که در ورطه هولناک هزار تویی از بحران‌های به بن‌بست رسیده قرار دارد، «بر طبل اسلام دگماتیست زیارتی می‌کوبد؟»

سرمقاله

به این سؤال پاسخ می‌دهیم که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم چه نیازی به مطلق کردن اسلام زیارتی و تکیه استراتژیک بر مراسمی مثل مراسم اربعین و اعزام میلیونی زائران به کشور عراق برای تثبیت قدرت خود در عراق و در منطقه دارد؟ و در بخش دوم، به این سؤال پاسخ می‌دهیم که تکیه استراتژیک رژیم مطلقه فقه‌ای بر اسلام زیارتی و مراسمی مثل مراسم اربعین و فرستادن میلیونی زائران به عراق، آن هم با آن همه هزینه سرسام‌آور و نجومی که برای حکومت دارد و رژیم مطلقه فقه‌ای با بسیج کردن تمامی توان لجستیکی و تبلیغاتی و دیپلماتیک و نظامی و انتظامی و اداری خود به انجام آن پرداخته، چه تاثیری می‌تواند، به صورت موقتی بر هزار توی بحران‌های به بن‌بست رسیده رژیم مطلقه فقه‌ای در داخل کشور داشته باشد؟

بخش اول - در سطح منطقه و به ویژه در خود کشور عراق رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، «از بعد از تجاوز نظامی امپریالیستی آمریکا و متحدانش یا ناتو در سال ۲۰۰۳

تلاش غیر قابل تصور رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم به خصوص در سال جاری، در خصوص برگزاری مراسم اربعین و اعزام میلیونی زائرین به کشور عراق با بسیج تمامی قدرت خود اعم از لجستیکی و تدارکاتی و دیپلماتیک و نظامی و انتظامی تا ارائه تسهیلات گسترده حکومتی از پرداخت وام تا بیمه کردن زائران و تا پرداخت ارز و تمهیدات درمانی و ایاب و ذهاب و خوابگاه و تغذیه و غیره آنچنان گسترده بود که حتی صاحبان عزا در کشور عراق را هم به وحشت انداخت. به طوری که هرچه دولت عراق سعی کرد تا تعداد زائران ایرانی برای ورود به عراق در این مراسم کاهش بدهد، با فشار همه جانبه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، در این رابطه مجبور به عقب‌نشینی شد. البته اگر چه رژیم مطلقه فقه‌ای در سال‌های قبل از شیوع بیماری کرونا هم در این رابطه تلاش گسترده‌ای داشته است، ولی «تلاش سال جاری او در این رابطه بسیار گسترده‌تر از گذشته بود». لہذا همین امر باعث ایجاد یک سؤال بزرگ برای آگاهان سیاسی و نظریه‌پردازان اجتماعی و مذهبی شده است که «رژیم مطلقه فقه‌ای در این شرایط چه نیازی به این مراسم در کشور عراق دارد؟»

در پاسخ به این سؤال باید عنایت داشته باشیم که «در این زمان رژیم مطلقه فقه‌ای در شرایط خودویژه هزار تویی بحران‌های به بن‌بست رسیده داخل کشور و منطقه قرار دارد» که به صورت «موضعی و صوری و کوتاه‌مدت برای نجات خود می‌تواند با تکیه بر اسلام دگماتیست زیارتی و مطلق کردن اسلام دگماتیست زیارتی در برابر دیگر شاخه‌های اسلام دگماتیست (اعم از اسلام دگماتیستی فقه‌ای، اسلام دگماتیست روایتی، اسلام دگماتیست ولایتی، اسلام دگماتیست صوفیانه دنیاگریز و جامعه‌ستیز) به این مراسم تکیه بکند». برای فهم این مهم، تحلیل موضوع را به دو بخش تقسیم می‌کنیم. در بخش اول،

و سرنگون کردن رژیم بعث عراق و صدام حسین و نابود ساختن تمامی زیرساخت‌های اقتصادی و اداری و سیاسی و اجتماعی کشور عراق و حاکم کردن ائتلافی از جریان‌های مذهبی شیعه (وابسته به رژیم مطلقه فقه‌ای ایران و سران ایلات و اقوام و عشایر و طایفه‌ای)، به یکی از بازیگران اصلی صحنه سیاسی عراق تبدیل شده است؛ که با «یارگیری از روحانیت شیعه عراق و سران طوایف و عشایر و اقوام و جریان‌ها و احزاب سیاسی شیعه مذهب و سازماندهی نیروهای مسلح وفادار به خود در چارچوب سپاه قدس تحت فرماندهی قاسم سلیمانی در عمل به بزرگترین نیروی سیاسی و نظامی در عراق تبدیل شده است» که دیگر حتی «خود امپریالیسم آمریکا (که از بعد از اشغال نظامی عراق در حال نهادینه کردن قدرت امپریالیستی نظامی و سیاسی و اقتصادی خود در کشور عراق می‌باشد) دیگر توان دفع قدرت سیاسی و نظامی رژیم مطلق فقه‌ای حاکم را ندارد»؛ و البته موضوع حضور سیاسی و نظامی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم زمانی توانست در کشور عراق به صورت فراگیر و گسترده نهادینه بشود که در زمان دولت مالکی (دولت دست‌نشانده رژیم مطلقه فقه‌ای ایران در عراق) جریان ارتجاعی داعش توانست بیش از یک سوم خاک عراق را به اشغال خود درآورد. لذا از آنجائیکه «امپریالیسم آمریکا و کشورهای سرمایه‌داری ناتو به علت شکست‌های قبلی خود در عراق و افغانستان نمی‌توانستند و نمی‌خواستند که به صورت حملات زمینی در برابر نیروهای داعشی بایستند، همین امر شرایط برای حضور فراگیر ایران در عراق در عرصه نظامی و سیاسی و سازماندهی نیروهای وابسته به خودش در عراق تحت عنوان حشد الشعبی به وسیله سپاه قدس تحت فرماندهی قاسم سلیمانی فراهم کرد». از آنجائیکه تجاوز

نظامی و اشغال کشور عراق (مانند کشور افغانستان و لیبی و سوریه و کشور هزار تکه شده یوگسلاوی) توسط تجاوز و اشغال نظامی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا (که آنچنانکه بوش پسر رئیس‌جمهور وقت امپریالیسم آمریکا در زمان تجاوز به خاورمیانه در سال ۲۰۰۱ اعلام کرده بود و مدعی صادر کردن دموکراسی به این کشورها بودند) جز کشتار صدها هزار نفر و ویرانی کامل کشورهای افغانستان و لیبی و سوریه و عراق (آنچنانکه این کشورهای امپریالیستی با کشور یوگسلاوی در اروپا کردند و آن را به بیابان‌های سوخته و لحاف هزار تکه تبدیل کردند) دستاورد دیگری نداشت.

در نتیجه «در غیبت یک جامعه قوی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین مدنی و در غیبت رشد اقتصادی و اجتماعی و به علت نابودی تمامی زیرساخت‌های اقتصادی و اداری و سیاسی و اجتماعی کشور عراق پس از تجاوز نظامی و اشغال آن توسط امپریالیسم آمریکا و شکست و ناتوانی امپریالیسم جهانی در تثبیت حاکمیت خودشان بر کشور عراق همه و همه شرایط برای فروپاشی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه عراق را فراهم کرد» بدین خاطر این همه بستر «سلطه سیاسی و نظامی رژیم مطلقه فقه‌ای در کشور عراق را فراهم کرد» تا آنجا که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم توانست «دولت‌های دست‌نشانده خودش (مانند دولت مالکی) را توسط جریان‌های سیاسی وابسته به خودش بر مردم عراق تحمیل نماید». صرف هزینه‌های نجومی رژیم مطلقه فقه‌ای در کشور عراق در فرایند پسا اشغال نظامی عراق و حضور گسترده نظامی توسط سپاه قدس تحت فرماندهی قاسم سلیمانی «شرایط برای نهادینه کردن اجتماعی این جریان‌های وابسته و دست‌نشانده خودش در کشور عراق را

فراهم کرد». ولی به مرور زمان «به علت فساد فراگیر و ناکارآمدی سیستم سیاسی دست نشانده حاکم بر کشور عراق و همچنین ناتوانی رژیم مطلقه فقهاتی در جهت ایجاد توسعه اقتصادی در کشور عراق همه و همه باعث گردید که فقر و فروپاشی اقتصادی و اجتماعی و نارضایتی تا اعماق جامعه عراق فراگیر و گسترده بشود». قابل ذکر است که برعکس گذشته، این نارضایتی‌ها در جامعه شیعه عراق (که بیش از ۷۰ درصد مردم عراق را تشکیل می‌دهند) صورتی فراگیرتر از بخش‌های دیگر جامعه عراق گسترش پیدا کردند؛ اما از آنجائیکه این نارضایتی‌های نفوذ کرده تا اعماق جامعه عراق (و در رأس آنها جامعه شیعه عراق) «در خلاء سازمان‌یابی و آگاهی‌یابی و تمیزه بودن و در خلاء جریان‌های دموکراتیک راهبری و رهبری‌کننده جامعه سیاسی عراق انجام گرفته بود، همه و همه باعث گردید تا سونامی حرکت‌های اعتراضی پائینی‌های جامعه عراق (به جای جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین فراگیر مدنی و صنفی و سیاسی و اجتماعی) به صورت خیزش‌های متمیزه بی‌سر و بی‌برنامه و بی‌استراتژی و تاکتیک مشخص درآیند که این خیزش‌های گرسنگان و بیکاران و توده‌وار مردم عراق شرایط برای موج‌سواری فرصت‌طلبان کسب قدرت سیاسی از بالا فراهم کرد». البته آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم، «به لحاظ بافت مذهبی شیعه اکثریت کنش‌گران این خیزش‌های متمیزه، روحانیت شیعه (و در رأس آنها مقتدی صدر) با حمایت از این خیزش‌ها توده‌وار بی‌شکل، شرایط برای هژمونی سیاسی و اجتماعی خود بر این مردم فقرزده و گرسنه و بی‌آینده فراهم کردند». لذا همین امر باعث گردید که «مقتدی صدر جهت موج‌سواری بر نارضایتی مردم عراق توانست با شعار تغییر وضع موجود و مخالفت با حضور رژیم

مطلقه فقهاتی ایران در عراق موقعیت خودش را در جامعه فقرزده و گرسنه و بیکار عراق به خصوص در بخش شیعه تثبیت نماید.»

در نتیجه «نام جریان مقتدی صدر و بدنه اجتماعی آن از سال ۲۰۱۶ به اعتراضات خیابانی یا خیزش‌های گرسنگان عراق گره خورد». اعتراضاتی که در تاریخ عراق بعد از سقوط رژیم صدام حسین بی‌سابقه بود؛ و برای اولین بار در سال ۲۰۱۶ پائینی‌های جامعه عراق بر علیه بالائی‌های سیستم سیاسی فاسد حاکم شورش و قدرت‌نمایی کردند؛ و در رابطه با همین موج‌سواری بود که «جریان مقتدی صدر به عنوان جریان شیعی همراه با رویکرد دگماتیسم مذهبی با برخی جریان‌ها و احزاب کمونیستی عراق تحت شعار مبارزه با فساد اقتصادی سیستم سیاسی حاکم ائتلاف کردند». دامنه این خیزش‌های توده‌وار و بی‌شکل با پررنگ شدن رهبری از بالای جریان مقتدی صدر از سال ۲۰۱۸ گسترده‌تر شد. تا آنجا که میادین شهرهای بزرگی نظیر بغداد، بصره، نجف و ناصریه بدل به پایگاهی برای حامیان مقتدی صدر شدند. علی‌هذا، در همین زمان بود که مقتدی صدر در توییت خود خطاب به این کنش‌گران خیزش‌های توده‌وار بی‌شکل نوشت: «عزیزان من، شما امروز ثابت کردید که عراق، عراق مرجعیت و عراق صدی‌هاست، عراقی که در آن از فرامین خدا اطاعت می‌شود.»

باری، از اینجا بود که جریان مقتدی صدر موفق شدند، با رهبری این خیزش‌های متمیزه و بی‌شکل گرسنگان عراق اعتبار سیاسی قابل توجهی برای خود فراهم نمایند و نام مقتدی صدر را به عنوان یکی از رهبران حاضر در رقابت‌های سیاسی مطرح کنند. لذا، با حضور جریان صدر از طریق صندوق‌های رأی و فشار از پائین و چانه‌زنی از

این ترتیب بود که «جریان مقتدی صدر با گذشت نزدیک به دو دهه از آغاز فعالیت سیاسی خود در عصر پسا صدام (۲۰۰۳ تا ۲۰۲۱) توانستند از اقلیتی فاقد تأثیرگذاری‌های ویژه سیاسی بدل به بزرگ‌ترین جریان در پارلمان عراق بشوند». پس از پیروزی نسبی جریان مقتدی صدر در انتخابات پارلمانی اکتبر ۲۰۲۱ عراق و شکست جریان‌های حامی رژیم مطلقه فقهاتی ایران «این جریان‌های شکست خورده شیعه عراق جهت به چالش کشیدن پیروزی جریان مقتدی صدر ابتدا تلاش کردند تا نتیجه این انتخابات را به چالش بکشند و خواستار

بالا رفته رفته توازن قدرت در عرصه سیاسی کشور عراق بر به ضرر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و جریان‌های وابسته سیاسی‌اش تغییر کرد. تا آنجا که در انتخابات پارلمانی اکتبر سال ۲۰۲۱ برای اولین بار جریان صدر توانست به پیروزی نسبی در این انتخابات دست پیدا کند؛ یعنی جریان مقتدی صدر بدون ائتلاف با هیچ یک از جریان‌های سیاسی حاکم بر قدرت و گروه‌های سیاسی حاضر در صحنه رقابت به تنهایی توانست ۷۰ کرسی پارلمان عراق در انتخابات اکتبر ۲۰۲۱ به دست بیاورد؛ و این در شرایطی بود که جریان‌های سیاسی حامی رژیم

«رژیم مطلقه فقهاتی ایران جهت پر کردن این خلاء کاریزماتیک جریان‌های نظامی و سیاسی وابسته به خود در کشور عراق که باعث خلأ پایگاه اجتماعی برای آنها شده است، در این شرایط تلاش می‌کند تا توسط مطلق کردن اسلام دگماتیست زیارتی و اعزام میلیونی زائران ایرانی در مراسم دست‌ساز خود به کشور عراق با پیوند مذهبی و اجتماعی و اقتصادی این زائران میلیونی ایرانی با مردم عراق شرایط برای پر کردن خلاء کاریزماتیک و ایجاد پایگاه اجتماعی برای رژیم مطلقه فقهاتی ایران و جریان‌های سیاسی - نظامی وابسته به این رژیم در عراق فراهم بکند.»

ابطال رأی‌گیری و انجام انتخابات مجدد شدند». به طوری که ابوعلی العسکری مسئول امنیتی جریان کتائب حزب الله (وابسته به رژیم مطلقه فقهاتی ایران) «این انتخابات را بزرگ‌ترین عملیات فریبکاری خواند». مع الوصف، از اینجا بود که جریان‌های شیعه حامی رژیم مطلقه فقهاتی ایران ائتلافی تحت عنوان «چارچوب هماهنگی شیعیان» بر علیه جریان مقتدی صدر در عرصه قدرت سیاسی ایجاد کردند. پس از تأیید انتخابات پارلمانی اکتبر ۲۰۲۱ از سوی ارگان‌های قانونی عراق «پارلمان جدید عراق تشکیل جلسه داد و در همان جلسه اول محمد الحلبوسی (رئیس ائتلاف تقدم) به مانند

مطلقه فقهاتی حاکم (که تا قبل از آن سکاندار قدرت بودند) جمعاً توانستند ۶۳ کرسی از پارلمان عراق را صاحب بشوند؛ که از این ۶۳ کرسی، ۴۰ کرسی مربوط به جریان دولت قانون مالکی و ۲۰ کرسی هم مربوط به فتح و حشد الشعبی بود؛ یعنی تا آنجا در این انتخابات رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ایران شکست خورد که (جریان پر نفوذ دیگر حامی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم یعنی) جریان نیروهای دولت ملی (وابسته به عمار حکیم و حیدر العبادی) تنها سه کرسی پارلمان عراق را به دست آوردند. در حالی که تنها سهم جریان حکیم در انتخابات ۲۰۱۸ پارلمان عراق ۵۰ کرسی بود. به هر حال به

پارلمان قبلی به عنوان رئیس مجلس انتخاب کرد» اما با «مخالفت جریان‌های همسوی رژیم مطلقه فقهاتی ایران (چارچوب هماهنگی شیعیان) در مجلس جدید، این مجلس در قدم بعدی ضروری خود یعنی انتخاب رئیس جمهور جدید عراق متوقف شد.»

لازم به ذکر است که برای انتخاب رئیس جمهوری عراق آرای دو سوم نمایندگان پارلمان لازم است؛ اما از آنجائیکه ائتلاف چارچوب هماهنگی شیعیان، «با نظر موافق رژیم مطلقه فقهاتی ایران دست به تحریم جلسات پارلمانی زدند این آرای دو سوم نمایندگان برای انتخاب رئیس جمهور عراق شکل نگرفت، در نتیجه انتخاب رئیس جمهور جدید عراق صورت نگرفت چراکه اگر رئیس جمهور جدید عراق انتخاب می‌شد آن گاه این رئیس جمهور وظیفه داشت که طبق قانون اساسی عراق کاندیدای نخست وزیری را از گروهی انتخاب کند که بیشترین کرسی‌های پارلمانی در اختیار دارند، به پارلمان عراق جهت تأیید معرفی نماید که بی‌تردید این جریان درون پارلمان که بیشترین کرسی در پارلمان جدید عراق در اختیار داشتند، جریان مقتدی صدر با ۷۰ کرسی بود» بنابراین، از اینجا بود که یک اختلاف عمیق در پارلمان عراق بر سر این که چه جریانی در پارلمان عراق بزرگترین گروه پارلمانی می‌باشد بوجود آمد، زیرا ائتلاف چارچوب هماهنگی شیعیان (حامی رژیم مطلقه فقهاتی ایران) مدعی بودند که آن‌ها بزرگ‌ترین گروه پارلمانی هستند، اما در سوی دیگر جریان مقتدی صدر با مشارکت حزب دموکرات کردستان و ائتلاف گروه‌های سنی «تقدم» و «عزم» اکثریت لازم برای انتخاب نخست وزیر را داشتند. در نتیجه، ممانعت ائتلاف چارچوب هماهنگی شیعیان برای انتخاب رئیس جمهور نیز از همین رو بود، زیرا

آن‌ها می‌دانستند که با انتخاب رئیس جمهور راه برای نخست وزیر شدن کاندیدای مورد نظر جریان مقتدی صدر هموار می‌شود.

باری. نتیجه بن‌بست انتخابات رئیس جمهوری و نخست وزیری که ماه‌ها طول کشید، سرانجام باعث گردید که «با یک تاکتیک احمقانه مقتدی صدر، ۷۰ نماینده وابسته به این جریان از نمایندگی پارلمان استعفا بدهند». با این هدف که «استعفای آنها باعث می‌گردد تا پارلمان جدید منحل بشود و انتخابات مجدد صورت بگیرد تا آنها در انتخابات بعدی بتوانند با نمایندگان بیشتری وارد پارلمان بشوند»؛ اما بر خلاف انتظار جریان مقتدی صدر ائتلاف چارچوب هماهنگی شیعیان (حامی رژیم مطلقه فقهاتی ایران) فرصت را مناسب دیدند تا در غیاب نمایندگان جریان مقتدی صدر در پارلمان، کاندید مورد نظر خود را برای پست نخست وزیری معرفی نمایند. از آنجائیکه جریان مقتدی صدر سر خود را بی‌کلاه دید و برنامه خود را شکست خورده یافت، «این عمل فرصت طلبانه ائتلاف چارچوب هماهنگی شیعیان (حامی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ایران) را به معنای اعلام جنگ با جریان خودش تلقی کرد». لذا در این رابطه بود که برای مقابله با شکست پروژه چارچوب هماهنگی شیعیان «به اشغال پارلمان عراق توسط نیروهای حامی خود دست زد». لذا همین اشغال پارلمان عراق توسط نیروهای مقتدی صدر باعث گردید که الحلبوسی جلسات پارلمان را تا اطلاع ثانوی تعطیل اعلام نماید. در ادامه اشغال پارلمان عراق توسط نیروهای مقتدی صدر، این نیروها منطقه سبز بغداد (که مرکز بسیاری از وزارتخانه‌ها و کاخ نخست وزیری و رئیس جمهوری عراق هم بود) اشغال کردند. از بعد از آن بود که با اشغال منطقه سبز بغداد توسط نیروهای مقتدی صدر دولت هم تعطیل شد. البته در همین زمان

بود که مقتدی صدر از دادگاه فدرال عراق خواست تا پارلمان عراق را منحل اعلام نماید که دادگاه فدرال عراق این درخواست مقتدی صدر را رد کرد و اعلام کرد که انحلال پارلمان تنها توسط خود پارلمان امکان پذیر می باشد. علی هذا، در ادامه این هجمه همه جانبه جریان مقتدی صدر بود که تضاد درون قدرت بر سر تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح های درون حکومت به اردو کشی خیابانی کشیده شد و ائتلاف چارچوب هماهنگی شیعیان نیز هم نیروهای اجتماعی خودشان را برای مقابله با جریان مقتدی صدر به خیابان ها کشانیدند. حاصل اینکه «با اعلام کناره گیری مقتدی صدر از سیاست، تضاد جناح های درون قدرت از فاز سیاسی وارد فاز آنتاگونیست شد» البته تضاد و درگیری ها محدود به بغداد نشد بلکه مناطق دیگر عراق هم در برگرفت به طوری که هواداران مقتدی صدر از جمله در شهر ناصریه به برخی ساختمان های دولتی حمله کردند و آنجا را تصرف کردند. در نتیجه «این مرحله منجر به کشته شدن ۳۰ نفر و زخمی شدن ۷۰۰ نفر در بغداد و نیز کشته شدن ۴ نفر و زخمی شدن ده ها نفر در بصره گردید»؛ اما از آنجائیکه ادامه این مرحله با حمله «سرایا السلام» سازمان نظامی مقتدی صدر به دفاتر گروه های شبه نظامی وابسته به رژیم مطلقه ایران به ویژه دفاتر «عصائب اهل حق» روندی به طرف جنگ داخلی در عراق به خود گرفت، با عنایت به اینکه جریان مقتدی صدر به خوبی می دانستند که «جنگ داخلی دیگر برای آنها قابل کنترل نمی باشد و آن ها نمی توانند توسط جنگ داخلی به قدرت برسند»؛ و «جنگ داخلی آنچنانکه تجربه آن در لبنان برای بیش از یک دهه نشان داده بود برنده سیاسی ندارد». لذا مقتدی صدر در تلویزیون عراق ظاهر شد و «با پذیرش مسئولیت های خشونت های عراق و تشکر

از تلاش های نیروهای امنیتی عراق و حشد الشعبی به حامیان خود یک ساعت فرصت داد تا منطقه سبز بغداد را ترک کنند». این امر باعث گردید تا به صورت موقت آتشی که می رفت تا به جنگ داخلی عراق بیانجامد (و همه چیز را مانند لبنان از تر و خشک با خود بسوزاند) به زیر خاکستر برود.

باری، نکته مهمی که هر دو جناح در حال جنگ بر سر تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان، در نظام سیاسی حاکم بر عراق نسبت به آن غافلند، اینکه «مردم عراق به مرور زمان از ماهیت باطل تضاد این دو جناح درون حاکمیت پی برده اند و لذا رفته رفته تلاش می کنند، حتی با جنبش نافرمانی مدنی هم که شده که جبهه خودشان را از دو جبهه در حال جنگ بر سر قدرت حاکمیت جدا کنند». برای فهم این مهم، تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که یکی از نمونه های نارضایتی مردم از وضعیت موجود و ناامیدی آنها نسبت به تغییر وضع موجود از طریق صندوق های رأی و جنگ جناح های درونی قدرت، «کاهش مشارکت آنها در انتخابات پارلمانی اکتبر ۲۰۲۱ می باشد»؛ زیرا در حالی که «در اولین انتخابات پارلمانی پس از سرنگونی صدام حسین در دسامبر ۲۰۰۵ میزان مشارکت مردم عراق ۷۹ درصد بود، در پنجمین انتخابات پارلمانی عراق که در اکتبر ۲۰۲۱ (سال گذشته) صورت گرفت کمتر از ۴۰ درصد مردم عراق شرکت کردند و بیش از ۶۰ درصد مردم عراق در انتخابات پارلمانی سال گذشته شرکت نکردند، جالب اینکه از ۹ میلیون و ۷۷ هزار رأی ریخته شده به صندوق های رأی در سال گذشته ۱۰ درصد آنها هم رأی های باطله بوده است». ماحصل اینکه «جمع رأی های جریان مقتدی صدر در انتخابات پارلمانی سال گذشته با ۷۰ نماینده یک میلیون و پانصد هزار رأی بوده است» بنابراین از اینجاست که می توان نتیجه گیری

کرد که نارضایتی مردم عراق روز به روز در حال عمیق‌تر شدن می‌باشد؛ و به مرور زمان «با ریزش تضادهای جناح‌های بالائی‌های قدرت به اعماق جامعه عراق، شرایط عینی و ذهنی برای اعتلای جنبش‌های مستقل سیاسی و مدنی و صنفی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین فراهم می‌شود»؛ که بی‌تردید اعتلای این جنبش‌های دینامیک سیاسی و صنفی و مدنی در آینده و مرزبندی آنها با خیزش‌های متمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه گذشته شرایط برای تکوین یک جامعه جنبشی مدنی و دموکراتیک و فراگیر و همه‌گیر در کشور عراق فراهم می‌کند؛ یعنی طی کردن همان فرایندی که مردم ایران به خصوص از تابستان سال ۱۳۹۶ (با اعتلای جنبش مالباختگان) الی الان طی کرده‌اند؛ زیرا اگرچه مردم ایران برای چهار دهه (۱۳۵۸ تا ۱۳۹۶) پسا انقلاب شکست خورده ضد استبدادی سال ۵۷ در انتظار تغییر وضع موجود، توسط رژیم مطلقه فقهاتی و یا جناح‌های درونی حاکمیت در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش و غیره بودند، رفته رفته با ریزش تضادهای بالائی‌های قدرت (در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان) به اعماق جامعه بزرگ ایران، به ناکارآمدی رژیم مطلقه فقهاتی و جناح‌های درونی قدرت در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش غیره و غیره پی بردند و دریافتند که تنها توسط یک جامعه جنبشی و مدنی قوی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین با مبارزه سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی از طبقه متوسط شهری تا اردوگاه عظیم کار و زحمت می‌توانند، به تغییر دموکراتیک و ساختاری در جامعه ایران دست پیدا کنند.

حال سؤال محوری که در این رابطه قابل طرح است اینکه «رژیم مطلقه فقهاتی ایران، در این شرایط

چه تدابیری برای حفظ هژمونی و جایگاه خود در قدرت سیاسی عراق دنبال می‌نماید؟»

در پاسخ به این سؤال است که باید بگوئیم که رژیم مطلقه فقهاتی ایران در این رابطه به صورت چند مؤلفه‌ای عمل می‌کند، یعنی از یک طرف، از آنجائیکه می‌داند «آراء جریانات شیعه وابسته به این رژیم در عراق روندی کاهشی دارد، لذا در این شرایط با تجدید انتخابات پارلمان عراق در این شرایط مخالف است». برعکس جریان مقتدی صدر که معتقدند که با تجدید انتخابات پارلمان عراق شرایط برای جلب بیشتر آراء در انتخابات جدید برای آنها فراهم است. لذا از اینجاست که «رژیم مطلقه فقهاتی ایران و ائتلاف چارچوب هماهنگی شیعیان، به دنبال آنند که ابتدا نخست وزیر و کابینه جدید تحت سلطه خودشان در عراق را بر سر کار بیاورند و سپس با انتخاباتی مهندسی شده توسط کابینه دست‌ساز خودشان موقعیت خودشان را در پارلمان و انتخابات آینده بهبود ببخشند». از طرف دیگر رژیم مطلقه فقهاتی ایران تلاش می‌کند تا با «اعزام بیش از دو میلیون زائر ایرانی به عراق (در مراسم اربعین) شرایط برای تقویت پایگاه اجتماعی و بازسازی هویت متزلزل رژیم مطلقه فقهاتی ایران، در کشور عراق را فراهم سازد». لازم به ذکر است که آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، «منهای فساد و ناکارآمدی دولت‌های گذشته حامی رژیم مطلقه فقهاتی ایران در کشور عراق در طول دو دهه پسا سقوط رژیم صدام حسین، یکی از عوامل دیگر نارضایتی مردم عراق از این دولت‌ها، نزدیکی و پیوند جریان‌های سیاسی حاکم (منهای جریان مقتدی صدر) با رژیم مطلقه فقهاتی ایران است». لذا به همین دلیل است که رژیم مطلقه فقهاتی ایران تلاش می‌کند، «در چارچوب تکیه محوری بر اسلام دگماتیست زیارتی و پیوند با جامعه شیعه

عراقی، از کانال اسلام زیارتی و اعزام میلیونی زائران شیعه ایرانی به عراق، هم شرایط جهت پیوند اجتماعی و اقتصادی با جامعه شیعه عراق (جهت کاهش اعتراض آنها نسبت به دخالت‌های سیاسی نظامی ایران در عراق) فراهم بکند و شرایط برای تقویت پایگاه اجتماعی جریان‌های سیاسی حامی رژیم مطلقه فقهاتی ایران در عراق فراهم سازد. مع هذا، در این رابطه است که در مراسم اربعین سال جاری در لوای اعزام میلیونی زائران ایرانی به کشور عراق، رژیم مطلقه فقهاتی ایران تمامی قدرت لجستیکی و توان دیپلماسی و تبلیغاتی و نظامی و انتظامی و اداری خود از پرداخت وام گرفته تا تسهیلات گذرنامه و بیمه کردن و ایاب و ذهاب و تغذیه مجانی و معافیت سربازی و زائرسراهای مجانی و نادیده گرفتن رعایت مسائل ایمنی کرونائی تا پرداخت ارز و نادیده گرفت مسائل گمرکی برای تجارت فردی زائران در عراق و غیره و غیره به کار گرفت تا بتواند شرایط برای پیوند اجتماعی - اقتصادی بین شیعیان ایران و شیعیان عراق برای کاهش اعتراض آنها فراهم نماید؛ و البته این همه با هزینه پردازی‌های نجومی از جیب مردم نگون‌بخت ایران توسط رژیم مطلقه حاکم در کشور عراق برای آن است که «کشور عراق در سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی رژیم مطلقه فقهاتی نقشی کلیدی و استراتژیک دارد؛ و قطعاً بدون کشور عراق، تمامی سیاست‌های منطقه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی ایران (از جمله پروژه هژمونی بر هلال شیعه و جنگ و نبرد هژمونی‌طلبانه با رژیم آپارتاید اسرائیل و انجام جنگ‌های نیابتی در منطقه و رقابت هژمونیک مذهبی با رژیم ارتجاعی عربستان سعودی و تغییر در معادلات بین‌المللی منطقه به نفع خود در عرصه رقابت بین دو اردوگاه امپریالیستی یعنی اردوگاه امپریالیستی

غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و اردوگاه امپریالیستی شرق به سرکردگی دو امپریالیسم تازه نفس چین و روسیه) عقیم و سترون می‌گردد؛ بنابراین، از اینجا است که حزب پادگانی خامنه‌ای «حضور نظامی خودش در عراق را به صورت عمق استراتژیک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ایران تعریف می‌کند»؛ و باز در همین رابطه است که باید داوری کنیم که «رژیم مطلقه فقهاتی ایران به این سادگی‌ها از عراق بیرون نمی‌رود». اضافه کنیم که هر سال رژیم مطلقه فقهاتی در مراسم دست‌ساز اربعین خود، تلاش می‌کند با اعزام میلیونی زائران ایرانی از زمین و آسمان به عراق، امکان کنترل نیروهای امنیتی دولت عراق بر عبور و مرور زائران از مرزها از بین ببرند تا توسط آن بتوانند نیروهای امنیتی و نظامی خودشان جهت اقامت دائم در عراق در راستای تقویت جریان‌ها سیاسی وابسته به این رژیم مطلقه فقهاتی از لای این زائران میلیونی به آنجا بفرستند.

پر پیداست که ورود و مقیم شدن این نیروهای نظامی و امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها می‌تواند در راستای تقویت جریان‌های نظامی و سیاسی وابسته به رژیم مطلقه فقهاتی (از «عصائب اهل الحق» تا «کتاب حزب الله» و «حزب الدعوه» و «مجلس اعلا» و «حشد الشعبی» و جریان‌های سیاسی «دولت قانون» و «فتح» و «نیروهای دولت ملی» و غیره که بر علیه جریان سیاسی و نظامی مقتدی صدر از «جیش المهدی» تا «سرایا السلام» فعالیت می‌کنند) باشند. بدین ترتیب است (که پس از برخورد نظامی اخیر بین جریان مقتدی صدر با جریان‌های سیاسی - نظامی عراقی وابسته به رژیم مطلقه فقهاتی ایران) «مقتدی صدر در اعلامیه‌ای از دولت عراق درخواست کرد که کنترل مرزهای شرقی عراق در ایام اربعین (نسبت به ورود

زائرین ملیونی ایرانی) توسط حشد الشعبی عراق صورت نگیرد و خواستار کنترل مستقیم نیروی‌های دولتی بر مرزهای شرقی عراق در زمان ورود زائرین ملیونی ایرانی شد». هر چند که خود مقتدی صدر به خوبی می‌داند که «دولت مصطفی الکاظمی و دستگاه‌های امنیتی به هیچ وجه توان کنترل ورود زائرین ملیونی ایام اربعین توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را ندارند، ولی خود این موضع‌گیری مقتدی صدر نشان دهنده دغدغه واقعی جریان او در این شرایط نسبت به ورود نیروهای کمکی سیاسی و نظامی و امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای جریان‌های سیاسی و نظامی مخالف او در زیر پوشش ورود زائران ملیونی مراسم اربعین می‌باشد»؛ زیرا بدون تردید «ورود نیروهای کمکی رژیم مطلقه فقهاتی در پوشش زائران ایام اربعین علاوه بر اینکه باعث تقویت نیروهای رقیب می‌شود عاملی جهت تضعیف قدرت سیاسی و اجتماعی و نظامی جریان سیاسی و نظامی مقتدی صدر نیز هست».

یادآوری کنیم که از مهمترین خودویژگی‌های مقتدی صدر در کشور عراق «جایگاه کاریزماتیک اوست». چراکه خانواده صدر در عراق یکی از خاندان‌های روحانیت سیاسی می‌باشند که در زمان مبارزه شیعیان با رژیم صدام حسین در عراق فعالیت مبارزاتی داشتند؛ و در رأس آنها محمد باقر صدر قرار داشت که «معتقد بود که شهر نجف و یا حوزه فقهی نجف در عراق پایگاه حقیقی مرجعیت شیعه در سطح جهان می‌باشد» و در این رابطه بود که او «حوزه‌های فقهی داخل ایران (که در رأس آنها حوزه فقهی قم قرار داشت) تابع حوزه فقهی نجف می‌دانست نه برعکس». از اینجا بود که «محمد باقر صدر توانست حتی در جامعه روحانیت عراق نقشی کاریزماتیک پیدا کند» اعدام محمد

باقر صدر به همراه خواهرش در سال ۱۹۸۰ توسط صدام حسین باعث گردید تا «جایگاه کاریزماتیک محمد باقر صدر در شیعیان عراق صورت فراگیر اجتماعی پیدا کند»؛ و این مسئله به خصوص در «شهرک انقلاب (شهرک صدر فعلی) که در شرق بغداد قرار دارد و حدود ۳ میلیون نفر جمعیت دارد و شیعه مذهب هم می‌باشند بیشتر مادیت پیدا کرد». تا آنجا که می‌توان داوری کرد که شهرک انقلاب (شهرک صدر فعلی) مرکز ثقل مبارزات سیاسی خاندان صدر از زمان صدام حسین الی زمانها می‌باشد. البته پس از اعدام محمد باقر صدر و خواهرش توسط صدام حسین، محمد صدر (پسر عموی محمد باقر صدر) که او هم از روحانیت حوزه نجف بود در جایگاه کاریزماتیک محمد باقر صدر قرار گرفت که در سال ۱۹۹۹ او هم به همراه دو فرزندش توسط صدام حسین اعدام شدند. همین اعدام محمد صدر (پدر مقتدی صدر) به همراه دو فرزندش توسط صدام حسین باعث گردید که «خاندان صدر از همان دوران حاکمیت صدام حسین جایگاه کاریزماتیک در شیعیان عراق و به خصوص در بین شیعیان شهرک سه ملیونی انقلاب (شهرک صدر) پیدا کنند». از بعد از اعدام محمد صدر و دو فرزندش، میراث سیاسی خاندان صدر به تنها فرزند باقی مانده از محمد صدر یعنی مقتدی صدر انتقال پیدا کرد، مع هذا، از بعد از سقوط صدام حسین در سال ۲۰۰۳ مقتدی صدر تلاش کرد که به جای کسب فوری قدرت سیاسی و یا مشارکت در قدرت سیاسی در کنار جریان‌های سیاسی شیعه وابسته به رژیم مطلقه فقهاتی ایران، هژمونی خودش را بر بخش محروم و مستضعف شیعیان عراق نهادینه بکند. عنایت داشته باشیم که «شیعیان عراق (که بیش از ۷۰ درصد جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند) چه در دوران صدام حسین و

چه در طول دو دهه گذشته پسا سقوط رژیم صدام حسین جزء محروم‌ترین بخش جامعه بزرگ عراق می‌باشند». به همین دلیل بود که مقتدی صدر از بعد از سقوط نظام صدام حسین، جهت نهادینه کردن پایگاه اجتماعی خود (با رویکرد پوپولیستی قوی که داشت) خود را به عنوان نماینده محرومین و مستضعفین و فقرای شیعه عراق معرفی کرد و با تکیه بر رویکرد اخوان المسلمین در مصر، تلاش کرد تا توسط ایجاد شبکه‌های بزرگ خیریه برای رسیدگی به نیازمندان و دنبال کردن مطالبات آنها قدرت اجتماعی خودش را در میان محرومترین جامعه بزرگ عراق نهادینه نماید.

باری، از اینجا بود که «جریان مقتدی صدر در کادر رویکرد پوپولیستی، از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۴ با تکیه بر استراتژی اخوان المسلمین در مصر، تنها به نهادینه کردن پایگاه اجتماعی خود پرداخت و وارد عرصه قدرت سیاسی نشد». لذا، همین امر باعث گردید تا با توجه به «جایگاه سیاسی - اجتماعی - مذهبی خاندان صدر در عراق و با توجه به اینکه او تنها بازمانده مذکر خانواده محمد صدر بود و با توجه به فساد و ناکارآمدی نظام سیاسی (و یا دولت مالکی) در کشور عراق، در فرایند پسا سقوط صدام حسین که در دست شیعیان وابسته به رژیم مطلقه فقه‌ای ایران قرار داشت و با توجه به اینکه مقتدی صدر در راستای نهادینه کردن قدرت رهبری خودش بر شیعیان عراق برای مدت بیش از ده سال (از ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۴) فقط به حمایت از محرومین عراق در چارچوب رویکرد اخوان المسلمین و تکیه بر نهادهای خیریه اخوان المسلمین در مصر مشغول بود، این همه باعث گردید که مقتدی صدر در جایگاه کاریزماتیک شیعیان عراق قرار بگیرد» که برای فهم پتانسیل جایگاه کاریزماتیک مقتدی صدر در کشور عراق تنها کافی است که جایگاه

رهبری و تصمیم‌گیری و دستورات او و پیروی صد درصد نیروهای اجتماعی‌اش از او در همین جریان یک هفته‌ای قیام او بر علیه جریان‌های سیاسی شیعه وابسته به رژیم مطلقه فقه‌ای ایران دنبال بکنیم. یادمان باشد که «قدرت کاریزماتیک مقتدی صدر در جامعه بزرگ عراق حتی پس از بزرگترین اشتباه تاریخی و سیاسی او در جریان اخیر (دستور او برای استعفای ۷۰ نفر از نمایندگان پارلمان عراق که وابسته به او بودند) هم ادامه داشت». توضیح آنکه مقتدی صدر پس از اینکه ائتلاف چارچوب هماهنگی شیعیان (وابسته به رژیم مطلقه فقه‌ای ایران) به دستور رژیم مطلقه فقه‌ای ایران، مانع از انتخاب رئیس‌جمهوری عراق و مانع از انتخاب نخست وزیر توسط جریان مقتدی صدر شدند دستور داد تا ۷۰ نماینده وابسته به او در پارلمان عراق استعفا بدهند، همین استعفای نمایندگان وابسته به مقتدی صدر در پارلمان عراق، شرایط برای رهبری و راهبری ائتلاف چارچوب هماهنگی شیعیان (وابسته به رژیم مطلقه فقه‌ای ایران) در پارلمان فراهم کرد، لهذا آن‌ها فوراً پس از استعفای ۷۰ نماینده وابسته به جریان مقتدی صدر، نخست وزیر وابسته به خود را معرفی کردند؛ که همین امر باعث گردید تا مقتدی صدر به یکباره دریابد که با استعفای ۷۰ نماینده وابسته به خودش در پارلمان عراق، چه خطای فاحشی مرتکب شده و چه کلاه گشادی به سرش رفته است؛ اما مقتدی صدر در این مرحله هم به جای اصلاح آن خطای فاحشش (که باعث شده بود تا با استعفای ۷۰ نماینده تابع خودش در پارلمان اهرم مبارزه قانونی خودش در کسب قدرت سیاسی از دست بدهد) اقدام به خطای فاحش دیگری کرد و آن اینکه با اعلام اعتصاب غذا و کناره‌گیری از سیاست (بشکل صوری و فرمالیته) نیروهای وابسته به خودش را آتش به اختیار

کرد. البته این تاکتیک فرصت طلبانه مقتدی صدر نسبت به آتش به اختیار کردن هوادارانش، به خاطر مقاومت جناح رقیب، در راستای جنگ داخلی پیش رفت؛ که باعث گردید تا مقتدی صدر در تلویزیون عراق ظاهر بشود و دستور عقب نشینی فوری به هواداران آتش به اختیار خود بدهد. باری، هرچند که جریان اخیر نشان داد که «مقتدی صدر از حداقل پتانسیل سیاسی جهت راهبری جریان خود برخوردار نمی باشد و تمامی تاکتیک های او در فرایند پسا انتخابات اکتبر ۲۰۲۱ پارلمان عراق به خصوص در جریان یک هفته ای اخیر اشتباه در اشتباه بوده است، ولی جریان یک هفته ای اخیر غیر از این موضوع، موضوع دیگری را هم برای جامعه عراق و جریان های سیاسی - نظامی وابسته به رژیم مطلقه فقهی ایران و همچنین برای رژیم مطلقه فقهی ایران آفتابی کرد و آن جایگاه کاریزماتیک مقتدی صدر در کشور عراق بود». به طوری که حتی می توان داوری کرد که «در شرایط فعلی جایگاه کاریزماتیک مقتدی صدر قوی تر از جایگاه کاریزماتیک سید علی سیستانی مرجع بزرگ حوزه فقهی نجف و شیعیان عراق می باشد». همچنین جریان اخیر در عراق نشان داد که «بزرگ ترین خلاء و ضعف جریان های سیاسی - نظامی وابسته به رژیم مطلقه فقهی ایران در کشور عراق همین نداشتن چهره کاریزماتیک است». یادآوری می کنیم که از آنجائیکه سید علی سیستانی مرجع بزرگ شیعیان عراق به لحاظ رویکردی تابع رویکرد آخوند خراسانی (مرجع دوران مشروطیت) می باشد، لذا به همین دلیل مخالف کسب قدرت سیاسی (آنچنانکه خمینی و حواریونش در طول ۴۳ سال گذشته در کشور ایران دنبال می کنند) توسط روحانیت حوزه های فقهی می باشد. در نتیجه همین امر باعث شده است تا

«جریان های سیاسی - نظامی تابع رژیم مطلقه فقهی ایران در عراق نتوانند بر جایگاه کاریزماتیک سید علی سیستانی در عراق برای بسیج مردم عراق در حرکت خودشان تکیه بکنند». علی ایحال، «همین خلاء چهره کاریزماتیک در جریان های سیاسی - نظامی طرفدار رژیم مطلقه فقهی ایران در عراق باعث گردیده که این جریان ها نتوانند در طول دو دهه گذشته (از ۲۰۰۳ الی الان) موقعیت سیاسی خودشان در عرصه جامعه عراق نهادینه بکنند»؛ و همچنین نتوانند «پایگاه اجتماعی لازم در میان شیعیان عراق حاصل نمایند». در صورتی که برعکس جریان رقیب آنها یعنی جریان مقتدی صدر توسط همین جایگاه کاریزماتیک که دارد (با این همه اشتباهات فاجعه بار تاکتیکی و استراتژی که او کرده است) هنوز قوی ترین جریان سیاسی که دارای پایگاه بزرگ اجتماعی در کشور عراق می باشد، باید تعریف بکنیم. عنایت داشته باشیم که «در جامعه امروز عراق آگاهی گری و سازمان یابی در بین گروه های مختلف صنفی و مدنی و سیاسی پائینی های جامعه بزرگ عراق نهادینه نشده است و هنوز جامعه جنبشی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین) سه مؤلفه ای صنفی و مدنی و سیاسی، نتوانسته در کشور عراق نهادینه بشود و به همین دلیل حرکت اعتراضی گروه های مختلف جامعه بزرگ عراق صورت توده ای بی شکل و خیزشی بی سر و بی برنامه و بی تاکتیک و بی استراتژی دارد، در چنین شرایطی بی شک رهبری کاریزماتیک می تواند جهت موج سواری بر حرکت های اعتراضی مردم نقش تعیین کننده داشته باشد». آنچنانکه در سال ۵۷ و در جریان جنبش عظیم ضد استبدادی مردم ایران بر علیه رژیم مستبد و کودتائی پهلوی شاهد بودیم که «در خلاء آگاهی یابی و سازمان یابی گروه های اجتماعی

جامعه بزرگ ایران و همچنین در خلاء جامعه سیاسی فعالی که بتواند جنبش ضد استبدادی مردم ایران را سازماندهی و رهبری و راهبری بکنند، چگونه خمینی با جایگاه کاریزماتیک که داشت، توانست عکس خود را در سطح ماه قرار بدهد و چگونه او توانست با موج‌سواری هژمونی و رهبری خودش را از خارج از کشور بر عظیم‌ترین و توده‌ای جنبش ضد استبدادی قرن بیستم نهادینه بکند و آن را در راستای کسب قدرت سیاسی برای جریان خاص خود درآورد و توانست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم نگون‌بخت ایران را در نطفه شکست بدهد و توانست ارتجاعی‌ترین تئوری استبدادساز تاریخ یعنی نظریه استبدادساز ولایت فقیه را بر انقلاب ضد استبدادی مردم نگون‌بخت ایران تحمیل و تزریق بکند.»

باری، در این رابطه است که «رژیم مطلقه فقاقت ایران جهت پر کردن این خلاء کاریزماتیک جریان‌های نظامی و سیاسی وابسته به خود در کشور عراق که باعث خلأ پایگاه اجتماعی برای آنها شده است، در این شرایط تلاش می‌کند تا توسط مطلق کردن اسلام دگماتیست زیارتی و اعزام میلیونی زائران ایرانی در مراسم دست‌ساز خود به کشور عراق با پیوند مذهبی و اجتماعی و اقتصادی این زائران میلیونی ایرانی با مردم عراق شرایط برای پر کردن خلاء کاریزماتیک و ایجاد پایگاه اجتماعی برای رژیم مطلقه فقاقتی ایران و جریان‌های سیاسی - نظامی وابسته به این رژیم در عراق فراهم بکند.» مع الوصف در این رابطه است که رژیم مطلقه فقاقتی ایران در این شرایط با پروژه مقتدی صدر جهت تجدید انتخابات پارلمان عراق مخالف است. چراکه رژیم مطلقه فقاقتی ایران خوب می‌داند که به علت جایگاه کاریزماتیک مقتدی صدر و توان او در بسیج مردم

عراق و ناتوانی جریان‌های سیاسی - نظامی وابسته به این رژیم در صورتی که مقتدی صدر بتواند رأی خوش را جهت تجدید انتخابات پارلمان به کرسی بنشاند، او با پیروزی بزرگتر از انتخاب اکتبر ۲۰۲۱ وارد پارلمان عراق خواهد شد. یادمان باشد که «در صورت پیروزی مقتدی صدر در عراق و مغلوب شدن جریان‌های سیاسی - نظامی وابسته به رژیم مطلقه فقاقتی ایران، ریزش دومینوی قدرت رژیم در منطقه از عراق تا سوریه و لبنان و نوار غزه ادامه پیدا خواهد کرد.» در این رابطه است که رژیم مطلقه فقاقتی با چنگ و دندان تلاش می‌کند تا پایگاه‌های قدرت سیاسی و نظامی خودش را در عراق حفظ نماید. بر این مطلب بیافزائیم که در این شرایط که رویاروی نظامی رژیم مطلقه فقاقتی حاکم با رژیم آپارتاید اسرائیل روندی جدی به خود گرفته است و رژیم آپارتاید اسرائیل تلاش می‌کند در کوتاه‌مدت با حمایت همه جانبه ناتو به سرکردگی امپریالیسم آمریکا این جنگ همه جانبه را بر رژیم مطلقه فقاقتی تحمیل بکند (برعکس رژیم مطلقه فقاقتی حاکم که فعلاً شرایط معادلات منطقه‌ای، به خصوص از بعد از جنگ امپریالیستی اوکراین و روسیه، به ضرر خود و به سود رژیم آپارتاید اسرائیل می‌داند لهذا معتقد به تعویق این جنگ همه جانبه با رژیم آپارتاید اسرائیل است زیرا رژیم مطلقه فقاقتی حاکم بر این باور است که در درازمدت تغییر معادلات منطقه‌ای به سود این رژیم می‌شود) پر واضح است که «با پیروزی جریان مقتدی صدر بر نظام سیاسی عراق و تصفیه جریان‌های سیاسی - نظامی وابسته به رژیم مطلقه فقاقتی حاکم، امکان تغییر معادلات منطقه به سود رژیم مطلقه فقاقتی حتی در آینده هم از بین می‌رود.» چراکه جریان مقتدی صدر با هرگونه مداخله در تضادهای منطقه به سود رژیم مطلقه فقاقتی ایران به شدت مخالف

است. نباید فراموش کنیم که حتی با ماندن دولت مصطفی الکاظمی به عنوان نخست وزیر باز شرایط به ضرر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و به سود جریان مقتدی صدر می‌باشد. چراکه «مصطفی الکاظمی نخست وزیر وقت عراق در طول مدت دولت خود نشان داده است که به جریان مقتدی صدر نزدیکتر است تا به جریان‌های سیاسی نظامی وابسته به رژیم مطلقه فقهاتی حاکم.»

بخش دوم - در بخش دوم این سرمقاله به دنبال پاسخ به این سؤال هستیم که «عمده کردن اسلام دگماتیست زیارتی و اعزام میلیونی زائران ایرانی با این هزینه‌های سرسام‌آور نجومی و بسیج کردن تمامی توان لجستیکی و تبلیغاتی و دیپلماسی و سیاسی و نظامی و انتظامی و اداری توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، چه تاثیری می‌تواند حتی به صورت موقت و کوتاه‌مدت بر افت هزار توی بحران‌های به بن رسیده داخل کشور ایران داشته باشد؟»

برای پاسخ به این سؤال لازم است که عنایت داشته باشیم که:

اولاً - به لحاظ اقتصادی طبق آمارهای موجود وضعیت اقتصادی امروز کشور ایران، تحت مدیریت رژیم مطلقه فقهاتی (که البته ریشه در ۴۳ سال ناکارآمدی این رژیم در عرصه‌های مختلف و به ویژه در عرصه اقتصادی دارد) را می‌توان به این صورت تعریف و تبیین و تشریح کرد:

الف - اقتصاد ایران در دهه گذشته با عمیق‌ترین رکود، تورمی، هفتاد سال گذشته تاریخ ایران یعنی با میانگین نرخ رشد اقتصادی نزدیک به صفر و نرخ تورم میانگین دو رقمی (که به صورت میانگین در دهه گذشته بیش از ۲۳ درصد می‌باشد) و نرخ منفی و نزولی تشکیل سرمایه ثابت ناخالص در عرصه اقتصادی (که در سه سال گذشته حتی از جبران

استهلاک هم کمتر بوده است) روبرو بوده است؛ به عبارت دیگر، «موج عظیم تورم قیمت‌ها به نوبه خود باعث گردیده تا رکود مزمن موجود در اقتصاد ایران را تشدید بکند» زیرا گرانی روزمره و ساعت‌مره طبیعتاً بخشی از کالاها و خدمات مورد نیاز را از دسترس خانوارهای ایرانی خارج کرده است که خود این امر باعث کساد و رکود بیشتر در بخش فعالیت‌های اقتصادی و تولیدی شده است. البته بدون آنکه موجب توقف رشد سود سرمایه‌داران و رشد قیمت‌ها بشود. مهم‌تر اینکه چند برابر شدن بهای مواد مصرفی کارگاه‌های کوچک و متوسط همراه با کمبود شدید سرمایه در گردش باعث شده که بخش بزرگی از این کارگاه‌های کوچک و متوسط به ورشکستگی و تعطیلی کشانده شوند که خود این امر منجر به بیکاری گسترده شده است. گرچه طبق گزارش مرکز آمار رژیم در آخر فروردین سال ۱۴۰۱ «تورم از مرز ۴۳ درصد هم عبور کرده است و در آخر مرداد ۱۴۰۱ به بالای ۴۵ درصد هم رسیده است، اما رصد بازار نشان می‌دهد که قیمت کالاهای اساسی مورد نیاز مردم در سال ۱۴۰۱ تا بیش از سیصد درصد هم گران‌تر شده است» بنابر اعلام مرکز آمار رژیم «نرخ تورم سالانه در مرداد ماه ۱۴۰۱ برای خانوار کشور به ۴۱/۵ درصد رسیده است که نسبت به ماه قبل یک واحد درصد افزایش نشان می‌دهد». بر پایه این آمار «نرخ تورم نقطه‌ای هم در مرداد امسال به ۵۲/۲ درصد رسیده است». این بدان معناست که خانوارهای کشور به طور میانگین ۵۲/۲ درصد بیشتر از مرداد ۱۴۰۰ برای خرید یک مجموعه کالا و خدمات یکسان هزینه کرده‌اند. علی‌ایحال، گرانی لجام‌گسیخته محصول حذف ارزش ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی همراه با افزایش حجم گسترده نقدینگی و فساد و نظام رانتی طبق خود آمار رژیم ۵۲ درصد افزایش قیمت بر مردم

نگون بخت جامعه ایران تحمیل کرده است. باری از اینجاست که باید بگوئیم «حرکت مارپیچ افزایش نرخ ارز - تورم کشور را در معرض خطر بروز تورم سه رقمی و افسار گسیخته قرار داده است». به دیگر سخن در این شرایط «تورم ۵۲ درصدی، مالیاتی است که مردم ایران و به خصوص بیش از ۸۰ درصد فقرا و مستمری بگیریان و محرومین و زحمتکشان به رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پرداخت می‌کنند.»

ب - سقوط آزاد ارزش پول ملی کشور در دهه گذشته تا آنجا افزایش پیدا کرده است که باید بگوئیم که «افزایش نرخ ارز در کشور ایران در دهه گذشته بیش از ۳۰۰ درصد (بیش از ۳۰ برابر) بوده است.»

ج - «نرخ بیکاری در این شرایط طبق آمارهای رسمی خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بالاتر از ۱۵ درصد می‌باشد.»

د - «شاخص فلاکت در این شرایط طبق آمارهای رسمی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ۵۰ درصد می‌باشد.»

ه - «میانگین ضریب جینی در کشور ایران طبق اعلام مرکز آمار رژیم در فاصله سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۷، ۰،۴۰۸ اعلام شده که به فرض هم اگر این ضریب جینی مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را قبول بکنیم، کشور ایران طی سال‌های مورد نظر از نابرابرترین جوامع در خاورمیانه بوده است که البته خود خاورمیانه یکی از نابرابرترین مناطق جهان می‌باشد». اضافه کنیم که «ضریب جینی شکاف طبقاتی از طریق درآمد مطرح می‌کند». یادآوری می‌کنیم که براساس اعلام مرکز آمار رژیم، به طور متوسط «یک درصد از جمعیت کشور ایران که مرکب از ثروتمندترین قشر جامعه می‌باشند و جزو دهک برخوردار هستند تنها ۱۶/۳ درصد کل

درآمد کشور در اختیار دارند»؛ که معنای دیگر این حرف آن است که «یک درصد از جمعیت کشور ایران معادل ۴۰ درصد دیگر جمعیت کشور ایران درآمد در اختیار دارند». البته این وخامت اکنون به نقطه‌ای رسیده است که طبق آمارهای رسمی رژیم «متجاوز از ۸۰ درصد مردم ایران زیر خط فقر به سر می‌برند». بر این مطلب بیافزائیم که «ضریب جینی از شاخص‌های نشان دهنده وضعیت درآمدی و توزیع ثروت می‌باشد که بین یک و صفر تعریف می‌شود، لذا هرچه که به یک نزدیکتر بشود نشان دهنده افزایش نابرابری در توزیع ثروت است که طبق آمارهای رسمی رژیم این ضریب اکنون به نقطه اوج خود نسبت به ۷۰ سال گذشته در کشور ایران رسیده است، آنچنانکه طبق آخرین گزارش بانک جهانی فقر مطلق در کشور ایران در دولت روحانی سه برابر شده بود.»

و - با رشد شدید قیمت سبد کالای خانوارهای ایرانی، «خط فقر از ۲۲ درصد سال ۱۳۹۶ به ۳۲ درصد در سال ۱۳۹۸ و به ۴۰ درصد در سال ۱۴۰۰ و به ۴۵ درصد در سال ۱۴۰۱ رسیده است». لازم به ذکر است که «تنها ۳۲ درصد خط فقر در کشور ایران معادل ۲۶/۵ میلیون نفر می‌شوند که در دهه گذشته (با نرخ رشد صفر و رشد جمعیت ۱۳ درصدی) حداقل ۱۳ درصد فقیرتر شده‌اند.»

ز - گرچه نظام سرمایه‌داری پیوسته با رانت و رانت‌خواری همراه بوده است. در مورد اقتصاد در هم ریخته و در حال فروپاشی و بحران زده و سرمایه‌داری نفتی وابسته کشور ایران و تحت مدیریت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «این رانت‌خواری بدل به یکی از خصوصیات اصلی سرمایه‌داری تحت مدیریت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده است.»

ح - در مورد قاچاق در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم،

طبق گزارش مراجع رسمی خود رژیم تنها در سال‌های ۹۲ - ۹۹ «نسبت کل قاچاق به تولید داخلی ۹/۵ درصد رشد داشته است.»

ط - طبق گزارش وزارت کار رژیم «مصرف گوشت و برنج در میان شهروندان در طول یکسال گذشته به طور میانگین نصف شده است و مصرف لبنیات هم به شکل محسوسی کاهش یافته است». به طوری که در زمینه کاهش مصرف گوشت مرغ (از اردیبهشت ۱۴۰۱ با حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی) یوسفی، رئیس انجمن پرورش دهندگان مرغ گوشتی می‌گوید: «تقاضا برای خرید مرغ تا ۲۵ درصد کاهش یافته است»؛ که به همین نسبت عرضه هم کم شده است به طوری که «جوجه‌ریزی از ۱۳۰ میلیون قطعه به ۹۰ میلیون قطعه رسیده است» و در زمینه کاهش مصرف سرانه گوشت قرمز در کشور مسعود رسولی دبیر انجمن صنعت بسته‌بندی گوشت و مواد پروتئینی روز دوشنبه ۱۷ مرداد ۱۴۰۱ گفت: «مرکز آمار ایران سرانه مصرف گوشت قرمز در سال در کشور ایران ۴ کیلو اعلام کرده است که صحیح نیست، چراکه آنچه که واقعیت دارد چیزی حدود ۳ کیلو گرم است». او اضافه کرد که «در ده سال پیش سرانه مصرف سالانه گوشت در ایران ۱۲ کیلو بوده است که در سال ۱۴۰۰ نصف شده است و در سال ۱۴۰۱ به زیر سه کیلو رسیده است». او در باره قیمت گوشت هم گفت: «در اسفند ماه ۹۹ قیمت یک کیلو گوشت ۴۵ هزار تومان بوده است ولی در سال ۱۴۰۱ به حدود ۲۰۰ هزار تومان رسیده است». عنایت داشته باشیم که کاهش مصرف گوشت قرمز در کشور ایران (که در سال ۱۴۰۱ به زیر ۳ کیلو گرم رسیده است) در حالی است که فائو (سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد) اعلام کرده است، «مصرف سرانه گوشت در سال‌های اخیر در کشورهای جهان به صورت میانگین روندی

رو به افزایش داشته است که تا سال ۲۰۳۰ میانگین مصرف سرانه جهانی گوشت به ۳۵ کیلو خواهد رسید». اضافه کنیم که «در شرایطی مصرف سرانه گوشت در کشور ایران کمتر از سه کیلو می‌باشد که مصرف سرانه گوشت در ترکیه ۲۷ کیلو در اروپا ۴۵ کیلو و در آمریکا و کانادا ۷۰ کیلو می‌باشد» و در زمینه کاهش مصرف لبنیات در کشور ایران، دکتر زهرا عبد الهی مدیر کل دفتر بهبود تغذیه در وزارت بهداشت می‌گوید: «بر اساس آخرین آمارهای وزارت بهداشت هر ایرانی روزانه به طور میانگین تنها ۱۹۰ گرم لبنیات در روز مصرف می‌کند»؛ که اگر این آمار را به صورت سالانه محاسبه بکنیم «سرانه سالانه مصرف لبنیات در کشور ایران نزدیک ۷۰ کیلو گرم است». او در ادامه می‌گوید به صورت کلی «مصرف شیر و ماست و پنیر حالا دیگر از سفره دهک‌های پائین جامعه ایران حذف شده است»؛ که این امر سبب کوتاه قدی و کمبود کلسیم، کم خونی و سوء تغذیه کودکان شده است. قابل ذکر است که بر پایه آمارهای فائو (سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد) «میانگین مصرف سرانه جهانی شیر ۱۵۰ کیلو گرم است»؛ که البته در کشور هلند ۵۲۰ کیلوگرم و در برخی از کشورهای اروپایی ۳۰۰ کیلوگرم می‌باشد. سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد، استانداردهای جهانی سرانه مصرف شیر و لبنیات برای هر فرد ۳۰۰ کیلوگرم اعلام کرده است که رقم آن در کشور ایران تنها ۷۰ کیلوگرم می‌باشد.

ی - طبق گفته علی دیزجی معاون اجتماعی و پیشگیری از وقوع جرم دادگستری تهران «بیش از چهار هزار و پانصد کودک در پایتخت تهران به طور منظم جهت تأمین معیشت‌شان زباله گردی می‌کنند» و این همه در کشوری صورت می‌گیرد که «طبق آمارهای جهانی ۷ درصد منابع طبیعی جهان به علاوه ۱۰ درصد منابع نفتی اثبات شده

جهان و به علاوه ۱۶ درصد منابع گاز جهان و به علاوه ۶۰ میلیارد تن از ۶۸ گونه ماده معدنی در اختیار دارد»؛ و تنها در طول ۴۳ گذشته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «بیش از ۱۳۰۰ میلیارد دلار از محل صادرات نفت درآمد کسب کرده است». هر چند که همه ساله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم میلیاردها دلار صرف میلیتاریسم و تقویت نیروهای نظام و جنگ‌های نیابتی و پروژه‌های هژمونی طلبانه‌اش در سطح منطقه می‌کند. کشوری با این حجم از ثروت و سرمایه توسط مدیریت جهادی و اقتصاد مقاومتی به روزی افتاده است که از تأمین معیشتی حداقلی مردم خود ناتوان است.

ثانیاً - در خصوص بحران زیست محیطی در کشور ایران منهای خشک شدن کامل دریاچه ارومیه و باتلاق‌ها بین‌المللی مثل باتلاق انزلی و غیره طبق گزارش سایت زمانه (۱۶ فروردین ۱۴۰۱) به علت سوذجوئی و بی‌تدبیری مسئولان حکومتی در هر ثانیه ۳۶۰ متر مربع از سطح جنگل‌ها و مراتع کشور تجریب می‌شود.

ثالثاً - جمعیت حاشیه‌نشینان شهرها که در سال ۱۳۹۵ طبق گفته عباس آخوندی وزیر راه و شهرسازی دولت روحانی ۱۹ میلیون بوده است، امروز به بیش از ۲۲ میلیون رسیده است. باری، در شرایط فعلی که سیاست غارت سازمان یافته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، باعث تشدید بحران اقتصادی در کشور شده است، این بحران بزرگ اقتصادی معلول بی‌توجهی نسبت به راه اندازی تولید در کنار تورم لجام گسیخته و کاهش مدام ارزش پول ملی می‌باشد که تا آنجا پیش رفته است که وضعیت بخش‌های بزرگی از مردم ایران را به مرز فلاکت نزدیک کرده است. بی‌تردید چنین وضعیتی باعث رشد گسترده حاشیه‌نشینی شهرها شده است. یادآوری می‌کنیم که «حاشیه‌نشینی در رژیم مطلقه

فقهاتی حاکم، با حاشیه‌نشینیان زمان رژیم مستبد و کودتائی پهلوی تفاوت دارد، زیرا حاشیه‌نشینیان رژیم کودتائی قبل مولود روستائی‌های کنده شدن از روستا و سکونت یافته در حاشیه شهرها بودند، اما حاشیه‌نشینی در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مولود ریزش طبقه متوسط و طبقه زحمتکشان به حاشیه شهرها به علت فقر و فلاکت می‌باشد.»

رابعاً - هم اکنون مطابق برآوردهای رسمی وزارت کار خود رژیم «هزینه سبد معیشتی خانوارهای کارگری به ۱۱ میلیون و ۴۷۹ هزار تومان رسیده است که دستمزد حداقلی مصوبه شورای عالی کار در سال ۱۴۰۱ فقط کمی بیشتر از ۳۵ درصد هزینه‌های معیشتشان را پوشش می‌دهد». لازم به ذکر است که «حداقل دستمزد سال ۱۴۰۱ کارگران، با ۵۷/۴ درصد افزایش به ۴ میلیون و ۱۷۹ هزار و ۷۵۰ تومان رسیده است» بنابراین همین امر باعث گردیده که طبق اعلام خود رژیم (خبرگزاری تسنیم ۲۵ خرداد) «بیش از ۸۰ درصد کارگران ایران زیر خط مرگ قرار دارند»؛ که معنای دیگر این حرف آن است که «بیش از ۸۰ درصد کارگران از خط فقر مطلق هم عبور کرده‌اند و به خط مرگ رسیده‌اند». به گونه‌ای که بسیاری از آنها «از نان بخور و نمیر هم محروم هستند». بی‌شک، در این رابطه است که باید داوری کنیم که در این شرایط ۱۳ میلیون خانوار کارگری زیر خط فقر و خط مرگ قرار دارند. خامسا - در شرایط فعلی اگر چه بسیاری از مواد غذایی مانند گوشت و تخم مرغ و برنج و روغن و لبنیات از سفره تهیدستان و محرومان جامعه بزرگ ایران رخت بر بسته است، طبیعی است که «در کشوری که طبق آمارهای خود رژیم بیش از ۲۲ میلیون نفر در حاشیه‌نشینی و حلبی آباد و کپرنشینی زندگی می‌کنند در کنار فقر غذایی، فقر مسکن و فقر بهداشت و درمان هم بر آنها حاکم

باشد.»

سادساً - فساد گسترده و سقوط سرمایه‌های اجتماعی، تقویت مناسبات رانتی به ویژه در عرصه تجارت خارجی و بازارهای مالی، افت شدید سرمایه‌گذاری در طول دو دهه گذشته همراه با تورم شدید چشم انداز آینده اقتصاد کشور را تیره و تار کرده است و باعث خروج ناگزیر فزاینده خسارت بار و غیر قابل جبران سرمایه‌های مالی، فکری و انسانی به کشورهای مختلف جهان شده است. از اینجاست که باید داوری کنیم که «افزایش یارانه‌های مستقیم پرداختی به هیچ وجه جبران کاهش قدرت خرید عمومی و جلوگیری از سقوط معیشت مردم نمی‌کند» همچنین، شاخص‌های اقتصادی نشان دهنده فقر فزاینده، کاهش مستمر قدرت خرید و کوچک شدن سفره معیشتی مردم می‌باشد. مسائل اقتصادی و اجتماعی، از جمله تخریب و زوال منابع طبیعی و زیست محیطی فساد سیستماتیک و عمیق، تخریب سرمایه اجتماعی، مهاجرت گسترده سرمایه‌های انسانی و خلاق و خروج سرمایه‌های مالی و نیز کسری بودجه و حتی تحریم‌های اقتصادی در یک تحلیل عام‌تر محصول ناکارآمدی و حکمرانی ضعیف و بی‌توجهی آنها به مبانی علمی سیاست‌گذاری عمومی می‌باشد.

باری، سقوط شتابان اقتصاد و قدرت خرید و افزایش شدید هزینه‌های زندگی و استانداردهای زیر خط فقر همه و همه باعث گردیده که تحمل این شرایط برای بیش از ۸۰ درصد کارگران و کارمندان و بازنشستگان و تهیدستان جامعه بزرگ ایران غیر ممکن بشود. اکنون پس از گذشته یکسال که از منصوب شدن ابراهیم رئیسی توسط حزب پادگانی خامنه‌ای می‌گذرد به خوبی آشکار شده است که در این دوره اوضاع اقتصاد کشور و تورم و گرانی و بیکاری و افزایش قیمت‌ها کاهش ارزش پول ملی

کشور و خیم‌تر شده است؛ و بحران اقتصادی حل نشده است. در شرایط امروز کشور ایران رشد تضادهای اقتصادی، اجتماعی، زیست محیطی و سیاسی به نقطه‌ای رسیده است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در بحران ژرف قرار داده است. در طول یکسال گذشته عمر دولت ابراهیم رئیسی در چارچوب پروژه یکپارچه شدن قدرت توسط حزب پادگانی خامنه‌ای «کمتر روزی بوده است که جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین معلمان و بازنشستگان و کارگران و زنان و پرستاران و کارمندان و دانشجویان و جوانان بیکار و کشاورزان و دیگر گروه‌های اجتماعی با محوریت مطالبات صنفی و مدنی و سیاسی، با شعار «تنها کف خیابون - بدست می‌آید حق‌مومن» مطالبات خود را فریاد زنند». همچنین در طول یکسال گذشته (مانند ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) «سرمایه‌های اجتماعی به شدت کاهش یافته‌اند و خروج سرمایه‌های انسانی از کشور در مقیاس گسترده‌ای رخ داده است؛ و فساد ساختاری و سیستمی و چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم گسترش پیدا کرده است و تخریب منابع طبیعی و محیط زیست کشور را در آستانه ابر بحران‌های استراتژیک قرار داده است.» حال با توجه به شرایط رژیم مطلقه فقهاتی در هزار توی بحران‌های به بن‌بست رسیده اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و موجودیتی و مشروعیتی و زیست محیطی و غیره و با توجه به اینکه حزب پادگانی خامنه‌ای حداقل در طول یکسال گذشته به این باور رسیده است که دیگر پروژه یکدست کردن رژیم مطلقه فقهاتی همراه با تقویت مشت آهنین این رژیم جهت سرکوب جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین صنفی و مدنی و سیاسی هم نتوانسته

است حلال بحران‌های این رژیم بشود آنچنانکه پروژه تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومتی (تحت عنوان اصلاح طلب و اصول‌گرا) که برای دو دهه پوششی برای نمایش به اصطلاح جمهوریت رژیم مطلقه فقهاتی بود، هم (از دی‌ماه ۹۶ و به خصوص در جریان خیزش آبان‌ماه ۹۸) ناکارآمدی خودش را برای برخورد با بحران‌های هزار توی به بن‌بست رسیده رژیم مطلقه فقهاتی از دست داده است و همچنین توافق برجام هم در شرایط کنونی که به دنبال جنگ امپریالیستی اوکراین - روسیه و تحریم‌های امپریالیستی بر علیه روسیه، دنیا به نفت و گاز ایران احتیاج دارد، به علت عدم عقب‌نشینی حزب پادگانی خامنه‌ای از دخالت‌های منطقه‌ای و به علت ورود رژیم مطلقه فقهاتی در اردوگاه امپریالیست‌های روس و چین و رویارویی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با اردوگاه سرمایه‌داری جهانی، این همه باعث گردیده است که «توافق برجام هنوز در کشاکش تضاد بین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با امپریالیسم آمریکا و رژیم آپارتاید اسرائیل در حال چکش کاری باشد». علاوه بر اینکه «تحریم‌های ظالمانه و استخوان‌سوز سرمایه‌داری جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا همچنان بر کرده مردم نگون‌بخت ایران فشار طاقت‌فرسا وارد می‌کند، علی‌ایحال، همه این‌ها عاملی شده است که رژیم مطلقه فقهاتی هر چه بیشتر جهت مقابله با تحریم‌های امپریالیستی جهانی توسط حذف سوبسیدهای گذشته و افزایش مالیات‌های تحمیلی بر طبقه متوسط شهری (نه طبقه برخوردار و نهادهای عظیم حکومتی که ریالی بابت مالیات پرداخت نمی‌کنند) و اردوگاه زحمتکشان و فروش اموال دولتی به نهادهای قدرت آن هم با ثمن بخش و چاپ پول و شبه پول و استقراض نجومی از بانک مرکزی و کسری بودجه نجومی که در تحلیل نهائی

همه آنها به صورت تورم و گرانی، فشار را بر کرده مردم ایران تحمیل نماید؛ و مالیاتی بشود که مردم ایران به خصوص فقرا و محرومین و زحمتکشان که ۸۰ درصد جمعیت امروز ایران را تشکیل می‌دهند موظف به پرداخت آن می‌باشند.»

حال در چنین شرایطی که رژیم مطلقه فقهاتی «حتی همان حداقل ۵ تا ۱۰ درصد پایگاهی اجتماعی که در گذشته داشته است در حال ریزش می‌باشد؛ و نیروهای وابسته به این رژیم که در بدنه نهادهای اداری و نظامی و انتظامی و حتی امنیتی قرار دادند در حال ریزش می‌باشند» حزب پادگانی خامنه‌ای جهت بازتولید موجودیت به چالش کشیده شده خود و بازتولید مشروعیت سلب شده خود و دستیابی به آن حداقل پایگاه اجتماعی پنج درصدی خود راهی جز تکیه بر اسلام دگماتیست زیارتی و اعزام میلیونی زائران ایرانی به عراق در مراسم خودساخته اربعین و بسیج کردن تمامی نیروهای لجستیکی و دیپلماسی و اداری و نظامی و انتظامی را ندارد؛ زیرا:

الف - توسط این هیاهوی اعزام میلیونی زائران به عراق در مراسم خودساخته اربعین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌کوشد «تا برای مدتی جامعه ایران را سرگرم نمایند تا آنها نتوانند در این شرایط تندپیچ جامعه بزرگ ایران به مسائل مهمتری فکر کنند و بتواند روند رو به رشد اعتراضات صنفی و سیاسی و مدنی جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین معلمان و بازنشستگان و کارگران و پرستاران و زنان و دانشجویان و جوانان بیکار و کشاورزان تا حاشیه‌نشینان محروم به محاق تبلیغاتی ببرد و بتواند نگاه ۸۰ میلیون نفر مردم فقیر امروز جامعه ایران را مشغول خود بکند». هرچند که رژیم مطلقه فقهاتی به دنبال آن است که از بعد از سرد شدن

تنور اعزام میلیونی زائرین به عراق، برای مشغول کردن مردم نگون‌بخت ایران (با گرم کردن تنور داغ جام جهانی فوتبال یا مسابقات جام جهانی قطر و فراهم کردن شرایط برای مسافرت دو طرفه بین ایران و قطر) جایگزین تنور داغ اسلام زیارتی و اعزام میلیونی به عراق در مراسم خود ساخته اربعین بکند.

ب - رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «با تکیه به اسلام دگماتیست زیارتی و اسلام مداحی‌گری می‌تواند اسلام تطبیقی جامعه‌ساز و غیر حکومتی و غیر ولایتی و غیر صوفیانه دنیاگیز را به محاق ببرد.»

ج - رژیم مطلقه فقهاتی توسط تکیه بر اسلام دگماتیست زیارتی، به دنبال «بسیج کردن مردم حول مراسم مداحی‌گری و زیارت قبور، به عنوان قدرت و پایگاه اجتماعی خودش توسط دستگاه‌های تبلیغاتی می‌باشد.»

د - با توجه به آمار رسمی خود رژیم مطلقه فقهاتی نسبت به ۱۵ درصد بیکاری در جامعه ایران، رژیم «توسط اینگونه پروژه‌های مذهبی - سیاسی و اقتصادی می‌تواند به صورت کاذب (با باز گذاشتن غیر گمرکی حمل کالا و خرید و فروش و دادن وام و آرزو غیره) این بیکاری ۱۵ درصدی جامعه ایران را در پوشش فریبکارانه این هیاهوی کاذب قرار بدهد.»

ه - توسط اینگونه مراسم (مثل مراسم اربعین با اعزام میلیونی زائران به عراق رژیم مطلقه فقهات حاکم می‌تواند پروژه تحمیل مذهب دگماتیستی و ارتجاعی فقهاتی خودش (به ویژه در خصوص تحمیل حجاب اجباری بر زنان ایران و فقهاتی کردن فرهنگ جامعه از مدرسه تا دانشگاه و ادارات و غیره) را به جلو ببرد.

و - رژیم مطلقه فقهاتی توسط اینگونه مراسم (شبهه مراسم خود ساخته اربعین) و با اعزام میلیونی

زائرین به عراق می‌تواند به نیروهای وابسته به خودش در نهادهای قدرت انگیزه بدهد.

ز - رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط اینگونه مراسم (مثل مراسم اربعین) و اعزام میلیونی زائران به عراق می‌تواند اسلام دگماتیست زیارتی را در خدمت بازتولید اسلام فقهاتی و اسلام ولایتی و بازتولید مشروعیت خودش درآورد.

ح - حزب پادگانی خامنه‌ای با تکیه به اسلام دگماتیست زیارتی و مراسمی (مثل مراسم خود ساخته اربعین) و اعزام میلیونی زائران به عراق می‌تواند در چارچوب رقابت سنتی با جناح اصلاح‌طلبان حکومتی به عنوان اهرمی قوی استفاده نماید.

ط - حزب پادگانی خامنه‌ای با تکیه به اسلام دگماتیست زیارتی و تکیه بر مراسمی (مثل مراسم خود ساخته اربعین) و اعزام میلیونی زائران به عراق می‌تواند در رقابت منطقه با رژیم ارتجاعی عربستان سعودی از این مراسم به عنوان آلترناتیوی در برابر مراسم حج و قدرت مذهبی خادم الحرمین رژیم ارتجاعی عربستان به خصوص توسط بسیج شیعیان کشورهای منطقه از افغانستان تا پاکستان و هندوستان و تا لبنان استفاده نماید.

ی - حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش می‌کند تا توسط تکیه بر اسلام دگماتیست زیارتی و مداحی‌گری و تکیه بر مراسمی (مثل مراسم خود ساخته اربعین) و اعزام میلیونی زائران به عراق، «به سازماندهی هیئت‌های فراگیر سنتی توسط مداحان (که بازوی قوی اجتماعی رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۳ سال گذشته بوده‌اند) بپردازد.» ☀

پایان

ماراتن نفس‌گیر «مقاومت جنبش نافرمانی مدنی و دینامیک و

دموکراتیک زنان ایران» استیصال رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به

اوج تاریخ ۲۴ ساله خود رسانده است

می‌باشد. اگرچه این رهائی دیر و بی‌تو باز خواهیم یافت، ولی امروز با خون تو آزادی فردا مرگ دیکتاتورها را در سرزمین شیر و خورشیدمان جشن می‌گیریم. «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» (سوره مریم - آیه ۱۵).

باری، ماجرای به خون کشیده شدن مهسا امینی در ادامه ماجرای سپیده رشنو و ماجرای پاساژ مصطفوی شیراز و ماجرای قطار تهران - یزد و غیره، در شرایطی صورت گرفت که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از نیمه دوم تیرماه ۱۴۰۱ با سازماندهی «قرارگاه ۲۱ تیر» تصمیم به انجام پروژه جدید «جهت شدت بخشیدن به سرکوب فراگیر جنبش دفاع از حق آزادی در انتخاب پوشش زن ایرانی» (و بازنگری در پروژه قبلی که با شعار «عفاف و حجاب» توسط گشت ارشاد و نیروی انتظامی صورت می‌گرفت) گرفته بود. برای فهم بیشتر موضوع این پروژه جدید سرکوب جنبش زنان ایرانی توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در این شرایط تندپیچ اجتماعی تاریخ ایران) بهتر است، به تشریح این

قتل مهسا امینی بار دیگر پرچم به زمین افتاده جنبش نافرمانی مدنی و دینامیک و دموکراتیک و خودجوش و مستقل و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین جامعه زنان ایران را به شکل سرخ و خونینی به اهتزاز درآورد تا ماراتن نفس‌گیر مقاومت جنبش نافرمانی مدنی و دینامیک و دموکراتیک جامعه زنان ایران، در مبارزه با استبداد مطلقه فقهاتی حاکم، استیصال رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به اوج تاریخ ۴۳ عمر خود برساند و چهره سیاه خشونت و سرکوب و اعدام و شکنجه و ارباب و چماق و اعتراف‌گیری، پوشیده در قبای فقه فقهات جلاد و دیکتاتور را عریان و آفتابی نماید تا بار دیگر این پیام جاودان را به همه کنش‌گران راه رهائی انسان در تاریخ و در جهان و در جامعه ایران نشان بدهد که در مسیر رهائی، سخن از رنج است و عشق، سخن از فدا هست، فدیة و نشان بدهی که در مسیر رهائی، چشم‌ها باید به راه رود بزرگی باشد که بالاخره و بالاخره و بالاخره، به رهائی انسان می‌انجامد، هرچند که ما مجبوریم که با این رود بزرگ از سرزمین شورستان دیکتاتورها عبور کنیم و قسمت کنیم رنج و عشق و همه هستی خویش را تا فردا غنچه‌های امروز ما شکفته شوند، «و از گیسوی بلند شب، مهتاب همراه با مهسا بیرون آید» اما افسوس که بالاخره دل ما در برکه آلوده امروز به یاد ماهی سیاه کوچک‌مان که سرگردان در برکه بود و در برکه آرام آرام به دریا پیوست برای همیشه می‌تپد.

بدرود، بدرود، بدرود که با خون خود بر لوح‌های زنگار خورده تاریخ استبدادزده و فقه‌زده ایران زمین که با دروغ‌های بزرگ آلوده هست، نوشتی که راز شورها و شادی‌های ما در هستی امروز کوچک‌مان تنها در اراده معطوف به زندگی و مقاومت و مبارزه با بدی‌ها و زشتی‌ها و سیاهی‌ها و لشکر غمان که از هر سو بر هستی مردمان ایران زمین هجوم آورده‌اند، قابل تعریف

پروژه از زبان هاشمی گلپایگانی رئیس ستاد امر به معروف و نهی از منکر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بپردازیم. (که خبرگزاری صدا و سیما رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در تاریخ ۲۴ مرداد ۱۴۰۱ به نقل از وی اعلام کرده است) مطابق نقل قول خبرگزاری صدا و سیما رژیم مطلقه فقهاتی، از هاشمی گلپایگانی او گفته است که: «اجرای طرح عفاف و حجاب به صورتی که تا کنون انجام گرفته است دیگر ممکن نیست». او همچنین سخن از شیوه جدیدی جهت جایگزینی طرح عفاف و حجاب مطرح کرده است و در این باره گفته است که: «در طرح (جدید) عفاف و حجاب ستاد (امر به معروف و نهی از منکر) دیگر (مانند گذشته) بدحجاب مجرم نیست، بلکه متخلف است؛ و به جای پرونده‌سازی و مجازات‌هایی که در قانون آمده است شخص (متخلف) جریمه نقدی می‌شود». همچنین او در این رابطه گفته است که: «مطابق این طرح جدید قرار نیست سخت‌گیری بر زنان کاهش پیدا کند، بلکه فقط اجرای آن به جای گشت ارشاد و نیروی انتظامی به افراد و مدیران مؤسسات خصوصی و دولتی واگذار خواهد شد، اعمال سیاست تفکیک جنسیتی در مراکز آموزشی و بهداشتی، نظارت مدیران آموزشی و بیمارستان‌ها بر حجاب کارکنان، انفصال مدیران متخلف به مدت ۱ تا ۵ سال و حتی تعیین مجازات حبس و جریمه نقدی ۸ تا ۱۸ میلیون تومان، تعیین جریمه برای پلاک خانه‌هایی که افراد بدحجاب به آنها رفت و آمد می‌کنند، جریمه مدیران ساختمان و مجتمع‌ها به خاطر بدحجابی ساکنان، محرومیت از یک یا چند حقوق اجتماعی به خاطر انتشار عکس بی‌حجاب در فضای مجازی و بالاخره مجازات ۹۱ روز تا دو سال زندان برای افرادی که علیه حجاب اسلامی در فضای مجازی تبلیغ کنند». آنچه از گفته هاشمی گلپایگانی رئیس ستاد امر به معروف و نهی

از منکر رژیم مطلقه فقهاتی برای ما قابل فهم است عبارت است از:

۱- اینکه سازماندهی «قرارگاه ۲۱ تیر» رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در نیمه دوم تیرماه ۱۴۰۱) در اجرای سیاست تشدید سرکوب جنبش نافرمانی مدنی زنان ایران در راستای کسب حق آزادی انتخاب در پوشش است.

۲- در پروژه جدید سرکوب جامعه زنان ایران، حزب پادگانی خامنه‌ای به دنبال آن است که برای مقابله با جنبش نافرمانی مدنی زنان ایران، در راستای کسب حق آزادی انتخاب در پوشش، نیروهای فراگیر بسیج وابسته به سپاه را جایگزین محدود گشت ارشاد نیروهای انتظامی بکند. به بیان دیگر در چارچوب پروژه جدید، حزب پادگانی خامنه‌ای به دنبال آن است که «گشت ارشاد با شعار عفاف و حجاب، از نیروی انتظامی رژیم بگیرد و به بسیج (وابسته به سپاه پاسداران رژیم) واگذار نمایند و در این رابطه همکاری نیروی انتظامی را در ادامه اجرای پروژه توسط بسیج تعریف نماید.»

۳- رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پس از ۴۳ سال دریافته است که «گشت ارشاد (تحت مدیریت نیروی انتظامی رژیم) با محدودیت سابق خود دیگر نمی‌تواند جلو رشد و اعتلای فراگیری جنبش نافرمانی مدنی زنان ایران در راستای کسب حق آزادی انتخاب در پوشش بگیرند.»

۴- آنچنانکه مهدی نصیری مسئول سابق روزنامه کیهان قبلاً اعلام کرده بود «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اکنون به این واقعیت دست یافته است که شیوه ۴۳ ساله این رژیم جهت تحمیل حجاب اجباری بر زن ایرانی نه تنها شکست خورده است، بلکه نتیجه معکوس داشته است» یعنی، علاوه بر اینکه «مبارزه با حجاب اجباری تحمیلی، رژیم مطلقه فقهاتی بر زن ایرانی، بدل به یک مبارزه سیاسی فراگیر جنبش

«زن ایرانی چه طرفدار حجاب باشد و چه طرفدار بی‌حجابی هر دو در يك جبهه مشترك و واحدی قرار دارند که علاوه بر اینکه از شعار واحد حق آزادی انتخاب در نوع پوشش برای خود برخوردار هستند و علاوه بر اینکه هر کدام از نوع پوششی که بر پایه آزادی انتخاب کرده‌اند، احترام می‌گذارد و همدیگر را در این رابطه تحقیر و سرزنش نمی‌کنند، از همه مهمتر اینکه هر دو گروه طرفدار حجاب و بی‌حجابی بر علیه اعمال تبعیضات جنسیتی و حقوقی تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مبارزه مشترك سلبی و ایجابی دارند.»

زنان ایران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده است، از آن مهمتر اینکه جنبش نافرمانی مدنی زن ایرانی (در راستای کسب حق آزادی انتخاب در پوشش) در جامعه ایران بدل به فراگیرترین و گسترده‌ترین جنبش دینامیک و دموکراتیک و خودجوش و مستقل و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین شده است.»

۵ - جنبش نافرمانی مدنی زن ایرانی در راستای کسب حق آزادی انتخاب در پوشش تا آنجا بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تأثیرگذار بوده است که حتی موجب بروز اختلافات و تضادهائی در درون خود حاکمیت اعم از اصول‌گرا و اصلاح‌طلب شده است. به طوری که «حتی معاون امور زنان ابراهیم رئیسی به صورت علنی به مخالفت با این پروژه جدید سرکوب حزب پادگانی خامنه‌ای، برخاسته و رئیس پلیس رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تمایلی به جریمه کردن زنان در چارچوب پروژه فوق ندارد.»

۶ - گفته فوق هاشمی گلپایگانی «نسبت به تفکیک جنسیتی، دانشگاه و زنانه و مردانه کردن دانشگاه‌ها به آنجا رسیده تا کسانی از درون رژیم مطلقه فقهاتی

حاکم به معنای شخم زدن کشور تعریف بکنند.»

۷ - آنچه از گفته فوق هاشمی گلپایگانی نسبت به طرح جدید رژیم مطلقه فقهاتی در جهت سرکوب جنبش نافرمانی مدنی زن ایرانی برای کسب حق آزادی انتخاب در پوشش بیش از هر چیز پر رنگ است اینکه رژیم مطلقه فقهاتی در طرح جدید خود می‌خواهد «جریمه نقدی را جایگزین بازداشت و حبس و زندان گذشته بکند». البته دلیل این امر هم آن است که به لحاظ گسترده شدن جنبش نافرمانی مدنی زنان ایران، حتی هزینه سرکوب با مکانیزم گذشته برای رژیم مطلقه فقهاتی غیر قابل تحمل می‌باشد. لذا در این رابطه است که در گفته فوق، هاشمی گلپایگانی می‌گوید: «همه جریمه‌های نقدی دریافت شده از اجرای این پروژه جدید قرار است به حساب ستاد امر به معروف و نهی از منکر ریخته شود». مضافاً اینکه، تجربه ۴۳ سال گذشته سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نشان داده است که «مکانیزم عریان سرکوب جنبش نافرمانی مدنی زنان ایران در راستای کسب حق آزادی انتخاب در پوشش، باعث ریزش حداقل سرمایه اجتماعی خود رژیم مطلقه فقهاتی هم می‌شود»؛ که برای فهم بیشتر این موضوع تنها کافی است که به واکنش‌های عظیم و فراگیر و اجتماعی و اعتراضی قتل مهسا امینی در داخل و خارج از ایران توجه بکنیم. به طوری که سونامی واکنش عظیم اعتراضی و اجتماعی جامعه بزرگ ایران، در خصوص قتل مهسا امینی، بیشترین وحشت در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در طول ۴۳ سال گذشته عمر این رژیم) ایجاد کرده است تا آنجا که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت مهار کردن طوفان واکنش اعتراضی جامعه بزرگ ایران و فرار به جلو نسبت به این قتل تمامی نیروهای تبلیغاتی و سرکوب‌گر خود را به کار گرفته است؛ چراکه واکنش عظیم اعتراضی و اجتماعی

قتل مهسا امینی همزمان موجودیت و مشروعیت حداقلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط توده‌های جامعه بزرگ ایران به چالش کشیده است.

۸ - از گفته‌های فوق هاشمی گلپایگانی می‌توان فهمید که رژیم مطلقه فقهاتی برای رهایی از بی‌آبرویی خود در داخل و خارج از کشور (پس از ۴۳ سال) به صورت رویارویی مستقیم گشت ارشاد و نیروی انتظامی با زنان ایران، به دنبال آن است تا با واگذاری مکانیزم سرکوب به بسیج وابسته به سپاه، گشت ارشاد و نیروی انتظامی را در پروژه جدید سرکوب زنان ایران (در راستای کسب حق آزادی انتخاب در پوشش) از عرصه علنی و میدانی دور بدارد، به بیان دیگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط پروژه جدید سرکوب زنان ایران به دنبال آن است که «از جنگ مستقیم (۴۳ سال گذشته با جنبش نافرمانی مدنی زن ایرانی در راستای کسب حق آزادی انتخاب در پوشش) در کوچه و خیابان عقب‌نشینی نماید و سیاست سرکوب زنان را از عرصه کوچه و خیابان با این پروژه جدید به عرصه محیط‌های در بسته نهادهای دولتی و خصوصی بکشانند». البته در این رابطه باید عنایت داشته باشیم که پروژه جدید سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (آنچنانکه هاشمی گلپایگانی در اظهارات فوق مطرح می‌نماید) در عرصه میدانی تأثیرات و واکنش‌هایی عکس آنچه که رژیم مطلقه فقهاتی انتظارش داشته، ایجاد کرده است؛ که برای فهم این موضوع در اینجا به طرح سه نمونه از ماجراهائی که در شهریور ماه ۱۴۰۱ پس از اجرای پروژه جدید سرکوب اتفاق افتاده است، می‌پردازیم.

یکی ماجرای پاساژ مصطفوی شیراز است که در روز یکشنبه (مورخ ۱۴۰۱/۶/۶) اتفاق افتاده است. در این ماجرا دو تن از زنان بسیجی در چارچوب پروژه فوق به بهانه اجرای امر به معروف و نهی از منکر

برای زنانی که به زعم آنان از پوشش فقهی برخوردار نبودند ایجاد مزاحمت می‌کنند؛ که این مزاحمت آنها ابتدا صورت لفظی داشته است، ولی در ادامه به درگیری فیزیکی میان دو زن فوق و زنان به اصطلاح بد حجاب داخل پاساژ مصطفوی کشیده می‌شود. آنچه گزارش میدانی نشان می‌دهد، «پشتیبانی مردم در پاساژ مصطفوی به طرفداری از خانم‌های به اصطلاح بد حجاب تا آنجا بوده است که طبق گفته فرماندار شیراز با ورود قوه قضائیه و نیروهای انتظامی دو تن از زنان به اصطلاح بد حجاب فقهی دستگیر می‌شوند و پاساژ مصطفوی شیراز را تا اطلاع ثانوی تعطیل می‌کنند.»

نمونه دوم ماجرای اتوبوس شهری بی‌آر تی در تهران، یا ماجرای سپیده رشنو در تاریخ ۲۵ / ۱۴۰۱/۰۴ است که مطابق آنچه که در ویدئوی پخش شده از آن ماجرا نشان می‌دهد، یکی از همین زنان بسیجی با زنان به اصطلاح بد حجاب درون اتوبوس برخورد می‌کند که این برخورد زن بسیجی با زنان به اصطلاح بد حجاب داخل اتوبوس به کشاکش بین آن خانم و خانم سپیده رشنو کشیده می‌شود. در این کشاکش، «زنان داخل اتوبوس به حمایت از سپیده رشنو می‌پردازند و آن زن بسیجی را از اتوبوس بیرون می‌کنند»؛ که البته با تماس زن بسیجی فوق (که بنام رایحه ربیعی بوده است) با سپاه پاسداران «سپیده رشنو همان روز ۲۵ تیر ۱۴۰۱ توسط سپاه دستگیر می‌شود» و البته پس از چند هفته بی‌خبری از سپیده رشنو بالاخره او با چهره‌ای کتک خورده در صفحه تلویزیون رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ظاهر می‌شود (و مانند اعتراف‌گیری‌های همیشگی دستگاه‌های امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۳ سال گذشته) اظهار ندامت می‌کند.

نمونه سوم ماجرای قطار مسافر بری تهران - یزد و برخورد در مرداد ماه سال جاری یکی از زنان بسیجی

به نام زینب جعفری با تعدادی از زنان بی حجاب در قطار مسافری تهران - یزد می‌باشد که او ابتدا به آنان تذکر رعایت حجاب می‌دهد، با مخالفت زنان بی حجاب موضوع منجر به مشاجره لفظی بین آن‌ها می‌شود که در نهایت حتی به درگیری فیزیکی میان آن‌ها می‌انجامد. طبق گزارش خبرگزاری حوزه، زن بسیجی گفته «هیچ تذکری به خانم‌های بی حجاب نداده، است، او گفته بعد از دو ساعت با توجه به افزایش این زنان بی حجاب از مأمور قطار خواسته است که به آنان تذکر بدهد ولی مأمور و سرمهماندار قطار بی توجهی کرده‌اند، لذا او به سراغ رئیس قطار رفته است و رئیس قطار هم در واکنش به دخالت‌های او گفته است: شما چه کاره هستید؟ تفکرات شما مشکل دارد و ما مشکلی با بی حجابی این افراد نداریم؟ اگر می‌خواهید به سالن دیگری بروید». به گفته این زن بسیجی: «هیچ یک از مسافران قطار اعم از مرد و زن که شاهد این ماجرا بودند به کمک او نیامدند سرمهماندار و رئیس قطار هم او را به دلیل ایجاد اختلال در نظم عمومی مقصر دانسته و از او خواستند که باید در ایستگاه کاشان از قطار پیاده بشوی». در ایستگاه کاشان موضوع بازداشت زینب جعفری (زن بسیجی) هم به عنوان زنی که در قطار ایجاد اختلال کرده است، توسط پلیس ایستگاه قطار مورد بررسی قرار می‌گیرد و بدون هیچ اتفاق خاصی قطار به سمت یزد حرکت می‌کند با رسیدن قطار به یزد اوضاع به یک باره تغییر می‌کند. گروهی از طلاب یزد در ایستگاه قطار اجتماع کرده و علیه رئیس قطار شعار می‌دهند. با ورود فرماندهی پلیس، سپاه پاسداران، رئیس ستاد امر به معروف و نهی از منکر به این ماجرا، پرونده‌ای علیه رئیس قطار تشکیل می‌شود پس از آن، دادسرای یزد به ماجرا ورود کرده و با صدور اطلاعیه‌ای، از اعلام دستور برای شناسائی متهمان توهین و درگیری

در قطار تهران - یزد نسبت به یک زن محجبه خبر می‌دهد. بدین صورت پرونده‌ای با هدف بررسی ماجرا تشکیل می‌شود که از همان آغاز رئیس قطار به تعلیق از خدمت مجبور می‌گردد.

باری، آنچه که با یک نگاه اجمالی به سه ماجرای اتوبوس بی آر تی تهران و پاساژ مصطفوی شیراز و قطار تهران - یزد که به عنوان نمونه اجرای پروژه جدید رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نسبت به برخورد با زنان بی حجاب و یا بد حجاب برای ما قابل فهم است، اینکه:

الف - در پروژه جدید رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، این نیروی بسیج و سپاه است که به صورت علنی مأموریت گشت ارشاد در هر کوی و محله‌ای به اجرا در می‌آورند.

ب - در پروژه جدید تمام نهادهای نظامی و انتظامی و قضائی در چارچوب ستاد امر به معروف و نهی از منکر در حمایت از نیروهای سازماندهی شده بسیج قرار دارند.

ج - در پروژه جدید (برعکس گشت ارشاد قبلی) مقابله با زنان به اصطلاح بی حجاب و یا بد حجاب به جای اینکه در خیابان‌ها صورت بگیرد در خود اداره و قطار و پاساژ و نهادها صورت می‌گیرد.

د - در پروژه جدید سرکوب زنان، رژیم مطلقه فقهاتی تلاش می‌شود که برخورد با زنان به اصطلاح بی حجاب و بد حجاب، توسط زنان بسیجی نظام‌مند و نهادینه شده و آموزش دیده انجام بگیرد، نه توسط مردان بسیجی، هر چند که مردان بسیجی و مردان سپاه و نیروی انتظامی موظف به حمایت از آنها هستند، آنچنانکه در قتل مهسا امینی شاهد هستیم. لازم به ذکر است که زنان بسیجی در عرصه نظام‌مند شدن توسط نیروی انتظامی دارای درجه و رتبه‌بندی نظامی انتظامی مانند درجه داران و افسران نیروی انتظامی شده‌اند.

ه - در پروژه جدید سرکوب زنان ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، از آنجائیکه سرکوب در محل زندگی و کار زنان به اصطلاح بی حجاب و یا بد حجاب صورت می‌گیرد، این امر باعث اعتراض مردم در حمایت از آن زنان به اصطلاح بی حجاب و یا بد حجاب می‌شود، به عبارت دیگر، حمایت مردم از زنان به اصطلاح بی حجاب و بد حجاب، در اعتراض به حرکت زنان بسیجی شکل می‌گیرد و مردم به هیچ وجه حاضر نمی‌شوند که از عمل سرکوب‌گرایانه بسیج و سپاه و ستاد امر به معروف و نهی از منکر حمایت بکنند.

و - در پروژه جدید سرکوب حزب پادگانی خامنه‌ای، مردم حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران چه زنان محجبه و چه زنان بی حجاب یا بد حجاب یک حق و حقوق بالسویه می‌دانند، لذا حاضر نمی‌شوند حقوق هر گروه را چه محجبه باشند چه بی حجاب و یا بد حجاب در پای گروه دیگر ذبح نمایند.

ز - نگاه و رویکرد مردم و جامعه ایران نسبت به عملکرد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «در راستای تحمیل حجاب اجباری به زنان ایران امری منفی می‌باشد و معتقدند که آنچنانکه کشف حجاب با سرنیزه رضاشاه غلط و باطل بوده است، تحمیل حجاب با سرنیزه توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۳ سال گذشته هم امری غلط و باطل می‌باشد». به بیان دیگر «کشف حجاب با سرنیزه و تحمیل حجاب با سرنیزه دوروی یک سکه می‌باشند و امری شکست خورده است.»

ح - در نگاه و رویکرد مردم ایران «شعار کشف حجاب زنان با شعار حق آزادی در انتخاب پوشش برای زنان ایران از فرش تا عرش متفاوت می‌باشد». لذا در همین رابطه است که «جامعه ایران به همان میزان که از شعار حق آزادی در انتخاب پوشش برای زنان

ایران اعم از محجبه و بی حجاب و یا بد حجاب دفاع و حمایت می‌کنند، از شعار کشف حجاب و یا تحمیل حجاب اجباری آن هم از بالا فاصله می‌گیرند و آن را نفی می‌نمایند.»

ط - در نگاه و رویکرد جامعه ایران، «موضوع حق آزادی در انتخاب پوشش برای زنان ایران در چارچوب عدالت جنسیتی قابل تفسیر می‌باشد». آنچنانکه خود «عدالت جنسیتی، در کادر عدالت اجتماعی به معنای اعم کلمه و به صورت ورای فقهی و ورای دینی قابل تبیین می‌باشد و شامل عدالت اقتصادی، عدالت جنسیتی، عدالت سیاسی، عدالت اخلاقی، عدالت اجتماعی و عدالت آموزشی و غیره نیز می‌شود.»

ی - در نگاه و رویکرد مردم ایران، تحمیل حجاب اجباری در طول ۴۳ سال گذشته توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، امری در راستای اجرای اسلام دگماتیست فقهاتی، جهت اعمال تبعیض جنسیتی بر زن ایرانی می‌باشد. لہذا از اینجا است که در رویکرد و نگاه مردم ایران «اعمال تبعیض جنسیتی جزء ذات اسلام دگماتیست فقهاتی می‌باشد و ربطی به اسلام قرآنی ندارد» بنابراین، در نگاه و رویکرد مردم ایران، «مبارزه زن ایرانی با تحمیل حجاب اجباری توسط رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۳ سال گذشته مبارزه با اعمال تبعیضات جنسیتی و حقوقی بر زن ایرانی توسط رژیم مطلقه فقهاتی بوده است». معنای دیگر این حرف آن است که «مردم ایران به همان میزان که از عدالت جنسیتی و شعار حق آزادی انتخاب در پوشش زنان ایرانی دفاع می‌کنند، با شعار کشف حجاب لیبرال فمینیست‌های خارج‌نشین مخالف هستند و شعار کشف حجاب لیبرال فمینیست‌های خارج‌نشین را ضد عدالت جنسیتی و ضد شعار حق آزادی انتخاب در پوشش برای زنان ایران تعریف می‌کنند.»

ک - از نگاه مردم ایران آنچنانکه «زن بی حجاب و بد حجاب از حق آزادی در انتخاب نوع پوشش برای خود برخوردار می‌باشند، زن محجبه ایرانی هم از حق آزادی انتخاب در نوع پوشش برخوردار می‌باشند و هر دو آنها با اعمال تبعیضات جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی و اسلام دگماتیست فقهاتی مشترکا مخالف هستند و در یک جبهه واحد قرار دارند». بی تردید، مهم‌ترین دستاوردی که این رویکرد مردم ایران دارد این است که هرگز «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نمی‌تواند، در راستای اجرائی کردن اسلام دگماتیست فقهاتی در جامعه بزرگ ایران، جنگ بی حجاب با حجاب و برعکس ایجاد نمایند» به بیان دیگر در این رابطه است که «زن ایرانی چه طرفدار حجاب باشد و چه طرفدار بی حجابی هر دو در یک جبهه مشترک و واحدی قرار دارند که علاوه بر اینکه از شعار واحد حق آزادی انتخاب در نوع پوشش برای خود برخوردار هستند و علاوه بر اینکه هر کدام از نوع پوششی که بر پایه آزادی انتخاب کرده‌اند، احترام می‌گذارد و همدیگر را در این رابطه تحقیر و سرزنش نمی‌کنند، از همه مهمتر اینکه هر دو گروه طرفدار حجاب و بی حجابی بر علیه اعمال تبعیضات جنسیتی و حقوقی تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مبارزه مشترک سلبی و ایجابی دارند.»

باری، در پایان، برای پردازش بیشتر موضوع به طرح چند سؤال بدون پاسخ می‌پردازیم:

۱- اگر بپذیریم که جنبش زنان ایران که در ۱۷ اسفند ماه ۵۷ (کمتر از یک ماه بعد از انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷) به صورت مدنی و دموکراتیک و دینامیک و تکوین یافته از پائین، مبارزات خود را علیه تبعیض و بی حقوقی و نابرابری‌های جنسیتی آغاز کرده است و باید به عنوان بنیانگذار جنبش‌های مدنی و دموکراتیک در طول ۴۳ سال عمر رژیم مطلقه

فقهاتی تعریف بکنیم، این جنبش از آغاز تا کنون چه هدف و برنامه مشخصی دنبال کرده است؟

۲ - چرا قتل مهسا امینی در این شرایط توانسته است تا این اندازه «موجودیت و مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» را به چالش بکشد؟

۳ - چرا خمینی در فرایند پسا انقلاب ۵۷ معماری رژیم مطلقه فقهاتی (در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی و نظریه استبدادساز ولایت فقیه) با فتوای تحمیل حجاب اجباری بر زن ایرانی شروع کرد؟

۴ - آیا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در پله نهایی «بحران موجودیت و مشروعیت خود، حاضر به عقب‌نشینی از تحمیل حجاب اجباری و تحمیل تبعیض و بی حقوقی و نابرابری جنسیتی» بر زن ایرانی می‌شود؟

۵ - چرا تحمیل حجاب اجباری بر زن ایران «سرآغاز اعمال تبعیضات جنسیتی و حقوقی» رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر زن ایرانی بوده است؟

۶ - چرا برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته عمر این رژیم، «حفظ سنگر اعمال تبعیضات جنسیتی و حقوقی بر زن ایرانی، استراتژیک‌ترین سنگر حفظ موجودیت رژیم و اسلام فقهاتی می‌باشد؟»

۷ - چرا بدون فتح سنگر «اعمال تبعیضات جنسیتی و حقوقی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر زن ایرانی (توسط جنبش‌های مدنی و دموکراتیک و دینامیک) امکان دستیابی به دموکراسی در جامعه بزرگ ایران وجود ندارد؟» ☀

پایان

مهر ماه، آغاز سال تحصیلی جدید

«مشکلات ساختاری سیستم آموزشی»

(مدارس و دانشگاه‌ها) برای بیش از ۲۰ میلیون

دانش‌آموز و معلم و دانشجو ایران

باری، در خصوص پادگانی کردن سیستم و نظام حاکم بر فضای آموزشی کشور، سیاست رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته در راستای پادگانی کردن سیستم و نظام حاکم بر فضای آموزشی کشور از مدارس تا دانشگاه‌ها بر پایه تسویه، پاک‌سازی، قلع و قمع تفکر علمی به نفع ارتجاعی‌ترین تفکرات دگماتیستی فقهاتی موجود در هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است. بدون تردید، در کادر کالبد شکافی موضوع پادگانی کردن سیستم و نظام آموزشی کشور (در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) باید آب‌شخور اولیه پادگانی کردن سیستم و نظام حاکم بر فضای آموزشی کشور، در کودتای فرهنگی هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تعریف بکنیم که از بهار ۵۹ به صورت سازمان یافته و نظام‌مند، پروژه پادگانی کردن سیستم و نظام

در حالی با مهرماه ۱۴۰۱ سال تحصیلی جدید دیگری برای بیش از ۲۰ میلیون دانش‌آموز و دانشجو و معلم جامعه بزرگ ایرانی آغاز می‌شود که «سیستم و نظام آموزشی کشور همچنان مانند ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، گرفتار آسیب‌های ساختاری فراگیر و فراوانی می‌باشد» که از جمله مهمترین این آسیب‌های ساختاری، عبارتند از:

الف - پادگانی کردن نظام حاکم بر فضای آموزشی کشور در تمامی امور آموزشی (از محیط آموزشی تا به چالش کشیدن امنیت دانش‌آموزان و دانشجویان و معلمان و تا به چالش کشیدن آزادی‌های فردی و آزادی‌های اجتماعی در محیط آموزشی و تا کنترل و تصفیه ارتجاعی مطالب آموزشی کتب درسی و غیره).

ب - کالائی و خصوصی‌سازی و طبقاتی شدن آموزش همراه با لغو آموزش رایگان در چارچوب نظام سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و فقهاتی و وابسته حاکم.

ج - افت کیفیت آموزش (از مدارس تا دانشگاه‌ها) همراه با فرار مغزها و نخبه‌ها.

د - کاهش سرانه آموزشی.

ه - افزایش آمار بیسوادی و کم سوادی در کشور.

و - ایدئولوژیک کردن سیستم نظری آموزشی، همراه با قلع و قمع تفکر علمی با جایگزین کردن ارتجاعی‌ترین مطالب دگماتیستی.

ز - بحران مالی در سیستم آموزشی کشور.

ح - کمبود فضای آموزش.

ط - افزایش بزهکاری و گسترش اعتیاد در محیط آموزشی (از مدارس تا دانشگاه‌ها) و کاهش سن اعتیاد به ۱۳ سال در مدارس و شیوع ۶۰ درصدی مواد مخدر در نوجوانان مدارس.

«شعار لغو کالائی و خصوصی‌سازی و طبقاتی شدن آموزش در جامعه امروز ایران، می‌تواند به عنوان يك شعار استراتژیک باشد»

زمان در تبیین هدف کودتای فرهنگی (به قول او انقلاب فرهنگی) هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مطرح کرد: «هدف انقلاب فرهنگی (بخوانید کودتای فرهنگی) بردن عطر و ریحان اسلام خمینی به مراکز آموزشی کشور است». علی ایحال، از اینجا بود که با شروع کودتای فرهنگی (از بهار ۵۹) رویکرد پادگانی کردن مراکز آموزشی کشور (از دانشگاه تا مدرسه) در دستور کار حاکمیت مطلقه فقهاتی قرار گرفت؛ و البته به موازات نهادینه شدن ارکان رژیم مطلقه فقهاتی، ساختار پادگانی کردن سیستم و نظام حاکم بر فضای آموزشی کشور، هم روندی نظام‌مند و رو به پیچیدگی پیدا کرد. به طوری که در این رابطه می‌توان داوری کرد که در سه دهه گذشته دوران رهبری حزب پادگانی خامنه‌ای بر کشور، دیگر این مدارس و دانشگاه‌ها نیستند که صورت پادگانی پیدا کرده‌اند، بلکه بهتر است که بگوئیم، این پادگان‌ها هستند که (در سه دهه حاکمیت حزب پادگانی خامنه‌ای) به صورت دانشگاه‌ها و مدارس درآمده‌اند. چراکه علاوه بر تسویه و پاک‌سازی و قلع قمع تفکر و مواد علمی دروس و ایدئولوژیک کردن در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی، روایتی، ولایتی و زیارتی، تهدید، تحقیر، ارباب، آزار، سرکوب، خفقان، چماق، زندان، بازداشت و انفصال از خدمت و کار و آموزش و ستاره‌دار کردن و چوبه‌های دار که از شیوه‌های روتین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته عمر این رژیم ارتجاعی و

آموزشی در دستور کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم قرار گرفته است و این پروژه به صورت پیوسته و علی‌الدوام از آن زمان ادامه پیدا کرده است؛ زیرا هسته سخت و اولیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در فرایند نهادینه کردن حاکمیت مطلقه فقهاتی، در چارچوب نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی و در راستای مصادره انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم نگون‌بخت ایران (بر علیه رژیم استبدادی و کودتائی پهلوی) از همان آغاز تلاش کردند تا برای بسترسازی نهادینه کردن حاکمیت و قدرت خود، سنگر اول مقاومت (در برابر این فرایند نهادینه کردن قدرت رژیم) یعنی جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین در محیط‌های آموزشی (از دانشگاه‌ها تا مدارس و از دانشجو تا دانش‌آموز و معلم و اساتید دانشگاه‌های کشور) را در نطفه خفه کنند و با حاکم کردن فضای پادگانی بر محیط‌های آموزشی (از دانشگاه‌ها تا مدارس کشور) تهدید، تحقیر و ارباب و چماق و بازداشت و زندان و اعدام را مانند شمشیر دموکلس بر سرکنش‌گران سیاسی - اجتماعی محیط‌های آموزشی (از دانشگاه‌ها تا مدارس و معلمان) حاکم نمایند. با تسویه و پاک‌سازی و محروم کردن تعداد زیادی از استادان و دانشجویان و دانش‌آموزان نخبه از حق کار و تحصیل و به زندان و مسلخ مرگ کشانیدن تعداد پر شماری از دانشجویان و دانش‌آموزان و معلمان و اساتید خود آگاه اجتماعی و سیاسی کشور) مرکز اصلی آگاهی‌یابی و حرکت‌آفرین و جنبش‌ساز دینامیک و دموکراتیک و پیشگامان عرصه آگاهی و خودآگاهی جامعه ایران از شهریور ۲۰ به بعد را خاموش نمایند؛ و آنچنانکه حسین حاجی فرج (معروف به عبدالکریم سروش) نظریه‌پرداز اصلی کودتای فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی، در همان

دگماتیست بوده است و در این عرصه گوی سبقت حتی از جریان‌های ارتجاعی مثل طالبان و داعش هم ربوده‌اند، در مراکز آموزشی کشور از دانشگاه تا مدرسه حاکم کرده‌اند.

یادمان باشد که «خمینی در سال ۵۸ شعار می‌داد که در رژیم ما، زندان‌ها باید دانشگاه بشوند» بی‌تردید این شعار پوپولیستی خمینی هم مانند دیگر شعارهای پوپولیستی‌اش (که از نوفل لوشاتو تا بهشت زهرا و غیره می‌داد) و می‌گفت: «آب و برق مجانی می‌شود، خانه نخرید همه را صاحب خانه می‌کنیم، بهره بانکی را حذف می‌کنیم، ما زندان سیاسی نخواهیم داشت و غیره و غیره» یکی دیگر از شعارهای پوپولیستی خمینی هم این بود که «زندان در رژیم ما دانشگاه می‌شود» البته امروز پس از ۴۳ سال که از عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌گذارد ما می‌توانیم به ضرس قاطع داوری کنیم که اگر «خمینی و جانشین او نتوانستند زندان را دانشگاه بکنند، اما این هنر بزرگ داشته‌اند که توانسته‌اند در طول ۴۳ سال گذشته تمامی مراکز آموزشی کشور از دانشگاه تا مدرسه (در کادر رویکرد پادگانی همین نظام) بدل به زندان بکنند». آنچنانکه «جامعه بزرگ ایران را هم با به چالش کشیدن تمامی آزادی‌های اجتماعی و سیاسی و فردی بدل به یک زندان بزرگ کرده‌اند». به طوری که یکی از خبرنگاران خارجی چندی پیش پس از مسافرت به ایران، در زمانیکه به کشور خود برگشته بود، در خصوص آنچه که از خاطرات خود در ایران داشت، به صورت کیسولی گفته بود: «ایران کشوری نیست که دارای پادگان باشد، بلکه پادگانی است که دارای کشور شده است» و اما در خصوص کالبد شکافی آفت و آسیب، کالائی و خصوصی‌سازی و طبقاتی شدن آموزش همراه با لغو آموزش رایگان در سیستم و نظام آموزشی کشور از مدارس تا

دانشگاه‌ها باید «آبشخور اولیه تکوین روند کالائی و خصوصی‌سازی و طبقاتی شدن آموزش همراه با لغو آموزش رایگان در سیستم و نظام آموزشی کشور (در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) را به اعمال رویکرد نئولیبرالیستی در اقتصاد سرمایه‌داری رانتی و حکومتی و نفتی و فقهاتی و وابسته حاکم توسط اکبر هاشمی رفسنجانی (از دولت پنجم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) تعریف بکنیم». لازم به ذکر است که با پایان یافتن جنگ ۸ ساله (رژیم مطلقه فقهاتی با رژیم بعث صدام حسین) دولت اکبر هاشمی رفسنجانی که از اواخر دهه ۶۰ و در دهه ۷۰ سیاست و منطق سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و وابسته حاکم را توسط رویکرد نئولیبرالیستی تغییر داد، توانست در کادر رویکرد نئولیبرالیستی و اقتصاد سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و وابسته کشور تغییرات مهمی ایجاد نماید من جمله اینکه:

۱ - نسخه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را جایگزین سرمایه‌داری دولتی زمان میر حسین موسوی بکند.

۲ - سیاست خصوصی‌سازی یا آزادسازی را جایگزین رویکرد دولتی کردن میر حسین موسوی بکند.

۳ - رویکرد کالائی کردن همه چیز توسط پروژه بازاری کردن زندگی اقتصادی جامعه ایران یا به عبارت دیگر رویکرد تولید و خدمات برای بازار، جایگزین رویکرد کوپنی میر حسین موسوی بکند.

۴ - پروژه خصوصی‌سازی را توسط رانت‌خواری و واگذاری واحدهای دولتی (به باندهای قدرت و در رأس آنها نهادهای نظامی - امنیتی سپاه و بسیج را آنچنانکه شیخ حسن روحانی می‌گفت) بدل، به خصولتی‌سازی بکند. (آنچنانکه یلتسین در روسیه پسا فروپاشی شوروی در دهه آخر قرن بیستم

کرد).

- ۵ - پیشبرد سیاست تعدیل اقتصادی توسط مکانیزم خصولتی کردن سرمایه‌های دولتی.
- ۶ - بازسازی و احیای مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و وابسته دوران میر حسین موسوی، توسط رویکرد نئولیبرالیستی، نسخه شده بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول.
- ۷ - انتقال دارائی‌های دولت به سپاه و بسیج و نیروهای امنیتی بازگشته از جبهه جنگ با عراق، یا به عبارت دیگر چنگ‌اندازی سپاه و بسیج و نیروهای امنیتی بر اقتصاد کشور، جهت ایجاد طبقه جدید بورژوازی بزرگ در جامعه ایران.
- ۸ - جایگزین کردن طبقه بورژوازی بزرگ سپاه و بسیج و نیروهای امنیتی و بورژوازی بزرگ تجاری نورسیده بازار، به جای بورژوازی بزرگ فروپاشیده و فراری دربار رژیم مستبد و کودتائی پهلوی توسط تمرکز قدرت و ثروت و اطلاعات در لایه نازکی از جامعه ایران.
- ۹ - رشد هیولائی قاچاق و اقتصاد زیرزمینی و رانت خواری و فساد (به قول محمود احمدی نژاد) توسط

برادران قاچاقچی سپاه.

- ۱۰ - رشد بی‌رویه بخش تجاری و دلالی توسط بورژوازی سنتی بازار که در فرایند پسا انقلاب ۵۷ توانستند (به قول عزت سبحانی رئیس سازمان و برنامه بودجه دولت انتقالی بازرگان) در عرض ۶ ماه بیش از دو برابر عمر رژیم کودتائی و مستبد پهلوی سود غارت کنند.
- ۱۱ - نفتی کردن بیشتر ساختار اقتصاد کشور، به طوری که در طول ۴۳ سال گذشته تنها در آمد نفتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، بیش از ۱۳۰۰ میلیارد دلار بوده است.
- ۱۲ - پدید آوردن مافیای قدرت و ثروت و اطلاعات توسط سپاه و بسیج و نیروهای امنیتی.
- ۱۳ - ایجاد وابستگی یکطرفه و شدید تولید و مصرف به دنیای خارج.
- ۱۴ - ایجاد بنیادهای متعدد اقتصادی وابسته به روحانیت حکومتی.
- ۱۵ - تعمیق شکاف طبقاتی در جامعه بزرگ ایران. بدون تردید «خصوصی‌سازی و یا خصولتی‌سازی و یا تعدیل اقتصادی همراه با کالائی کردن همه چیز برای بازار سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و وابسته، آن هم با رویکرد نئولیبرالیستی وام گرفته از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی توسط دولت پنجم و ششم اکبر هاشمی رفسنجانی در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، گامی بزرگ در جهت کالائی و خصوصی‌سازی و طبقاتی شدن آموزش همراه با لغو آموزش رایگان در کشور در عرصه مدارس و دانشگاه‌ها بوده است». علی‌هذا، در همین رابطه بود که در سال ۱۳۶۸ اکبر هاشمی رفسنجانی در دولت پنجم خود با خصوصی‌سازی مدارس اعلام کرد که «مدارس غیر انتفاعی راهکاری است برای طبقاتی که مایلند برای فرزندانشان خدمات آموزشی بیشتر و با کیفیت‌تری تأمین کنند».

«لغو کالائی و خصوصی‌سازی و طبقاتی

شدن آموزش در نظام و سیستم آموزشی

امروز جامعه بزرگ ایران، تنها شعاری است

که می‌تواند در حداقل زمان ممکن حتی

جوهر جنبش‌های مطالباتی صنفی را هم

سیاسی بکند، چه رسد به جنبش‌های

مدنی دینامیک و دموکراتیک که خود به

خود دارای جوهر سیاسی می‌باشند»

بی‌تردید خود این «خصوصی‌سازی مدارس و یا به عبارت بهتر خصولتی کردن مدارس قبل از هر چیز مخالف با اصل ۳۰ قانون اساسی ولایتمدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود». چراکه مطابق اصل سی قانون اساسی ولایتمدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «دولت موظف است وسائل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد خودکفائی کشور به طور رایگان گسترش بدهد». بدین خاطر هرگونه خصوصی‌سازی آموزش در مدارس و دانشگاه‌ها (آنچنانکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از سال ۱۳۶۸ الی الان دنبال می‌نماید) دستاوردی جز، غیر رایگان کردن آموزش برای همه مردم به صورت بالسویه و همچنین طبقاتی کردن آموزش و همچنین کالائی کردن آموزش و افت تحصیلی و ترک تحصیلی نخواهد داشت». آنچنانکه در طول سه دهه گذشته شاهد بوده‌ایم که «بسیاری از دانش‌آموزان به خاطر نداشتن توان پرداخت شهریه در مدارس خصوصی و مدارس به اصطلاح دولتی ترک تحصیل کرده‌اند»؛ و باز به همین دلیل است که «بانک جهانی در گزارش خود اعلام کرد که در دوره ۲۰ ساله (۱۹۹۸ تا ۲۰۱۷) کشور ایران بالاترین نرخ خصوصی‌سازی آموزشی در جهان داشته است». همچنین در همین رابطه است که طبق سرشماری سال ۹۱ مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی، «۹ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر از جمعیت ایران بی‌سواد مطلق هستند و ۱۰ میلیون نفر از جمعیت ایران فقط تحصیلات ابتدائی دارند و ۱۰ میلیون نفر از جمعیت ایران هم تنها تحصیلات تا سیکل دارند»؛ که معنای دیگر این حرف آن است که «۳۰ میلیون نفر از جمعیت ایران بی‌سواد و یا کم‌سواد هستند»؛ و باز طبق سرشماری بانک مرکزی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که در سال

۱۳۹۳ انجام گرفته است: «۱۱/۲ درصد از جمعیت ایران بی‌سواد مطلق هستند و قادر به خواندن و نوشتن نیستند و ۲۱/۴ درصد از جمعیت ایران تنها دارای تحصیلات ابتدائی می‌باشند و ۴۳/۴ درصد از جمعیت ایران فقط دارای تحصیلات راهنمایی و متوسطه هستند». باز طبق گزارش مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «۳/۵ میلیون کودک ایرانی به علت فقر اقتصادی و فقدان شرایط تحصیل از تحصیل کردن باز مانده‌اند» یعنی با آنکه علاقه به تحصیل و آموزش دارند، در بی‌سوادی مطلق به سر می‌برند «و بدل به کودکان کار شده‌اند».

باری، از اینجا است که باید داوری کنیم که سیاست رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته عمر خود (و بویژه در سه دهه گذشته یعنی از سال ۱۳۶۸ الی الان) پیوسته و علی‌الدوام در عرصه مدارس و دانشگاه‌های کشور بر کالائی و خصوصی‌سازی و طبقاتی شدن آموزش، همراه با لغو آموزش رایگان در چارچوب سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و فقهاتی حاکم بوده است، بنابراین، «خصوصی‌سازی یا خصولتی‌سازی و طبقاتی شدن آموزش همراه با لغو آموزش رایگان در کشور ایران، در طول ۴۳ سال حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، دستاوردی از همان رویکرد کالائی کردن آموزش در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و فقهاتی حاکم می‌باشد» بنابراین «هر چند کالائی کردن آموزش در سیستم آموزشی کشور حتی بر خلاف اصل سی قانون اساسی ولایتمدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد، ولی در چارچوب نظام سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و فقهاتی حاکم با حاکمیت رویکرد نئولیبرالیستی (که از دولت پنجم اکبر هاشمی رفسنجانی الی زمانها) بر اقتصاد ایران حاکم شده است، کالائی شدن

آموزش (در کنار کالائی شدن همه امور در مناسبات سرمایه‌داری حاکم) امری جبری بوده است که قطعاً بدون تحول ساختاری در مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و فقهانی و وابسته حاکم و نفی رویکرد نئولیبرالیستی مربوطه امکان نفی کالائی شدن آموزش و نفی خصوصی‌سازی و نفی طبقاتی شدن آموزش و همچنین نفی لغو آموزش رایگان در مدارس و دانشگاه‌ها و فراهم کردن آموزش همگانی برای همه افراد جامعه ایران به صورت بالسویه وجود پیدا نمی‌کند.»

در این رابطه می‌باشد که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال عمر حرکت برونی خود (از اردیبهشت ۵۸ الی الان) چه در فاز عمودی و سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران، یکی از محورهای برنامه خود، «فراهم کردن شرایط بالسویه برای همه افراد جامعه ایران فارغ از هر گونه تبعیضی جهت آموزش رایگان اعم از آموزش در مدارس و دانشگاه‌ها می‌باشد». بدون شک، آنچنانکه در شماره‌های گذشته نشر مستضعفین ایران (ارگان عقیدتی و جنبشی و سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) مطرح کرده‌ایم، «این مهم تنها در چارچوب مناسبات و نظام دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه یا توزیع اجتماعی و عادلانه و دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات و فرصت‌ها ممکن می‌شود»؛ که در رأس آنها «اجتماعی و عادلانه و دموکراتیک کردن سیستم آموزشی قرار دارد که انجام این مهم هم در گرو غیر کالائی کردن آموزش در چارچوب مناسبات دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای می‌باشد». البته معنای دیگر این حرف آن است که یکی از خواسته‌های محوری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته حرکت

برونی‌اش (از اردیبهشت ۵۸ الی الان) «لغو کالائی و خصوصی‌سازی و طبقاتی کردن سیستم آموزشی اعم از مدارس و دانشگاه‌ها است» و لذا در همین رابطه است که ما بر این باوریم که «شعار لغو کالائی و خصوصی‌سازی و طبقاتی شدن آموزش در جامعه امروز ایران، می‌تواند به عنوان یک شعار استراتژیک باشد». چراکه:

اولاً - لغو کالائی و خصوصی‌سازی و طبقاتی شدن آموزش، امروز خواسته مشترک سه جنبش دانش‌آموزی و معلمان و دانشجویی با بیش از ۲۰ میلیون نفر جمعیت است. مع هذا، از اینجا است که طرح این شعار در این شرایط می‌تواند «باعث بسیج و همبستگی و وحدت عمودی و افقی سه جنبش بزرگ دانش‌آموزی و دانشجویی و معلمان بشود.»

ثانیاً - شعار «لغو کالائی و خصوصی‌سازی و طبقاتی کردن آموزش از مدارس تا دانشگاه‌ها حداقل باعث حمایت ۲۰ میلیون خانواده دانش‌آموزان و دانشجویان و معلمان با سه جنبش بزرگ (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین) معلمان و دانش‌آموزان و دانشجویان می‌شود» که معنای دیگر این حرف آن است که طرح شعار لغو کالائی کردن آموزش در سیستم و نظام آموزشی کشور می‌تواند باعث پیوند بیش از ۸۰ میلیون نفر ایرانی در بستر سه جنبش دینامیک دانش‌آموزی و معلمان و دانشجویی بشود. قابل ذکر است که از آنجائیکه کمتر خانواده‌ای در جامعه بزرگ ایران وجود دارد که خالی از دانش‌آموز و دانشجو باشند. بدون تردید به موازات همبستگی عمودی و افقی در سه جنبش دینامیک و دموکراتیک (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین) دانش‌آموزی و دانشجویی و معلمان قطعاً شاخه‌های دیگر جنبش‌های دموکراتیک

و مطالباتی جامعه بزرگ ایران اعم از صنفی و مدنی و سیاسی از جنبش زنان تا جنبش کارگران و بازنشستگان و کارمندان به این جنبش عظیم می‌پیوندند. لذا در همین رابطه است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول سه سال گذشته که شعار: «معلم بیدار است / از تبعیض بیزارست»، بدل به شعار استراتژیک جنبش (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین) معلمان ایران شده است و در چارچوب این شعار استراتژیک، جنبش معلمان ایران (که سر سلسله جنبان جنبش‌های دموکراتیک سازمان یافته و فراگیر و سراسری جامعه بزرگ ایران می‌باشند) شعار «لغو کالائی و خصوصی سازی و طبقاتی شدن آموزش در سیستم و نظام آموزشی کشور از مدرسه تا دانشگاه را دنبال می‌کند، این همه باعث گردیده که رژیم مطلقه فقهاتی نسبت به جایگاه استراتژیک جنبش (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و سراسری و سازمان یافته و آگاه‌مند) معلمان ایران احساس خطر بیشتری در مقایسه با دیگر جنبش‌های دموکراتیک بکند». چراکه دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر و امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به خوبی در می‌یابند که «جنبش دینامیک و دموکراتیک معلمان ایران بر پایه این شعار استراتژیک می‌توانند توازن قوا در عرصه میدانی را به سود خود تغییر بدهند»؛ که البته «با تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود این جنبش شرایط برای سیاسی شدن و اعتلای جنبش‌های دینامیک و رشد مطالبات آنها و عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در برابر مطالبات آنها فراهم می‌گردد.»

ثالثاً - شعار «لغو کالائی و خصوصی سازی و طبقاتی شدن آموزش در نظام و سیستم آموزشی

کشور از مدارس تا دانشگاه‌ها در شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران (که تمامی شاخه‌های جنبش‌های دموکراتیک مبارزه سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی با شعار: «تنها کف خیابون / بدست میاد حق‌مون»، جنبش خود را به عرصه خیابان‌ها کشانده‌اند و زمین را در زیر پای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به لرزه درآورده‌اند) می‌تواند، باعث رادیکالیزه شدن جنبش‌های دموکراتیک و دینامیک (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین) صنفی و مدنی مطالبه‌محور بشود»؛ زیرا «نفی کالائی و خصوصی سازی و طبقاتی شدن سیستم و نظام آموزشی کشور از مدارس تا دانشگاه‌ها تنها و تنها با تحول ساختاری در مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و وابسته امکان‌پذیر می‌باشد»؛ و «بدون تحول ساختاری در مناسبات سرمایه‌داری حاکم و نفی رویکرد نئولیبرالیستی امکان مقابله با کالائی و خصوصی سازی و طبقاتی کردن آموزش در نظام و سیستم آموزشی کشور ایران وجود ندارد». شاید بهتر باشد که اینچنین بگوئیم که شعار «لغو کالائی و خصوصی سازی و طبقاتی شدن آموزش در نظام و سیستم آموزشی امروز جامعه بزرگ ایران، تنها شعاری است که می‌تواند در حداقل زمان ممکن حتی جوهر جنبش‌های مطالباتی صنفی را هم سیاسی بکند، چه رسد به جنبش‌های مدنی دینامیک و دموکراتیک که خود به خود دارای جوهر سیاسی می‌باشند». بر این مطلب بیافزائیم که «لغو کالائی و خصوصی سازی و طبقاتی شدن آموزش در نظام و سیستم آموزشی کشور در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و وابسته حاکم به صورت مکانیکی امکان‌پذیر نیست و تا زمانی که به لحاظ ساختاری در عرصه سلبی و ایجابی کل موضوع کالائی شدن

و خصوصی سازی و رویکرد نئولیبرالیستی حاکم بر مناسبات سرمایه داری رانتی و نفتی و حکومتی و فقهاتی و وابسته موجود به چالش کشیده نشود، امکان به چالش کشیده شدن نظام کالائی و خصوصی سازی و طبقاتی شدن آموزش در کشور ایران فراهم نمی شود.»

رابعاً - شعار «لغو کالائی و خصوصی سازی و طبقاتی شدن آموزش در نظام و سیستم آموزشی کشور از مدارس تا دانشگاه ها تنها شعاری است که در این شرایط می تواند اپوزیسیون راست خارج نشین (که به دنبال کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران، توسط حمایت سرمایه داری جهانی و در چارچوب حفظ مناسبات سرمایه داری رانتی و حکومتی و نفتی و وابسته حاکم می باشند) به انزوای سیاسی در جامعه جنبشی و فراگیر (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و دموکراتیک و مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی) بکشاند». چراکه اپوزیسیون راست خارج نشین، هر چند که بتوانند در عرصه سیاسی و اجتماعی به طرح شعارهای پوپولیستی دهان پر کن با وعده های سر خرمن پردازند، هرگز نخواهند توانست در عرصه شعارهای مبتنی بر تحول ساختاری و ضد سرمایه داری رانتی و نفتی و حکومتی و وابسته، مثل شعار لغو کالائی و خصوصی سازی و طبقاتی شدن آموزش به وعده و وعیدهای پوپولیستی پردازند.

خامساً - شعار «لغو کالائی و خصوصی سازی و طبقاتی شدن آموزش در نظام و سیستم آموزشی کشور در این شرایط می تواند وجه مشترک شعارهای مطالبه محور جنبش های دینامیک و دموکراتیک جامعه ایران در شاخه های مختلف آن بشود». نباید فراموش بکنیم که آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، «موضوع لغو کالائی شدن در نظام

سرمایه داری رانتی و حکومتی و نفتی و حکومتی و وابسته حاکم فقط مشمول لغو کالائی شدن آموزش می شود، بلکه برعکس از آنجائیکه کالائی شدن امور در مناسبات سرمایه داری امری است که مشمول همه چیز می شود چراکه در مناسبات سرمایه همه چیز از تولید تا خدمات برای بازار شکل می گیرند، بنابراین همین امر باعث می گردد که در مناسبات سرمایه داری همه چیز بدل به کالا بشود. پر پیداست که در زمان حاکمیت سرمایه داری رانتی و نفتی و حکومتی و وابسته لغو کالائی شدن اصلی همه یا هیچ می باشد؛ یعنی در مناسبات سرمایه داری رانتی و نفتی و حکومتی حاکم هرگز ما نمی توانیم به صورت مکانیکی و فارغ از امور دیگر تنها به لغو کالائی و خصوصی سازی و طبقاتی شدن آموزش در مدارس و دانشگاه ها دست پیدا کنیم، مگر زمانی که بتوانیم کل موضوع کالائی شدن (در مناسبات سرمایه داری رانتی و نفتی و حکومتی و وابسته به چالش بکشیم و البته این مهم جز با به چالش کشیدن ساختاری خود مناسبات سرمایه داری رانتی و نفتی و حکومتی حاکم امکان پذیر نمی باشد.)»

سادساً - شعار «لغو کالائی و خصوصی سازی و طبقاتی شدن آموزش در نظام و سیستم آموزشی کشور هر چند که می تواند عامل همبستگی و پیوند افقی و عمودی جنبش های دموکراتیک و دینامیک و مطالباتی جامعه بزرگ ایران در سه عرصه صنفی و مدنی و سیاسی بشود، از آن مهمتر اینکه می تواند، عامل پیوند بین طبقه متوسط شهری با اردوگاه عظیم کار و زحمت زحمتکشان یا پائینی های جامعه نیز بشود.»

سابعاً - شعار «لغو کالائی و خصوصی سازی و طبقاتی شدن آموزش در نظام و سیستم آموزشی رژیم مطلقه فقهاتی خود به خود می تواند در وجه

«لغو کالائی و خصوصی‌سازی و طبقاتی شدن آموزش در نظام و سیستم آموزشی کشور در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و وابسته حاکم به صورت مکانیکی امکان‌پذیر نیست و تا زمانی که به لحاظ ساختاری در عرصه سلبی و ایجابی کل موضوع کالائی شدن و خصوصی‌سازی و رویکرد نئولیبرالیستی حاکم بر مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و فقهاتی و وابسته موجود به چالش کشیده نشود، امکان به چالش کشیده شدن نظام کالائی و خصوصی‌سازی و طبقاتی شدن آموزش در کشور ایران فراهم نمی‌شود.»

جلو کالائی شدن و خصوصی‌سازی و طبقاتی شدن آموزش در نظام و سیستم آموزشی کشور را گرفت. لذا در همین رابطه است که در سه سال گذشته جنبش معلمان شعار: «معلم بیدار است / از تبعیض بیزارست» به عنوان شعار استراتژیک خود انتخاب کرده است؛ زیرا تنها توسط این شعار استراتژیک است که جنبش معلمان ایران می‌توانند (به موازات به چالش کشیدن تبعیض‌های شش‌گانه طبقاتی، جنسیتی، مذهبی، قومیتی، سیاسی و اجتماعی) کالائی شدن و خصوصی‌سازی و طبقاتی شدن آموزش در نظام و سیستم آموزشی کشور را هم به چالش بکشانند. ماحصل آنچه که تا اینجا گفتیم:

۱- سیستم و نظام آموزشی کشور در عرصه مدارس و دانشگاه‌ها پس از ۴۳ سال که از عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌گذرد، همچنان گرفتار آسیب‌های ساختاری فراگیری می‌باشد که در رأس آنها باید از دو آسیب عمده نام ببریم، «یکی پادگانی کردن نظام آموزشی در عرصه سخت‌افزاری و نرم‌افزاری است که به صورت مشخص از بهار ۵۹ توسط کودتای فرهنگی هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، رویکرد پادگانی بر دانشگاه‌ها و مدارس ایران حاکم شده است که مطابق آن، رویکرد پادگانی بر تمامی عرصه‌های نظام آموزشی دانشگاه‌ها و مدارس از فضای عمومی تا آزادی‌های فردی و جمعی و به خصوص عرصه‌های آموزشی و کتب و دروس آموزشی و غیره مسلط شده است»؛ که البته همین سلطه رویکرد پادگانی بر دانشگاه‌ها و مدارس باعث تسویه و پاک‌سازی و فیلترینگ شدن مدام و پیوسته مطالب و دروس آموزشی و محدودسازی آزادی‌های فردی و اجتماعی و ایدئولوژیک کردن کتب آموزشی و بالاخره تزریق آموزش از بیرون بر اندیشه دانش‌آموزان و دانشجویان شده است. دومین آفت ساختاری سیستم و نظام آموزشی

ایجابی آن شامل شعار همگانی و فراگیر کردن آموزش برای همه مردم به صورت بالسویه و فارغ از هرگونه تبعیض طبقاتی، تبعیض مذهبی، تبعیض جنسیتی، تبعیض قومیتی، تبعیض سیاسی و اجتماعی نیز بشود». چراکه تنها با لغو تبعیض‌های شش‌گانه فوق (که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی بر گروه‌های اجتماعی مختلف جامعه بزرگ ایران تحمیل شده است) می‌توان

کشور «کالائی و خصوصی سازی و طبقاتی شدن آموزش همراه با لغو آموزش رایگان است» که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث بی عدالتی گسترده در عرصه نظام آموزش کشور و عمیق تر شدن شکاف طبقاتی میان طبقه برخوردار جامعه (که کمتر از ۵ درصد جمعیت کشور می باشند) با جامعه بزرگ ایران (که بیش از ۸۰ میلیون فقیر نیازمند به یارانه های نقدی حکومت دارد) شده است. به طوری که در این رابطه می توان دآوری کرد که «نظام آموزشی کشور مهم ترین شاخص شکاف طبقاتی در جامعه بزرگ ایران می باشد» و دلیل این امر هم آن است که نظام آموزشی کشور در طول ۴۳ گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر تبعیض های چند مؤلفه ای (اعم از تبعیض طبقاتی، تبعیض مذهبی، تبعیض جنسیتی، تبعیض قومیتی، تبعیض سیاسی و غیره) استوار می باشد؛ و همچنین همین آفت کالائی و خصوصی سازی و طبقاتی شدن آموزش (در نظام آموزشی کشور) باعث گردیده که در تحلیل نهائی در نظام آموزشی کشور، «پول حرف اول و آخر بزند»؛ که البته یکه تازی مدارس غیر دولتی و مافیای کنکوری تنها نوک کوه یخ این آفت کالائی و خصوصی سازی و طبقاتی شدن نظام آموزشی کشور می باشد. پر واضح است که «دیگر آسیب های نظام آموزشی کشور باید در چارچوب همین دو آفت عمده پادگانی شدن و کالائی و خصوصی و طبقاتی شدن نظام آموزشی کشور تبیین و تعریف بکنیم». برای مثال «از آفت های نظام آموزشی کشور موضوع کاهش سرانه فضای آموزشی است که حتی طبق آمارهای اعلام شده وزیر آموزش و پرورش رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در شرایط فعلی سرانه فضای آموزشی، به ازای هر دانش آموز ۳ مترمربع هست و این در حالی است که

حداقل استاندارد جهانی آن ۸ مترمربع می باشد. ۲ - دومین موضوعی که در مطالب فوق بر آن تاکید ورزیدیم، «جایگاه استراتژیک سه جنبش دانش آموزی و دانشجویی و معلمان در حرکت تحول خواهانه امروز جامعه بزرگ ایران است». بدون تردید، بیش از یک چهارم جمعیت کشور دانش آموزان و معلمان و دانشجویان تشکیل می دهند؛ که خود این جمعیت نشان دهنده جایگاه استراتژیک این سه جنبش در عرصه حرکت تحول خواهانه امروز جامعه ایران می باشد. یادآوری می کنیم که با توجه به فراهم بودن شرایط ذهنی و سطح آگاهی و سواد و تحصیلات، کنش گران سه جنبش دانش آموزی و دانشجویی و معلمان، شرایط برای آگاهی یابی و سازمان یابی بیشتر کنش گران این سه جنبش (نسبت به دیگر جنبش های دموکراتیک و دینامیک جامعه بزرگ ایران) وجود دارد. لہذا، همین امر بسترساز آن گردیده است که برای مثال جنبش معلمان ایران، در سال گذشته علاوه بر توان دستیابی به سازماندهی فراگیر در سطح کشور، بتواند هژمونی دیگر جنبش های دینامیک و دموکراتیک امروز جامعه ایران را هم در دست بگیرد؛ و باز در همین رابطه بوده است که در طول ۸۰ سال گذشته (از شهریور ۲۰ الی الان) جنبش دانشجویی ایران توانسته پیشکسوت جنبش های دینامیک ایران باشد؛ و همچنین جنبش دانشجویی ایران توانسته است در طول ۸۰ سال گذشته، خلاء پیشاهنگی و پیشگامی و پیشروئی جامعه سیاسی ایران را پر کند و برای جامعه بزرگ ایران نقش پیشاهنگی و پیشگامی و پیشروئی داشته باشد. ☀

پایان

به عنوان نماد همیشگی و جاویدان نبرد تاریخی، جنبشی، آگاهی‌بخش، رهائی‌بخش، عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه، جبهه حق با جبهه باطل می‌باشد

معاویه (به طوری که در این رابطه دیدید که حسین حاجی فرج «حتی امام حسین را صله بگیر دست معاویه خواند») تعریف بکنند.»

خامسا - تلاش می‌کنند که عاشورای حسین را یک حادثه در گذشته تاریخ تعریف بکنند که البته مربوط به گذشته هم می‌باشد (و بازشناسی آن هیچگونه فونکسیون اجتماعی و تاریخی و سیاسی برای ما ندارد) تعریف، بکنند.

سادساً - تلاش می‌کنند که در پروسه تکوین حرکت عاشورای حسین، عامل اصلی تکوین عاشورای امام حسین را همان امتناع امام حسین از بیعت با یزید، آن هم به صورت یک امر فردی تعریف بکنند.

سابعاً - تلاش می‌کنند که حتی مقاومت امام حسین و کشته شدن او و یارانش در فرایند روز عاشورای سال ۶۱ امری تحمیلی بر امام حسین بدانند، نه امری

در خصوص بخش راست‌گرای رویکرد انطباقی به شناخت عاشورا و مکتب حسین (برعکس بخش رادیکال رویکرد انطباقی که فوقاً مطرح کردیم) طرفداران این رویکرد (از مهندس مهدی بازرگان تا حسین حاجی فرج معروف به عبدالکریم سروش) در راستای بسترسازی رویکرد لیبرال سرمایه‌داری سیاسی اقتصادی مورد نظر خود (و دستیابی به لیبرالیسم اخلاقی) در جامعه بزرگ ایران تلاش می‌کنند تا حرکت عاشورای حسین را:

اولاً - به صورت یک حرکت فردی و انتخاب فردی خود امام حسین تعریف بکنند.

ثانیاً - تلاش می‌کنند تا جوهر حرکت عاشورای حسین را یک جوهر اخلاقی و نفسانی تعریف بکنند، نه در پیوند با پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تاریخی جامعه.

ثالثاً - تلاش می‌کنند تا حرکت عاشورای حسین را در میان پیشکسوتان و بنیانگذاران اسلام اولیه (از پیامبر اسلام تا امام علی و دیگر ائمه شیعه) به صورت یک استثناء (نه یک قاعده، آنچنانکه امام صادق با شعار «کل یوم عاشورا» مطرح کرده است) که محدود به خود امام حسین می‌شود؛ تعریف بکنند.

رابعاً - تلاش می‌کنند که حتی حرکت خود امام حسین در پروسه پنج ماه ۱۲ روز آن (از ۲۸ رجب سال ۶۰ تا دهم محرم سال ۶۱) «یک حرکت محافظه‌کارانه با تاکتیک‌های مختلف اعم از صیانت از جان خودش» و یا «با تعریف رویکرد قدرت‌گرایانه برای کسب قدرت سیاسی» و یا «برای ایجاد حکومت اسلامی و در چارچوب اسلام فقهاتی جهت اجرای احکام فقهی اسلام روایتی» و یا «رویکرد دفاعی و حتی رویکرد صلح‌طلبانه با عبیدالله زیاد و یزید بن معاویه و قبل از همه حتی با خود

انتخابی و آگاهانه توسط امام حسین و یارانش.

ثامناً - تلاش می‌کنند، حتی جوهر ضد استبدادی و ضد استحماری و ضد استثماری و ضد استعبادی حرکت عاشورای حسین را نفی و تکذیب بکنند.

تاسعا - تلاش می‌کنند که امام حسین را یک فرد آزاده اخلاقی (نه آزادی‌خواه سیاسی - اجتماعی) و فردگرا (نه جامعه‌گرا) و فقه‌گرا (نه مسئولیت‌گرا بر پایه آگاهی) و قدرت‌گرائی که به دنبال کسب حکومت و قدرت سیاسی برای خود بوده است، جلوه بدهند.

عاشرا - تلاش می‌کنند که مبارزه حسین با نظام استبدادگرا و استحمارگرا و استعبادگرا و استثمارگرای یزید را به خاطر سگ‌بازی و میمون‌بازی و شکار تفریحی و قمار و شراب‌خوری و لباس ابریشم پوشیدن و استعمال ظروف طلا و نقره و استماع موسیقی و آواز و اخلاق فردی یزید جلوه بدهند، نه مبارزه سلبی و ایجابی با استبداد و استعباد و استحمار و استثمار در بستر جنبش حق‌طلبانه و در ادامه جنبش توحیدطلبانه ابراهیم خلیل و جنبش رهائی‌بخش پیامبر اسلام و جنبش عدالت‌خواهانه امام علی.

رویگرد سوم - «رویگرد تطبیقی در بازشناسی عاشورا حسین می‌باشد» که مطابق آن طرفداران این رویکرد بر این باورند که:

اول - عاشورای امام حسین یک جنبش تاریخی، اجتماعی و سیاسی در راه حق و عدالت و رهائی از نظام استبداد و استحمار و استعباد و استثمار حاکم یا مبارزه با نظام زر و زور و تزویر حاکم بوده است.

دوم - عاشورای امام حسین یک پراکسیس تاریخی - اجتماعی بوده، نه یک پروژه جهت کسب قدرت سیاسی و دستیابی به حکومت، برای اجرای احکام فقهی اسلام روایتی.

سوم - عاشورای امام حسین نمایش سنتز پیوند آگاهی و مسئولیت انسانی و اجتماعی و تاریخی بوده است، نه نمایش سنتز پیوند قدرت و تکلیف.

چهارم - عاشورای امام حسین انتخابی آگاهانه بر پایه مسئولیت انسانی و اجتماعی و تاریخی حسین و حواریونش بوده است، نه جبری تحمیلی توسط عبیدالله زیاد و یزید بن معاویه و عمر بن سعد و شمر بن ذی الجوشن.

پنجم - عاشورای امام حسین نمایشگاه ابدی است که نمایش دهند دیالکتیک وجودی انسانی و اجتماعی و تاریخی بشر در پیوند با هم می‌باشد، یعنی همان نمایش نبرد تاریخی هابیل و قابیل و نبرد پیوسته اجتماعی موسی با فرعون و قارون و بلعم باعورا و نبرد انسانی روح خدا با لجن در انسان است، البته نه به صورت سه مؤلفه جدا از هم بلکه در پیوند با هم می‌باشند، به طوری که می‌توان دآوری کرد که عاشورای حسین تنها نمایشگاهی است در تاریخ که در آن سه نبرد همیشه و همگانی تاریخی و اجتماعی و انسانی در یکجا و در یک صحنه به صورت ایجابی و سلبی به نمایش در می‌آید.

ب - برای بازشناخت تطبیقی عاشورای حسین باید به این سؤال پاسخ علمی بدهیم که ریشه تکوین پروسه عاشورای حسین از کجا شکل گرفته است؟ آیا از آغاز تاریخ دیالکتیکی بشر؟ یا از ابراهیم خلیل؟ یا از پروسه تکوین جنبش رهائی‌بخش پیامبر اسلام؟ یا از جریان سقیفه و تکوین اپوزیسیون شیعه و حواریون علی؟ یا قتل عثمان و انتخاب آل‌ترناتیوی امام علی توسط کنش‌گران عدالت‌خواه مصر و مدینه؟ یا از جنگ صفین و حکمیت و شکست علی؟ یا از صلح امام حسن با معاویه و تکوین دوران ۲۰ ساله اختناق و سرکوب حاکمیت معاویه و حکومت بنی‌امیه؟ یا با شهادت امام حسن (به صورت غیر

مستقیم) توسط عمال حکومت استبدادی بنی‌امیه و معاویه بن ابی‌سفیان و شروع دوران راهبری و رهبری امام حسین بر جنبش حق‌طلبانه مردم جوامع مسلمان؟ یا با مرگ معاویه بن ابی‌سفیان حاکم مستبد بنی‌امیه و پایان دوران اختناق ۲۰ ساله او؟

در پاسخ به این سؤال فربه باید بگوئیم که باز سه رویکرد متفاوت وجود دارد:

نخست - «پاسخ تطبیقی به این سؤال می‌باشد» که مطابق آن آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی در «حسین وارث آدم» می‌گوید، عاشورای حسین سنتز دیالکتیک دو جریان حق و باطل در بستر تاریخ بشر از آغاز تا به امروز می‌باشد که پروسس این نبرد حق و باطل در تاریخ بشر، در فازهای مختلف و متفاوتی صورت گرفته است، لذا در این رابطه است که نبرد تاریخی حق و باطل در رویکرد تطبیقی شریعتی (در «حسین وارث آدم») از نبرد هابیل و قابیل شروع می‌شود و تا نبرد ابراهیم خلیل با نمرود ادامه پیدا می‌کند و در ادامه آن به نبرد موسی با فرعون و قارون و بلعم باعورا می‌رسد و باز در ادامه آن، این نبرد حق‌طلبانه بین حق و باطل تاریخ و جامعه به نبرد رهائی‌بخش پیامبر اسلام و حواریونش با نظام جاهلیت حاکم در قرن هفتم و در ادامه آن، این نبرد همیشگی و حق‌طلبانه به نبرد عدالت‌طلبانه امام علی با قاسطین و مارقین و ناکثین زمان خود می‌رسد و بالاخره در عاشورای حسین این نبرد حق‌طلبانه بین حق و باطل تاریخ و جامعه به نبرد بین حسین و حواریونش با حکومت بنی‌امیه می‌رسد. همانی که امام حسین در روز عاشورا با شعار:

«أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ - آیا نمی‌بینید به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری

نمی‌گردد» (تاریخ طبری - ج ۴ - ص ۳۰۵) دوم - «پاسخ انطباقی به این سؤال می‌باشد» که مطابق آن در پاسخ به این سؤال معتقدند که ریشه تکوین پروسه پنج‌ماهه و دوازده‌روز عاشورای حسین به نامه یزید به ولید بن عتبه بن ابی‌سفیان (فرماندار مدینه) بر می‌گردد.

یزید بن معاویه (پس از مرگ پدرش که به قول مشهور در نیمه ماه رجب سال ۶۰ هجری بوده است) پیش از آنکه خبر مرگ معاویه در مدینه منتشر بشود، به ولید بن عتبه یک نامه رسمی می‌نویسد و حاکم مدینه را از مرگ معاویه آگاه می‌کند و همراه آن نامه رسمی، یک پاره کاغذ کوچک به صورت غیر رسمی ضمیمه می‌کند و در آن کاغذ کوچک غیر رسمی ضمیمه شده، یزید بن معاویه به ولید بن عتبه دستور می‌دهد که «اما بعد فخذ الحسین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن الزبیر بالبیعه اخذا عنیفا لیست فیه رخصه - از حسین بن علی و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر بدون هیچگونه مسامحه و گذشت بیعت بگیر» (که طبق گفته طبری در ج ۴ - ص ۲۵۰ - تاریخ طبری).

ادامه دارد

«فهم و شناخت تطبیقی نهج‌البلاغه»

برای

«فهم و شناخت تطبیقی قرآن»

سال فاز درونی یعنی از خرداد ۵۵ تا اردیبهشت ۵۸ تکوین پیدا کرد) چه در فرایند عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فرایند افقی یا جنبشی نشر مستضعفین در خصوص طرح شناخت تطبیقی نهج‌البلاغه و شناخت خود امام علی این بوده است تا توسط شناخت تطبیقی نهج‌البلاغه (نه شناخت انطباقی و نه شناخت دگماتیستی نهج‌البلاغه) بتوانیم به شناخت تطبیقی قرآن و پیامبر اسلام دست پیدا کنیم». بدین خاطر در خصوص چگونگی دستیابی به شناخت تطبیقی نهج‌البلاغه و حتی شناخت تطبیقی خود امام علی در شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران، برای ما سؤال‌های قابل طرح است که به عنوان مقدمه درس جدید سلسله درس‌های نهج‌البلاغه در اینجا مطرح می‌کنیم.

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته (از اردیبهشت سال ۵۸ الی زماننا هذا)

معلم کبیرمان شریعتی در راستای شناخت تطبیقی (نه انطباقی و نه دگماتیستی) امام علی بر این باور است که «شناخت تطبیقی امام علی تنها در چارچوب روش دیالکتیکی امکان‌پذیر می‌باشد»، لذا او می‌گوید: «ممکن نیست بتوان علی را شناخت بی‌آنکه معاویه، طلحه، عبدالرحمن بن عوف، عثمان، خوارج و دیگر دشمنان او را شناخت» (م. آ. ج ۷- ص ۱۲۹- سطر ۱۲).

لذا در همین رابطه است او در خصوص جایگاه امام علی در بستر شناخت تطبیقی اسلام و قرآن و پیامبر اسلام معتقد است که «ما در عرصه شناخت تطبیقی به امام علی تکیه می‌کنیم تا پیامبر اسلام را گم نکنیم». بدون تردید معنای دیگر این حرف آن است که طرفداران شیعه علوی (برعکس طرفداران شیعه دگماتیست صفوی، شیعه دگماتیست فقهاتی، شیعه دگماتیست حکومتی، شیعه دگماتیست روایتی، شیعه دگماتیست زیارتی و شیعه دگماتیست مداحی‌گرائی) هرگز به دنبال آن نیستند که «از امام علی در برابر پیامبر اسلام رقیبی یا هم‌ردیفی بسازند بلکه برعکس طرفداران شیعه علوی بر این باورند که از مسیر شناخت تطبیقی امام علی، ما بهتر می‌توانیم به شناخت تطبیقی پیامبر اسلام دست پیدا کنیم چراکه امام علی یکی از دست‌پروردگان پیامبر اسلام و یکی از میوه‌های شجره نبوت پیامبر اسلام بوده است» و بنابراین به مصداق «تعرف الاشجار باثمارها» از طریق شناخت تطبیقی میوه شجره نبوت، ما بهتر می‌توانیم به شناخت تطبیقی پیامبر اسلام و قرآن دست پیدا کنیم.

در این رابطه است که باید بگوئیم «یکی از هدف‌های جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته حرکت برونی خودش (از اردیبهشت سال ۵۸ الی الان که فاز برونی حرکت‌مان در ادامه سه

طرفداران شیعه علوی (برعکس طرفداران شیعه دگماتیست صفوی، شیعه دگماتیست فقهاتی، شیعه دگماتیست حکومتی، شیعه دگماتیست روایتی، شیعه دگماتیست زیارتی و شیعه دگماتیست مداحی‌گرائی) هرگز به دنبال آن نیستند که «از امام علی در برابر پیامبر اسلام رقیبی یا هم ردیفی بسازند بلکه برعکس طرفداران شیعه علوی بر این باورند که از مسیر شناخت تطبیقی امام علی، ما بهتر می‌توانیم به شناخت تطبیقی پیامبر اسلام دست پیدا کنیم چراکه امام علی یکی از دست پروردگان پیامبر اسلام و یکی از میوه‌های شجره نبوت پیامبر اسلام بوده است»

توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جلوگیری نمائیم؟ آیا ما می‌توانیم در این شرایط بر پایه شناخت تطبیقی از نهج‌البلاغه و شناخت تطبیقی از امام علی از ذبح کردن اسلام حقیقت در پای اسلام مصلحت جلوگیری نمائیم؟

آیا ما می‌توانیم بر پایه شناخت تطبیقی نهج‌البلاغه و شناخت تطبیقی امام علی از ذبح شدن اسلام تطبیقی قرآنی در پای اسلام دگماتیست روایتی و

با طرح سلسله درس‌هایی از نهج‌البلاغه و شناخت علی چه هدفی و چه ایده‌ای را دنبال می‌کند؟

آیا بدون نهج‌البلاغه‌شناسی و علی‌شناسی در قرن بیست و یکم، ما می‌توانیم به صورت تطبیقی قرآن صامت را به حرف درآوریم؟ قابل ذکر است که امام علی در باب جوهر و مکانیزم هدایت‌گری قرآن و یا قرآن به عنوان راهنمای عمل می‌فرماید: «قرآن خود به خود خاموش است، شما باید آن را به حرف درآورید»، «ذَلِك الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ - قرآن را به سخن گفتن وادار کنید چرا که خود به خود با شما سخن نمی‌گوید» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۱۵۸ - ص ۲۲۳ - سطر ۶).

چگونه می‌توانیم از طریق نهج‌البلاغه‌شناسی و علی‌شناسی در قرن بیست یکم پیامبر اسلام را (آنچنانکه شریعتی می‌گوید) گم نکنیم و همچنین چگونه می‌توانیم با شناخت تطبیقی نهج‌البلاغه جوهر حقیقی قرآن را فهم نمائیم؟

آیا بدون شناخت تطبیقی نهج‌البلاغه و بدون شناخت تطبیقی علی، ما می‌توانیم در قرن بیست و یکم بین شیعه داعشی، شیعه طالبانی، یا شیعه حکومتی، شیعه فقهاتی و زیارتی و روایتی و مداحی‌گری (که در طول ۴۳ سال گذشته در چارچوب رژیم مطلقه فقهاتی بر جامعه ما حکومت می‌کند) با شیعه علوی جنبشی حق طلبانه، عدالت خواهانه و رهائی‌بخش مرزبندی بکنیم؟

آیا بدون نهج‌البلاغه‌شناسی و علی‌شناسی تطبیقی ما می‌توانیم جهت هم‌گرائی مسلمانان بر پایه پیوند شیعه علوی و تسنن محمدی تکیه بکنیم؟

آیا بدون نهج‌البلاغه‌شناسی و علی‌شناسی تطبیقی، ما می‌توانیم از ذبح شدن اسلام جنبشی در پای اسلام حکومتی در شرایط امروز جامعه بزرگ ایران

زیارتی و ولایتی جلوگیری بکنیم؟

آیا ما می‌توانیم در جامعه ایران که ۴۳ سال است که توسط رژیم مطلقه فقهتی حاکم در راستای نهادینه کردن حاکمیت و حکومت و موجودیت و مشروعیت خود شیعه جنبشی علوی را در پای شیعه صفوی و حکومتی و روایتی و ولایتی و فقهتی ذبح می‌کنند، باز تولید نمائیم؟

آیا ما می‌توانیم در این شرایط که در جوامع مسلمانان توسط اسلام حکومتی و فقهتی تسنن محمدی را در پای تسنن اموی ذبح می‌کنند، با تکیه بر شناخت تطبیقی نهج‌البلاغه جلوگیری نمائیم؟

آیا ما می‌توانیم با بازشناسی تطبیقی نهج‌البلاغه و امام علی، اسلام جنبشی و عاشورای جنبشی که ۱۴ قرن است در پای اسلام فقهتی ذبح شده است باز تولید بکنیم؟

آیا اصلاً اسلام جنبشی توان و پتانسیل باز تولید در بستر بازشناسی تطبیقی قرآن و نهج‌البلاغه دارد؟ آیا در این شرایط اسلام تطبیقی علی و نهج‌البلاغه می‌تواند اسلام فقهتی و روایتی و زیارتی و ولایتی حاکم را (که در خدمت رژیم مطلقه فقهتی می‌باشد) به چالش بکشد؟

آیا بدون نهج‌البلاغه‌شناسی و علی‌شناسی تطبیقی، ما می‌توانیم به خودسازی (آنچنانکه قرآن می‌گوید) از مسیر جامعه‌سازی و تاریخ‌سازی دست پیدا کنیم؟ آیا بدون نهج‌البلاغه‌شناسی و علی‌شناسی تطبیقی، ما می‌توانیم به راه و روش بازسازی تطبیقی اسلام تاریخی و بازتفسیر تطبیقی قرآن دست پیدا کنیم؟ آیا بدون نهج‌البلاغه‌شناسی و علی‌شناسی تطبیقی، ما می‌توانیم به جوهر رهائی‌بخش جنبش نبوی ۲۳ سال حرکت مکی و مدنی پیامبر اسلام دست پیدا کنیم؟

آیا بدون نهج‌البلاغه‌شناسی و علی‌شناسی تطبیقی، ما می‌توانیم به جوهر جنبشی عدالت‌خواهانه امام علی در سه دهه پسا وفات پیامبر اسلام دست پیدا کنیم؟

آیا بدون نهج‌البلاغه‌شناسی و علی‌شناسی تطبیقی، ما می‌توانیم به رمز رهائی‌بخش و عدالت‌خواهانه و حق‌طلبانه قرآن صامت دست پیدا کنیم؟

آیا بدون زندگی کردن فردی و اجتماعی با نهج‌البلاغه و امام علی یا به عبارت دیگر بدون تجربه دینی فردی و اجتماعی با نهج‌البلاغه (آنچنانکه معلم کبیرمان حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری در کتاب گران‌سنگ بازسازی فکر دینی و دیوان اشعارش مطرح می‌کند و این تجربه دینی را به صورت امری جدای از تجربه عرفانی عرفای گذشته تبیین می‌نماید) می‌توان با تجربه عرفانی در چارچوب اسلام صوفیانه فردگرا و جامعه‌گریز و دنیاستیز اشعری‌گری به معراج وجودی و اگزستانسی همراه با اسرای اجتماعی دست پیدا کرد؟

آیا بدون شناخت تطبیقی نهج‌البلاغه و امام علی (در راستای شناخت تطبیقی قرآن صامت و پیامبر اسلام) ما می‌توانیم در جامعه بزرگ امروز ایران و در عرصه اعتلای جنبش‌های فراگیر دموکراتیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین امروز جامعه ایران و همچنین در بستر پراکسیس صنفی و مدنی و سیاسی (با عنایت به اینکه اعماق جامعه بزرگ ایران دینی می‌باشد) انرژی عظیم توده‌های جنبشی و خیزشی را آزاد بکنیم و جنبش‌های دینامیک اجتماعی را از دل گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه ایران ایجاد بکنیم؟ ☀️

ادامه دارد

از ۱۶ آذر ۳۲ تا ۱۶ آذر ۱۴۰۰

مروری بر «تاریخ پر فراز نشیب» جنبش دانشجویی ایران

دانشجوی کشور ایران در چارچوب عدالت جنسیتی و کسب حقوق برابری زن و مرد در جامعه ایران قابل تعریف می‌باشد، بنابراین از آنجائیکه عدالت جنسیتی در جامعه ایران تنها از کانال مبارزه عدالت‌خواهانه و برابری‌طلبانه امکان‌پذیر می‌باشد، این همه باعث می‌شود که جامعه زنان دانشجو که بیش از ۶۷٪ کل جامعه دانشجویان کشور می‌باشند، از پتانسیل رادیکالیزه کردن جنبش دانشجویی در فرایندهای صنفی - سیاسی و سیاسی - صنفی و از همه مهمتر سیاسی - سیاسی برخوردار باشند. بی‌شک خود این موضوع معرف آن می‌باشد تا جامعه دانشجویی کشور عنایت داشته باشند که در عرصه حرکت اعتراضی - مطالباتی خود، «باید موضوع مطالبات (جامعه زنان دانشجوی کشور) در مبارزه با تبعیض جنسیتی (به خصوص در دانشگاه‌ها) در محور مطالبات جنبش دانشجویی قرار بگیرد» چرا

ثانیاً - باید عنایت داشته باشیم، «به علت همان طیفی بودن بافت طبقاتی و یا خاستگاه طبقاتی گروه‌هایی مختلف جامعه دانشجویی کشور، هرگز نباید انتظار داشته باشیم که همه آنها در عرصه سازمان‌یابی داخل یک گروه قرار بگیرند، هر چند که ممکن است در عرصه حرکت صنفی - مطالباتی امکان اشتراک همه کنش‌گران جامعه دانشجویی کشور وجود داشته باشد، ولی قطعاً در عرصه فرایند مبارزه صنفی - سیاسی و سیاسی - صنفی و سیاسی - سیاسی امکان حضور همگانی آنها وجود ندارد.»

ثالثاً - با عنایت به تنوع خاستگاه طبقاتی آنها «امکان شکل‌گیری تنوع نهادهای مختلف صنفی و سیاسی در عرصه مبارزه مطالباتی و صنفی و سیاسی و مدنی آنها وجود دارد» چراکه بی‌شک «هر کدام از گروه‌های اجتماعی در چارچوب همان پیوند طبقاتی و یا خاستگاه طبقاتی خودشان متحد می‌شوند». لذا در این رابطه است که باید بگوئیم، «به خصوص در عرصه حرکت سیاسی - صنفی و سیاسی - سیاسی جمع کردن همه آنها در یک نهاد سازماندهی شده اصلاً کار درستی نمی‌باشد.»

رابعاً - از آنجائیکه از ۵ میلیون نفر دانشجویان (جامعه دانشجویی کشور) بیش از ۶۷ درصد آنها خانم‌های دانشجو تشکیل می‌دهند، مع الوصف، از این بابت باید بگوئیم که «نقش زنان در عرصه سازمان‌یابی و حرکت‌های سه مؤلفه‌ای صنفی - سیاسی و سیاسی - صنفی و سیاسی - سیاسی پررنگ‌تر می‌باشد.»

با توجه به اینکه در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «مطالبه غالب جامعه زنان ایران و مطالبه غالب جامعه زنان

درونی قدرت و حزب پادگانی خامنه‌ای و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور) امری تعیین کننده در بستر همبستگی و پیوستگی دانشجویان می‌باشد.

سابعاً - مبارزه با پادگانی کردن دانشگاه‌ها (که رویکرد حزب پادگانی خامنه‌ای جهت سلطه بر دانشگاه و دانشجو می‌باشد) در این عرصه امری تعیین کننده هست و می‌تواند بستر ساز بسیج فراگیر جامعه دانشجویی کشور بشود.

ج - توجه داشته باشیم که از آذرماه سال ۱۳۳۹ (۷ سال بعد از قیام ۱۶ آذر ۳۲ جنبش دانشجویی) که شهید پروانه فروهر به نمایندگی از دانشجویان (در مراسم بزرگداشت شهدای ۱۶ آذر ۳۲) رسماً ۱۶ آذر را به عنوان روز دانشجو معرفی کرد تا امروز که بیش

از ۶۰ سال از آن مراسم در دانشگاه تهران می‌گذرد، ۱۶ آذر هر سال بدل به پژواک

«باید در ۱۶ آذر هر سال تبعیض جنسیتی یا آپارتاید رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر زنان ایران، توسط جامعه دانشجویی ایران به چالش کشیده شود»

مبارزه همه جانبه دانشجویان کشور علیه استبداد و استثمار و استعمار شده است که البته در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، وجه ضد استبدادی مبارزه جامعه دانشجویی کشور پر رنگ تر هم شده است، بنابراین به همین دلیل است که در شرایط حاضر، «باید در ۱۶ آذر هر سال رویکرد پادگانی کردن دانشگاه‌ها توسط حزب پادگانی خامنه‌ای، توسط جامعه دانشجویان ایران به چالش کشیده شود». همچنین «باید در ۱۶ آذر هر سال تبعیض جنسیتی یا آپارتاید رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر زنان ایران، توسط جامعه دانشجویی ایران به چالش کشیده شود»؛ و به همین

که در غیر این صورت بسترها جهت «جداسازی جنبش زنان دانشجو از جنبش دانشجویان کشور فراهم می‌گردد». همان آفتی که امروز در جامعه مدنی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل جامعه بزرگ ایران شکل گرفته است زیرا همچنانکه در ۴۲ سال گذشته شاهد بوده‌ایم، از اسفند ۵۷ (کمتر از یک ماه بعد از ۲۲ بهمن ۵۷) که جنبش زنان ایران (با شعار: «ما انقلاب نکردیم - تا به عقب برگردیم» و شعار: «آزادی نه شرقیه نه غربیه - آزادی جهانیه» و غیره) جهت دستیابی به آزادی‌های اجتماعی (که توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از همان آغاز در حق زنان ایران به چالش کشیده است و علی‌الدوام هم ادامه دارد) به میدان آمدند؛ و تا این زمان هم «جنبش زنان ایران توسط مردان مورد حمایت همه جانبه قرار نگرفته است».

در نتیجه همین امر باعث شده است که «جامعه زنان ایران در شرایط فعلی انگیزه همه جانبه و فراگیر جهت مشارکت در جنبش‌های اجتماعی

(مانند سال ۵۷) نداشته باشند»، «ضروری است که جامعه دانشجویی کشور جهت مردمی و توده‌ای و فراگیر کردن سازمان‌یابی (در هرم جامعه دانشجویی کشور) از قاعده تارأس باید تکیه محوری بر مطالبات مدنی زنان دانشجو داشته باشند.»

خامساً - در عرصه تشکل و سازمان‌یابی جامعه دانشجویی ایران، کنش‌گران اصلی جنبش دانشجویی باید آگاه باشند که «پیوند افقی با دیگر جنبش‌های اجتماعی جهت تغییر توازن قوا به سود خود امری مهم و تعیین کننده می‌باشد.»

سادساً - استقلال سازمان‌یابی (نسبت به جناح‌های

ترتیب «باید در ۱۶ آذر هر سال بحران ناکارآمدی و بحران مشروعیت و ابربحران‌های اقتصادی و سیاسی حاکم را بر مردم ایران آفتابی بشود»؛ و باز «باید در ۱۶ آذر هر سال امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا در بستر مبارزه با سرمایه‌داری رانتی و نفتی و فقهاتی حاکم به چالش کشیده شود»؛ و باز در همین رابطه است که جنبش دانشجویی «باید در ۱۶ آذر هر سال نشان دهد که کارش آگاه‌سازی جامعه در بستر حرکت جنبشی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پائین) است، نه حزب‌سازی و تقویت جناح‌های درونی حکومت (برای دستیابی به استراتژی فشار از پائین جهت بالا بردن قدرت چانه‌زنی آنها از بالا، در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان)»؛ و باز در همین رابطه است که در ۱۶ آذر هر سال جنبش دانشجویی ایران «باید نشان دهند که موفقیت آنها تنها در گرو کشاندن مطالبات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مردم ایران به سطح جامعه ایران می‌باشد»؛ و باز جنبش دانشجویی ایران «باید در ۱۶ آذر هر سال به مردم ایران نشان بدهند که آگاهی در دیسکورس جامعه دانشجویی ایران تنها آگاهی کلاسیک و آکادمیک و انتزاعی نیست بلکه برعکس آگاهی مشخص و خاص و کنکرت طبقاتی و اجتماعی و سیاسی می‌باشد».

د - جنبش دانشجویی ایران در طول ۸۰ سال گذشته عمر خود (از شهریور ۲۰ الی الان) نشان داده است که «حرکت جامعه دانشجویی ایران در فرایندهای مختلف صنفی - سیاسی و سیاسی - صنفی و سیاسی - سیاسی پیوسته صورت جنبشی خودجوش و خودسازمانده تکوین یافته از پائین داشته است». بدین خاطر «حرکت جامعه دانشجویی کشور هرگز نمی‌تواند صورت یک حزب و یا حزبی کلاسیک داشته باشد»؛ و هرگز نمی‌تواند

«حرکتی تکوین یافته از بالا باشد» بنابراین، «حرکت اعتراضی جامعه دانشجویی کشور نه حزبی است و نه خیزشی است، بلکه فقط و فقط جنبشی است، آن هم جنبش خودجوش و خودسازمانده و دینامیک و مستقل تکوین یافته از پائین می‌باشد».

باری، در همین رابطه است که در طول ۸۰ سال گذشته عمر جنبش دانشجویی کشور «بزرگ‌ترین آفتی که جنبش دانشجویی ایران را تهدید می‌کرده، رویکرد انطباقی توسط تزریق رهبری از بالا جهت به انحراف کشاندن این جنبش بوده است». چراکه جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور و جناح‌های درونی حاکمیت جهت یارگیری از این جنبش (به خصوص در طول ۴۲ گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی) پیوسته تلاش کرده‌اند تا با تزریق رهبری از بالا بر جنبش خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین جامعه دانشجویی کشور، این جنبش را در راستای حرکت و خواسته‌های خود به انحراف بکشانند. علی‌هذا به همین دلیل است که خلاء سازمان‌یابی سراسری جنبش دانشجویی کشور را باید تنها در همین رابطه تفسیر و تحلیل بکنیم.

و - جنبش دانشجویی کشور در طول ۸۰ سال عمر حیات سیاسی - اجتماعی خودش پیوسته تلاش کرده است که «در کنار دیگر جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و دینامیک تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ ایران قرار داشته باشد» و پیوسته بر این باور بوده‌اند که «تغییر ساختاری سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در جامعه ایران، باید توسط خود جامعه مدنی جنبشی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک و مستقل تکوین یافته از پائین) صورت بگیرد». لذا بدین ترتیب است که:

اولاً جنبش دانشجویی ایران پیوسته «هرگونه قرار گرفتن جریان‌های جامعه سیاسی (از چپ

«حرکت جامعه دانشجویی کشور هرگز نمی‌تواند صورت یک حزب و یا حزبی کلاسیک داشته باشد»؛ و هرگز نمی‌تواند «حرکتی تکوین یافته از بالا باشد» بنابراین «حرکت اعتراضی جامعه دانشجویی کشور نه حزبی است و نه خیزشی است؛ بلکه فقط و فقط جنبشی است؛ آن هم جنبش خودجوش و خودسازمانده و دینامیک و مستقل تکوین یافته از پائین می‌باشد.»

چپ تا راست راست) خارج‌نشین ایران، در کنار سرمایه‌داری جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا جهت حمله نظامی و تحمیل تحریم‌های استخوان‌سوز اقتصادی علیه مردم ایران محکوم می‌کنند.»

ثانیاً هسته اصلی جنبش دانشجویی ایران (نه قاعده آن) پیوسته در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی، بر این باور بوده‌اند که «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، توسط قانون اساسی ولایت‌مدار و از طریق جناح‌های درون حاکمیت و صندوق‌های رأی مهندسی شده و فیلترینگ استصوابی شورای نگهبان و ولایت مطلقه ولی فقیه حاکم اصلاح‌پذیر نمی‌باشد.»

ثالثاً طرح شعارهای: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا» و «فرزند کارگرانیم - کنارتان می‌مانیم» و «کارگر، معلم، دانشجو، اتحاد اتحاد»

که جنبش دانشجویی ایران در شرایط حساس حرکت‌های اجتماعی - سیاسی مطرح کرده‌اند، خود نمایش فهم جایگاه تاریخی - اجتماعی این جنبش می‌باشد. اضافه کنیم که (آنچنانکه قبلاً هم مطرح کرده‌ایم) «جایگاه تاریخی - اجتماعی جنبش دانشجویی ایران (در عرصه جنبش‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران) جایگاه آوانگاردی می‌باشد» بنابراین بدون تردید شعارهای فوق جنبش دانشجویی ایران خود معرف طرح همین جایگاه آوانگاردی جنبش دانشجویی در شرایط امروز جامعه ایران می‌باشد. چرا که در شعار اول یعنی شعار: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا» (که جنبش دانشجویی دانشگاه تهران به نمایندگی از جامعه دانشجویان ایران در واپسین روزهای خیزش دی‌ماه ۹۶ مطرح کرد) علاوه بر اینکه این شعار نمایش دهنده اعلام پایان دوران حیات دو دهه‌گفتمان اصلاح‌طلبان حکومتی بر جامعه بزرگ ایران می‌باشد، نمایش دهنده تأیید جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و دینامیک تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ ایران به عنوان تنها آلترناتیو گفتمان اصلاح‌طلبان حکومتی در فرایند جدید مبارزه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه مردم ایران هم می‌باشد. ☀

ادامه دارد

جنبش زنان ایران در مسیر رهائی

از ستم‌های مضاعف جنسیتی در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی - قضائی، توسط مبارزه عدالت‌خواهانه و برابری‌طلبانه

چه چالش‌هایی پیش روی دارد؟

داخل و خارج از کشور از راست تا چپ چپ قرار دارند. البته، آنچه‌ایکه فوقاً هم مطرح کردیم، در این رابطه باز هم تکرار و تاکید می‌کنیم که «سازمان‌یابی جنبش‌های دینامیک زنان ایران در این شرایط، هرگز و هرگز نباید در کادر شعار جداسازی و تفکیک جنسیتی (تحت عنوان جنس ماده در برابر جنس نر) در بستر جنبش‌های اجتماعی ایران انجام گیرد» بلکه برعکس «سازمان‌یابی جنبش زنان ایران در تحلیل نهائی باید در راستای سازمان‌یابی کنش‌گران عرصه جنبش عدالت‌محور و برابری‌خواه با عمده کردن مؤلفه عدالت جنسیتی و حرکت مطالبه‌محور زنان در عرصه‌های حقوق مدنی و سیاسی و اجتماعی شکل بگیرد». بدون تردید «مطلق کردن جنسیت مؤنث در عرصه سازمان‌یابی جنبش زنان ایران در این شرایط خود یک فاجعه بزرگ برای این جنبش می‌باشد»؛ زیرا:

اولاً در عرصه مبارزه دموکراسی‌خواهانه سه مؤلفه‌ای

سادساً - طبق آمار سازمان تأمین اجتماعی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «۸۱ درصد بیمه شدگان کارگران مرد می‌باشند و تنها ۱۹ درصد بیمه شدن تأمین اجتماعی زن هستند» که خود این آمار نشان‌دهنده «تبعیض جنسیتی در عرصه رابطه کار در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد».

سابعاً - تبعیض جنسیتی و وضعیت بسیار بد اشتغال زنان در جامعه امروز ایران نتایج اجتماعی مخربی به همراه داشته است که از جمله آنها:

الف - تن‌فروشی.

ب - افزایش طلاق.

ج - اعتیاد.

د - تجاوز و اذیت و آزار جنسی به زنان کارگر توسط کارفرمایان بوالهوس.

ه - عدم ایمنی کارگاه‌ها.

و - خودکشی در میان زنان شاغل و بیکار و غیره می‌باشند.

ثامناً - به علت حاکمیت اسلام دگماتیست فقهاتی (در کادر سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و فقهاتی) بر قوانین جاری کشور در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «خود این قوانین فقه‌زده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این شرایط به عنوان مهمترین موانع ورود زنان به بازار کار و عرصه‌های اجتماعی و سیاسی می‌باشند». در نتیجه همین امر باعث گردیده است که «کشور ایران به لحاظ سطح اشتغال زنان، در پائین‌ترین نقطه منحنی آمار جهانی قرار دارد». همچنین به لحاظ «میزان دستمزد نازل، زنان شاغل در بدترین نقطه منحنی جهانی قرار دارند».

تاسعاً - تجاوز و اذیت و آزار جنسی در محیط کار توسط کارفرمایان بوالهوس منهای تاثیرات منفی روانی (که بر کارگران زن شاغل در جامعه بزرگ ایران در طول ۴۲ سال گذشته داشته است) خود مانع بزرگی در مسیر ورود زنان به بازار کار جامعه ایران می‌باشد.

۲۴ - امروز زنان ایران باید بدانند که اکنون در فرایند خودآگاهی‌گری و خودسازمان‌یابی در بستر حرکت خودجوش و خودرهبر و دینامیک و تکوین یافته از پائین و مستقل (از حاکمیت و جریان‌های جامعه سیاسی

زنان ایران، باید بین مبارزه لیبرال فمینیست‌های خارج‌نشین که تنها شعار «کشف حجاب» را عمده می‌کنند (نه شعار «دفاع از آزادی و حق انتخاب پوشش برای همه زنان ایران») با مبارزه عدالت‌خواهانه و آگاهی‌بخش (شاخه طرفداران دموکراسی سه مؤلفه‌ای جنبش زنان ایران) که عدالت جنسیتی و رفع تبعیض جنسیتی را در کوتاه‌مدت عمده می‌کنند، تمایز قائل بشویم. ثانیاً باید توجه داشته باشیم که تا زمانی که «تعیین تاکتیک و استراتژی مبارزه برای جنبش زنان ایران به صورت دیالکتیکی از دل واقع‌بینی (توسط تحلیل مشخص از شرایط مشخص) حاصل نشود، تاکتیک‌ها و استراتژی عام و کلی و مجرد و انتزاعی نمی‌توانند برای جنبش زنان ایران حاصلی در عمل داشته

باشند» بنابراین در این رابطه است که باید بگوئیم که کنش‌گران جنبش زنان ایران «باید یاد بگیرند که چگونه تاکتیک‌های خود را بر حسب واقعیت مشخص اتخاذ کنند»؛ و یاد بگیرند که «چگونه آن تاکتیک‌های مشخص را در عرصه میدانی به کار بگیرند». بی‌شک «سازمان‌یابی زنان ایران بر پایه این تاکتیک‌ها و استراتژی مشخص است که می‌تواند شرایط برای سازمان‌یابی کنش‌گران بدنه و قاعده هرم اجتماعی جامعه زنان ایران را فراهم بکند»؛ و باز کنش‌گران جنبش زنان ایران باید یاد بگیرند که «در چه زمانی و در کجا (مانند اسفندماه ۹۸ و خرداد ۱۴۰۰) بر جنبش نافرمانی مدنی و سازمان‌یابی در عرصه شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی باید تکیه بکنند»؛ و همچنین «در چه زمانی، در راستای پیشبرد حرکت خودشان بر حرکت‌های آکسیونی و یا فردی و یا اعتصابی و غیره باید تکیه بکنند».

ثالثاً در عرصه سازمان‌یابی بدنه و قاعده هرم اجتماعی

«سازمان‌یابی جنبش‌های دینامیک زنان ایران در این شرایط، هرگز و هرگز نباید در کادر شعار جداسازی و تفکیک جنسیتی (تحت عنوان جنس ماده در برابر جنس نر) در بستر جنبش‌های اجتماعی ایران انجام گیرد» بلکه برعکس «سازمان‌یابی جنبش زنان ایران در تحلیل نهائی باید در راستای سازمان‌یابی کنش‌گران عرصه جنبش عدالت‌محور و برابری‌خواه با عمده کردن مؤلفه عدالت جنسیتی و حرکت مطالبه‌محور زنان در عرصه‌های حقوق مدنی و سیاسی و اجتماعی شکل بگیرد»

جامعه زنان ایران باید عنایت داشته باشیم که «آگاهی‌گری به صورت غیر انتزاعی و مشخص و کنکرت یک امر صد درصد ضروری می‌باشد که هرگز نباید توسط پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) آگاهی‌گری ترویجی مجرد و انتزاعی را در این رابطه جانشین آگاهی‌گری مشخص و کنکرت بکنیم»؛ زیرا «بدون آگاهی‌گری مشخص و کنکرت امکان سازمان‌یابی در عرصه میدانی برای کنش‌گران بدنه و قاعده جامعه زنان ایران در بستر جنبش‌های مطالبه‌محور اقتصادی و اجتماعی و سیاسی وجود ندارد». یادمان باشد که «سواد کلاسیک برای کنش‌گران جامعه زنان ایران در عرصه سازمان‌یابی یک فاکتور تعیین‌کننده می‌باشد» که البته جامعه زنان ایران سونامی‌وار در این رابطه در حال پیشرفت همه جانبه می‌باشند. برای فهم این مهم تنها کافی است که وضعیت سواد و تحصیلات زن امروز جامعه ایران با وضعیت سال‌های ۱۳۰۴ و ۱۳۵۴ مقایسه بکنیم زیرا تا سال ۱۳۰۴ فقط

«کشف حجاب يك شعار سرمایه‌داری برای دستیابی به نیروی کار ارزان است؛ در صورتی که برعکس آن شعار آزادی و حق انتخاب پوشش برای زنان ایران يك شعار دموکراتیک است که تنها در عرصه مبارزه عدالت‌خواهانه جنسیتی قابل تعریف و قابل تحقق می‌باشد»

حجاب یک شعار سرمایه‌داری برای دستیابی به نیروی کار ارزان است، در صورتی که برعکس آن شعار، آزادی و حق انتخاب پوشش برای زنان ایران یک شعار دموکراتیک است که تنها در عرصه مبارزه عدالت‌خواهانه جنسیتی قابل تعریف و قابل تحقق می‌باشد.

فراموش نکنیم که محمد رضا شاه یا پهلوی دوم در کتاب «مأموریت برای وطنم»، در باره نظر پدرش رضاشاه در باب زنان می‌نویسد: «او معتقد بود که وظیفه اصلی زنان خانه‌داری و بچه‌داری است» لذا در همین رابطه بود که «رضا شاه نه فقط برای آزادی زنان ایران قدمی برنداشت بلکه برعکس قانون مدنی به شدت مردسالارانه بر زنان ایران تحمیل نمود» و در همین رابطه است که احسان طبری در کتاب «جامعه ایران در دوران رضا شاه» می‌نویسد: «سردمداران کشور از آغاز قرن بیستم تا به امروز به اصطلاح سورنا را از سرگشادش می‌زنند و تمدن را با گره کروات و رقص تانگو و کارد چنگال و دست دادن و شاپو بر سر گذاشتن و امثال آن یکسان می‌گیرند و وادار کردن دهقان ایرانی که حتماً کلاه نمودی خود را به کلاه کپی بی‌قواره تبدیل کند یا کشیدن چادر نماز از سر زنان در میدان‌های عمومی و ده‌ها اقدام خشن دیگر از این نوع در دوران رضا شاه در حالی انجام گرفت که رضا شاه حتی یک مبارزه جدی با بی‌سوادی نکرد.»

بنابراین «این یک حرف غلط است که بگوئیم هر گونه اقدامی که در مسیر کشف حجاب باشد، حرکت متری می‌باشد». ولی «این درست است که بگوئیم هر گونه اقدامی که در راستای آزادی و حق انتخاب پوشش زنان صورت بگیرد خود یک امر متری می‌باشد.» ☀

ادامه دارد

۳ درصد از کل زنان ایران سواد خواندن و نوشتن داشته‌اند؛ و در سال ۵۴ علاوه بر اینکه ۹۰ درصد زنان روستائی ایران بی‌سواد بودند، ۷۳ درصد زنان ایران حتی از خواندن و نوشتن بهره‌ای نداشتند، حال این آمار را با شرایط امروز جامعه زنان ایران مقایسه کنیم، چراکه در شرایط فعلی بیش از ۵۰ درصد کل دانشجویان دانشگاه‌های کشور زنان هستند.

رابعاً عنایت داشته باشیم که «شعار کشف حجاب با شیوه رضاخانی (چادر برداری و یا روسری برداری از سر زنان ایران به صورت اجباری) آنچنانکه در طول دو دهه (۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰) شاهد بودیم، بیش از آنکه به نفع جامعه زنان ایران باشد، در خدمت مناسبات در حال تکوین سرمایه‌داری و نیاز آن مناسبات به نیروی کار ارزان بود». نباید فراموش کنیم که در دوره پهلوی اول یا رضا شاه، «زنان پس از کشف حجاب یا چادر برداری به اجبار، به عنوان کارگران ارزان مزد در کارهای تولیدی وارد شدند». به طوری که طبق آمار موجود در دوره رضا شاه «اکثریت کارکنان در ۲۵ کارخانه پنبه پاک‌کنی و ۳۰ کارخانه پارچه‌بافی همین زنان کشف حجاب شده بودند»؛ بنابراین «نیروی کار زنان در صنایع تا آنجا در دوران رضا شاه رشد کرد که تا شهریور ۲۰ (زمان تبعید رضا شاه به آفریقای جنوبی توسط امپریالیسم انگلستان) میزان کارگران زن در صنایع کشور ایران به بیش از ۲۵ درصد رسیده بود» و همچنین «میزان کارگران زن در کارخانجات قالی بافی به ۸۰ درصد رسیده بود.»

در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که «کشف

(چه در فاز سازمانی و عمودی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین)

در بوته پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی کنش‌گران

جنبش پیشگامان، چه دستاوردی به همراه داشته است؟

ایران رانفی می‌کردند.» «جناح دوم که همان کنش‌گران بدنه و قاعده سازمان بودند به صورت یکدست در برابر جناح مرکزیت سازمان، از حرکت آنتاگونیستی سازمان مجاهدین خلق در جامعه ایران حمایت می‌کردند». در نتیجه همین امر باعث گردید تا «اکثریت جناح دوم پس از جدائی از حرکت عمودی یا سازمانی جنبش پیشگامان ایران در فرایند پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰ به سازمان مجاهدین خلق ایران بپیوندند.»

ثانیاً - در آن فرایند بحران‌زده سازمان (از نیمه دوم سال ۵۹ تا ۳۰ خرداد ۶۰) «مهم‌ترین ضعف مرکزیت (در پلنوم اول سازمان جهت هدایت آن بحران هولناک درون تشکیلاتی) بی‌تجربگی مرکزیت سازمان در این رابطه بود» البته لازم است که «بی‌تجربگی مرکزیت در مقایسه با دیگر ضعف‌های مرکزیت در آن شرایط، به عنوان مهم‌ترین ضعف مرکزیت سازمان تعریف نکنیم». لازم به

یادمان باشد که در تحلیل نهائی «همین انتقال رادیکالیزه از جامعه به تشکیلات جنبش پیشگامان مستضعفین از نیمه دوم سال ۵۹ تا ۳۰ خرداد ۶۰ بستر ساز ظهور هیولای بحران درونی سازمان‌سوز جنبش پیشگامان مستضعفین گردید» زیرا «ناتوانی نظری و عملی و ضعف تجربی مرکزیت سازمان از نیمه دوم سال ۵۹ تا ۳۰ خرداد سال ۶۰ جهت مهار این بحران تشکیلات‌سوز همراه با مطلق شدن فضای آنتاگونیست در جامعه ایران و همچنین برخورد انطباقی کنش‌گران عاصی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از نیمه دوم سال ۵۹ تا ۳۰ خرداد ۶۰ همه و همه باعث گردید که در فرایند پسا ۳۰ خرداد ۶۰ تشکیلات جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران) در آستانه فروپاشی همه جانبه قرار بگیرد»؛ که برای فهم این مهم کافی است که عنایت داشته باشیم که: اولاً - در آن فرایند بحران‌زده سازمان ما (از نیمه دوم سال ۵۹ تا ۳۰ خرداد سال ۶۰) «مرکزیت سازمان جهت دیالوگ با کنش‌گران بدنه و قاعده سازمان، در پلنوم اول سازمان تنها با ابزار گفتمانی برخورد می‌کرد» و از آنجائیکه «ابزار گفتمانی توسط بحث‌های سیاسی و تئوریک پروسه طولانی‌تر جهت رسیدن به توافق تئوریک درونی تشکیلاتی دارد، لذا اگر چه توافق بر پایه ابزار گفتمانی می‌تواند پایدارتر بشود، اما پیوند کنش‌گران بدنه و قاعده سازمان در پلنوم اول با فضای سیاسی آنتاگونیست کشور، توان پروسه گفتمانی در پلنوم اول سازمان نداشت». بدین خاطر همین امر باعث گردید که به مرور زمان دو جناح در پلنوم اول سازمان بوجود بیاید:

«جناح اول یا جناح غالب جناح مرکزیت سازمان بود که بر همان استراتژی اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی و یا استراتژی آگاهی‌بخش جنبشی تکیه می‌کرد و توسط آن هر گونه حرکت آنتاگونیستی چریک‌گرائی و ارتش خلقی و حزب‌گرایانه لنینیستی در جامعه آن روز

ذکر است که همین «بی‌تجربگی مرکزیت سازمان در پلنوم اول باعث گردید که مرکزیت (حتی با تکیه بر رویکرد و ابزار گفتمانی که فوقاً مطرح کردیم، در تحلیل نهائی به خصوص در سال ۶۰ به موازات گرم شدن تنور داغ برونی و نزدیک شدن به ۳۰ خرداد و تصمیم خمینی و حواریونش برای قلع و قمع کردن تمامی جریان‌های سیاسی از همه رنگ آن) مجبور بشود بیشتر بر راه کوتاه‌مدت (جهت دستیابی به توافق درون پلنوم و در ادامه آن دستیابی به توافق در کل تشکیلات ایران) تکیه بکند که حاصل این امر موجب بن‌بست در پلنوم اول سازمان شد.»

در آسیب‌شناسی حرکت مرکزیت در پلنوم اول سازمان باید بگوئیم که «درست آن که در پلنوم اول سازمان، مرکزیت به جای اینکه با عمده کردن موضوع توافق بین جناح‌های درونی تشکیلاتی و تکیه بر فضای آنتاگونیست برونی، بر همان رویکرد گفتمانی درازمدت اولیه خود در نیمه دوم سال ۵۹ تکیه می‌کرد و دستاورد نظری پلنوم را به صورت جمع‌بندی شده در اختیار تمامی کنش‌گران سازمان قرار می‌داد، هر چند که به بهای خروج بعضی از افراد و کنش‌گران سازمان هم تمام می‌شد، ولی حاصل آن بهتر از فروپاشی تشکیلاتی در فرایند پسا ۳۰ خرداد ۶۰ بود». یادمان باشد که اگر «بی‌تجربگی به عنوان ضعف مهم مرکزیت سازمان در هدایت بحران (۵۹ - ۶۰) قبول کردیم، در ادامه آن مجبوریم که بپذیریم که برای دستیابی به تجربه به صورت تطبیقی (نه انطباقی و دگماتیستی برای مرکزیت سازمان) چاره‌ای جز حرکت کردن و ضربه خوردن و تجربه کردن وجود نداشت»؛ به عبارت دیگر با رویکرد تطبیقی (برعکس رویکرد انطباقی) «تنها با مطالعه نظری تجربه دیگران، نمی‌توان هرگز خلاء تجربی فرد و تشکیلات را بر طرف کرد». در این رابطه نباید فراموش کنیم که «مرکزیت سازمان قبل از تأسیس و تکوین جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در سال

۱۳۵۵ پیوندی تشکیلاتی با هیچکدام از جریان‌های تشکیلاتی جامعه سیاسی آن روز ایران نداشتند و تنها تجربه آنها بازگشت پیدا می‌کرد به دوران حسینییه ارشاد (۴۷ تا ۵۱) و دوران زندانی بودن در زندان‌های سیاسی رژیم کودتائی و مستبد پهلوی.»

پر واضح است که با این سرمایه اندک تجربی نباید انتظار مجرب بودن از مرکزیت سازمان در آن زمان می‌داشتیم. بر این مطلب بیافزائیم که «تجارب در حرکت تشکیلاتی آن هم در شکل سازمانی و عمودی آن و در شکل تطبیقی آن فقط و فقط با حرکت کردن و ضربه خوردن حاصل می‌شود نه با حرف و گفتگو و مطالعه صرف تجربه دیگران». البته «غیر از بی‌تجربگی مرکزیت سازمان در آن شرایط، عدم وقوف مرکزیت به بی‌تجربگی خودشان همراه با خلاء تحلیل مشخص مرکزیت از بحران فراگیر تشکیلاتی باعث گردید که مرکزیت بر پایه مهم کردن اندیشه‌های نظری، به جای تجربه تشکیلاتی پتانسیل خود در هدایت‌گری بحران بیشتر از آنچه که بود، از دست بدهد.»

آنکس که بداند و نداند که بداند

بیدارش نمائید که بسته خفته نماند

آنکس که نداند و بداند که نداند

لنگان خرک خویش به مقصد برساند

آنکس که بداند و بداند که بداند

اسب شرف از گنبد گردن بجهاند

آنکس که نداند و نداند که نداند

در جهل مرکب ابدالدهر بماند

باری، در این رابطه است که در ادامه آسیب‌شناسی حرکت مرکزیت در آن شرایط بحران‌زده سازمان باید بگوئیم که «صحیح آن بود که مرکزیت پس از ختم کار پلنوم اول سازمان، قبل از فروپاشی سازمان گزارش کار پلنوم را به صورت جمع‌بندی شده برای آموزش و آگاهی در اختیار کنش‌گران قرار می‌داد». البته

جزوه‌ای که در این رابطه توسط مرکزیت آماده شد، متأسفانه به علت ضربه چاپخانه سازمان نتوانست به صورت فراگیر در سطح کشور تکثیر بشود. عنایت داشته باشیم که «مهم‌ترین دستاورد تئوریک تطبیقی هر حرکت تشکیلاتی جمع‌بندی از تجارب عملی خود تشکیلات جهت استنتاج اصول عملی و نظری می‌باشد، زیرا در فرایند بعدی حرکت تشکیلاتی (مثلاً پسا فرایند بحران) بدون تردید اگر آن تجارب بتوانند به صورت تئوریک در تشکیلات مورد آموزش همگانی قرار بگیرد، می‌تواند از بازتولید بحران در آن تشکیلات جلوگیری نماید.»

لازم به ذکر است که «در فاز افقی و جنبشی امکان بازتولید بحران‌های تشکیلاتی فاز عمودی و سازمانی وجود دارد» بنابراین «آموزش تئوری تطبیقی تشکیلاتی درون سازمانی می‌تواند در فاز جنبشی هدایت‌گر جهت مقابله با بحران فراگیر بشود» زیرا هر چند «اساس تشکیلات جنبشی و افقی مبتنی بر تلفیق دموکراسی نمایندگی و دموکراسی مشارکتی و دموکراسی مستقیم می‌باشد، بی‌تردید شاکله و سرپل پیوند سه نوع دموکراسی فوق در سازماندهی جنبشی باز هم در چارچوب همان تجارب تئوریزه شده قابل انجام می‌باشد.»

ثالثاً - از دیگر ضعف‌های مرکزیت در آن فرایند بحران‌زای سازمان (از نیمه دوم سال ۱۳۵۹ تا ۳۰ خرداد ۶۰) «موضوع تقدم طرح ایده‌ها قبل از حرکت توسط مرکزیت سازمان بود». به این ترتیب که با عنایت به اینکه اولین فرایند برون‌ی حرکت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از اردیبهشت ۵۸ یعنی دو ماه بعد از انقلاب ۵۷ تکوین پیدا کرد، با توجه به اینکه از همان زمان سازمان استراتژی حرکت خود را به صورت استراتژی آگاهی‌بخش جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی تعریف کرده بود، لذا همین جوهر آگاهی‌بخش استراتژی سازمان در آن زمان ضرورت پیدا می‌کرد که ما در بستر شروع

حرکت‌مان، مانیفست اندیشه‌های خودمان را که در دوران سه ساله فرایند برون‌ی حرکت‌مان مدون کرده بودیم در سطح جامعه مطرح کنیم، در نتیجه همین ضرورت طرح مانیفست اندیشه‌هایمان در فرایند برون‌ی شدن حرکت‌مان (در طول فرایند زمانی اردیبهشت ۵۸ تا ۳۰ خرداد ۶۰) باعث شد تا گرفتار آسیب دیگری در سازمان بشویم که آن آسیب و آفت عبارت بود از «تقدم ایده بر حرکت». اضافه کنیم که «در استراتژی آگاهی‌بخش، شرایط حرکت تشکیلاتی با استراتژی‌های دیگر مثل استراتژی تحزب‌گرایانه لنینیستی یا چریک‌گرائی رژی دبره‌ای و یا ارتش خلقی مائوئیستی و غیره متفاوت می‌باشد»؛ و دلیل این امر هم آن است که «در استراتژی‌های فوق عمل و کار و ایده در پیوند با هم مادیت پیدا می‌کنند.»

برای مثال «در یک تشکیلات چریکی، قبل از طرح ایده، می‌بایست به پتانسیل اجرای آن ایده توجه بشود». به بیان دیگر در «یک تشکیلات چریکی و ارتش خلقی طرح یک ایده و یک آرزو هر قدر هم که درست باشد و هر قدر هم که ضروری تشخیص داده شود بدون ارتباط با امکانات عملی آن گروه و سازمان امری بی‌حاصل می‌باشد». شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که در یک حرکت چریکی، «همراه با طرح شدن یک ایده می‌بایست فوراً و بدون فوت وقت اسلوب عملی اجرای آن ایده هم مطرح بشود». البته معنای دیگر این حرف آن است که «اگر به طرح ایده‌ای پرداختیم که راه حل اجرایی عملی آن و یا امکانات لازم برای اجرای عملی آن وجود نداشته باشد خود طرح ایده به صورت یک آفت مطرح می‌شود و باعث می‌گردد که در آن تشکیلات رویکرد سوپژکتیویستی یا ذهن‌گرایانه و یا روشنفکرانه جایگزین رویکرد واقع‌گرایانه یا رئالیستی و یا عمل‌گرایانه پراگماتیستی و عینی‌گرایانه ابژکتیویستی بشود.» ☀

ادامه دارد

ترهائی برای آگاهی‌یابی، گفتمان‌سازی، کسب هژمونی گفتمانی،

سازمان‌یابی و گسترش سطح مطالبات کنش‌گران جنبش‌های اعتراضی

اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران

در عرصه استراتژی جنبشی و آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

باید توجه داشته باشیم که «هرگز هیچ جریانی نمی‌تواند فراخوانی برای انقلاب بدهد». شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که «برای اصلاح‌طلبی و برای سرنگونی رژیم می‌توان فراخوانی داد، اما هرگز و هرگز برای انقلاب نمی‌توان فراخوانی داد.»

۵ - این جریان‌ها باید توجه کنند که «انقلاب‌ها بالزروه باید از پائین تکوین پیدا کنند نه از بالا». البته در خصوص انقلاب‌های رنگی (که در فرایند پساافروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق در کشورهای اقماری بلوک شرق صورت گرفتند) باید عنایت داشته باشیم که «آن انقلاب‌ها بدون استثناء مهندسی شده از طرف سرمایه‌داری جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا صورت گرفته است که با انقلاب‌ها به عنوان یک ضرورت عینی و نیاز اجتماعی از فرش تا عرش متفاوت می‌باشند.»

۳ - در تحلیل نهائی رویکرد همه آنها نسبت به استراتژی انقلابی‌گری خود یک رویکرد سلبی و سرنگون‌طلبانه از بالا می‌باشد. چرا که باور نظری آنها هم «بر چه نمی‌خواهند» استوار می‌باشد، بدون آنکه بدانند «چه می‌خواهند»، بنابراین «همین رویکرد سلبی آنها به انقلاب، آن هم در شکل تکوین یافته از بالا، باعث گردیده که آنها اصلاً انقلاب را به صورت یک پدیده عینی و اجتماعی و تکوین یافته از پائین که خارج از تصمیم اراده انسانی و جریانی گروه‌ها در بالا می‌باشد، نمی‌بینند» و برای اینکه بتوانند رهبری جریان خاص خودشان از قبل (مانند خمینی در سال ۵۷) بر انقلاب آینده تزریق نمایند، بر این باور هستند که «انقلاب می‌کند، نه اینکه انقلاب می‌شود» بنابراین، در تحلیل نهائی در رویکرد آنها «انقلاب کردن و انقلاب، یک پدیده پیشاهنگی از قبل تعریف شده می‌باشد، نه یک پدیده عینی اجتماعی، همچنین انقلاب و انقلاب کردن برای آنها یک امر انتخابی می‌باشد که آنها می‌توانند از قبل برای آن برنامه‌ریزی کنند» فارغ از اینکه حداقل در جامعه ایران که در طول بیش از یک قرن گذشته سه انقلاب بزرگ صورت گرفته (انقلاب مشروطیت، جنبش ملی کردن صنعت نفت تحت هژمونی دکتر محمد مصدق و انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷) است، این واقعیت به عنوان یک اصل درآمده است که «انقلاب در جامعه ایران در زمانی و وقتی انجام می‌گیرد که حداقل پیش‌بینی از طرف نظریه‌پردازان برای انجام آن می‌شده است» و شاید بهتر باشد که بگوئیم که «انقلاب در طول بیش از یک قرن گذشته در جامعه ایران در زمانی انجام گرفته است که قبل از آن نظریه‌پردازان حداقل پیش‌بینی در باب تحقق آن می‌کردند.»

۴ - این جریان‌ها بر این باورند که «انقلاب‌ها یک گروه یا یک طبقه خاص و یا یک حزب و شخصیت کاریزمای خاص انجام می‌دهند». فارغ از اینکه باید عنایت داشته باشیم که «انقلاب‌ها را جامعه یا همه گروه‌های اجتماعی می‌کنند، نه یک طبقه و یک حزب و یک فرد کاریزما» بنابراین،

- «انقلابها را جامعه یا همه گروه‌های اجتماعی می‌کنند، نه يك طبقه و يك حزب و يك فرد کاریزما»
- «برای اصلاح‌طلبی و برای سرنگونی رژیم می‌توان فراخوانی داد، اما هرگز و هرگز برای انقلاب نمی‌توان فراخوانی داد.»
- «در انقلابها به عنوان يك پدیده عینی و اجتماعی و تکوین یافته از پائین به صورت خودجوش شرایط برای ظهور آنتاگونیسم و خشونت وجود دارد، ولی انجام خشونت و آنتاگونیسم در این انقلابها از پائین تکوین پیدا نمی‌کند، بلکه از بالا به علت سرکوب و عدم عقب‌نشینی قدرت‌های حاکم در برابر مطالبات مردم، این خشونت‌ها و آنتاگونیسم به صورت عکس‌العملی در آنها ایجاد می‌شود.»
- «در انقلابها پیش از آنکه شرایط ذهنی آماده باعث تکوین آنها بشود، این شرایط عینی هستند که باعث ظهور و تکوین انقلابها می‌شوند.»

۷ - توجه داشته باشیم که «در انقلابها بیش از آنکه شرایط ذهنی آماده باعث تکوین آنها بشود، این شرایط عینی هستند که باعث ظهور و تکوین انقلابها می‌شوند». البته در این رابطه، «خیزش‌ها هم با انقلابها وجه مشترک دارند». چراکه «در خیزش‌ها هم عامل اولیه و اصلی ظهور خیزش‌ها باز شرایط عینی هستند، نه شرایط ذهنی». بدین ترتیب همین وجود «شرایط عینی (در غیبت شرایط ذهنی) آماده باعث می‌گردد که انقلابها به عنوان یک پدیده عینی و اجتماعی وقتی که شکل می‌گیرند، دیگر جریان‌ها و یا حاکمیت و یا اراده‌ها نمی‌توانند جلو اعتلای آن را بگیرند.»

۶ - یادمان باشد که اگر چه «در انقلابها به عنوان یک پدیده عینی و اجتماعی و تکوین یافته از پائین به صورت خودجوش شرایط برای ظهور آنتاگونیسم و خشونت وجود دارد، ولی انجام خشونت و آنتاگونیسم در این انقلابها از پائین تکوین پیدا نمی‌کند، بلکه از بالا به علت سرکوب و عدم عقب‌نشینی قدرت‌های حاکم در برابر مطالبات مردم، این خشونت‌ها و آنتاگونیسم به صورت عکس‌العملی در آنها ایجاد می‌شود». آنچنانکه در دو خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ ما شاهد این نوع خشونت و آنتاگونیسم عکس‌العملی در کنش‌گران این خیزش‌ها به علت سرکوب هولناک و

البته می‌توانند «آن را منحرف کنند»؛ و همچنین می‌توانند «در خلاء رهبری خودجوش و دینامیک، آن انقلاب را (مانند انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم نگون بخت ایران) تصاحب کنند» و می‌توانند «با تحمیل و تزریق رهبری خود از بالا آن را در راستای اهداف ضد انقلابی یا انقلابی هدایت نمایند»؛ اما هرگز و هرگز «نمی‌توانند اعتلای انقلاب‌ها را متوقف نمایند». اضافه کنیم که «تا قبل از شعله‌ور شدن انقلاب از پائین، از طریق بالا می‌توان توسط مقابله کردن با شرایط عینی از ظهور آن جلوگیری کرد، اما با شروع انقلاب دیگر امکان خاموش کردن انقلاب وجود ندارد.»

برای فهم این مهم تنها کافی است که در این رابطه به کالبد شکافی انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بپردازیم که چگونه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی پس از اعتلای انقلاب ضد استبدادی مردم ایران، تلاش می‌کرد که با شعار: «صدای انقلابان را شنیدم» این انقلاب را خاموش کند ولی برعکس انتظار دربار، تمام تلاش آنها در این رابطه، نفت و بنزینی بود که بر آتش انقلاب مردم ایران اضافه می‌شد.

۸ - «انقلاب‌ها همیشه زائیده فقر نیستند». البته «خود فقر در شرایطی هم می‌تواند یک نیروی بازدارنده برای انقلاب‌ها بشود» که برای فهم این مهم می‌توانیم به تأثیر منفی تحریم‌های اقتصادی جهان سرمایه‌داری به سرکردگی امپریالیسم آمریکا در کشور عراق در زمان صدام حسین و در کشور ایران در دوران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توجه بکنیم که چگونه این تحریم‌های اقتصادی امپریالیستی در تحلیل نهائی تأثیر همه جانبه منفی خود را بر مردم نگون بخت ایران و عراق گذاشته است. بدون تردید نخستین «تأثیر منفی این تحریم‌های اقتصادی امپریالیستی بر جامعه ایران و عراق

همین گستردگی و افزایش مستمر و استخوان‌سوز فقر اقتصادی در جامعه ایران و عراق بوده است که برای فهم آن کافی است که بدانیم که در جامعه امروز ایران طبق گفته نهادهای آمارساز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بیش از ۲۳ درصد مردم ایران در خط مطلق به سر می‌برند» که معنای دیگر ۲۳ درصد خط مطلق مردم نگون بخت ایران این است که نزدیک به یک چهارم جمعیت ایران حتی توان تهیه نان خالی برای سیر کردن خانواده خود هم ندارند؛ و البته این در شرایطی است که طبق گفته شیخ حسن روحانی رئیس جمهور یازدهم و دوازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «بیش از ۶۰ میلیون نفر از جمعیت ایران جهت تأمین حداقل معیشت زندگی روزانه خود نیازمند به کمک معیشتی (صدقه حکومتی) می‌باشند و بدون کمک معیشتی حکومتی آنها توان تأمین حداقل تأمین معیشتی زندگی خود را هم ندارند» و در خصوص تأثیر منفی فقر و تحریم‌های اقتصادی امپریالیستی جهان سرمایه‌داری بر جامعه عراق تنها کافی است که بدانیم «طبق آمارهای اعلام شده توسط نهادهای بین‌المللی وابسته به سازمان ملل متحد بیش از ۵۰۰ هزار کودک عراقی به خاطر تحریم‌های اقتصادی جهان سرمایه‌داری به سرکردگی امپریالیسم آمریکا در زمان صدام حسین مرده‌اند.»

پر واضح است که با همین اندک آمارها می‌توانیم «به فونکسیون منفی فقر در تکوین و مقابله با تکوین انقلاب و اعتلای جنبش‌ها و خیزش‌ها به خصوص در جوامع پیرامونی آگاهی پیدا کنیم» بنابراین، در خصوص جامعه ایران باید توجه داشته باشیم که «اولین فونکسیون منفی فقر گسترده و استخوان‌سوز و خانمانسوز (حداقل در طول ده سال گذشته) این بوده است که طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقهاتی، بیش از چهار میلیون نفر

از جمعیت اقشار میانی یا طبقه متوسط شهری به سطح حاشیه‌نشینان شهری سقوط کرده‌اند» و همین امر باعث گردیده است که «جمعیت حاشیه‌نشینان شهری در طول ده سال گذشته به بیش از ۲۲ میلیون نفر افزایش پیدا کند» که معنای دیگر این حرف آن است که در شرایط فعلی «بیش از یک چهارم جمعیت کشور ایران حاشیه‌نشینان شهری تشکیل می‌دهند» که البته «همگی آنها جهت تأمین حداقل معیشت زندگی روزمره خود نیازمند به صدقه‌های حکومتی می‌باشند». لازم به ذکر است که «خود همین صدقه‌های حکومتی، منهای اینکه عامل بی‌تفاوتی بخش بزرگی از جامعه ایران در کنش‌گری سیاسی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی می‌گردد (مهم‌تر از آن اینکه) بسترساز ظهور هیولای پوپولیسم از درون همین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نیز می‌گردد» که «پوپولیسم درون حاکمیت با حمایت همین حاشیه‌نشینان شهری در طول ۴۳ گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، توانسته است باعث سوپاپ اطمینان سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت بازتولید موجودیت و مشروعیت به چالش کشیده خود بشود.»

البته همین امر یکی از پاسخ‌ها به این سؤال است که چرا در طول ۴۳ سال گذشته (با اینکه جنبش‌ها و خیزش در اشکال مختلف آن در جامعه بزرگ ایران روندی رو به فزونی داشته است) رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توانسته در عرصه دریای ابربحران‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، زیست محیطی، موجودیتی و مشروعیتی خود، حاکمیت مطلقه خود را بر مردم نگون بخت ایران ادامه بدهد؟ یا به عبارت دیگر «سرماندگاری رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۳ سال گذاشته کدام است؟»

باری، از اینجا است که می‌توانیم فونکسیون منفی فقر در جامعه ایران در طول ۴۳ سال گذشته عمر

رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به این صورت فرموله نمائیم:

اولاً فقر باعث گردیده است که «جمعیت حاشیه‌نشینان شهری ایران در طول ۴۳ سال گذشته از ۵ میلیون نفر دوران حکومت کودتائی و مستبد پهلوی به ۲۲ میلیون نفر در مقطع کنونی برسد» که حداقل فونکسیون «افزایش جمعیت حاشیه‌نشینان شهری، ظهور هیولای پوپولیسم غارت‌گر حکومتی است (که نمونه عینی آن در دوران دولت نهم و دهم محمود احمدی‌نژاد دیدیم) و تکوین خیزش‌های بی‌سر و تمیزه و بدون برنامه و بدون استراتژی و تاکتیک می‌باشد» که اوج اینگونه خیزش‌ها در دو خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ شاهد بوده‌ایم که «نه تنها این دو خیزش ملی نتوانست به انقلاب در جامعه ایران بیانجامد حتی همین خودویژگی تمیزه و بی‌شکل و بی‌سر و بی‌برنامه بودن آنها باعث گردید تا در شرایطی که در عرصه میدانی توازن قوا به سود رژیم تا بن دندان مسلح مطلقه فقهاتی بود»، این رژیم بتواند به صورت هولناکی این خیزش‌های تمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه حاشیه‌نشینان شهری را سرکوب نماید، آنچنانکه طبق آمارهای بین‌المللی تنها در خیزش آبان‌ماه ۹۸ نهادهای چند لایه سرکوب‌گر و امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توانستند بیش از ۱۵۰۰ نفر از کنش‌گران خیزش آبان‌ماه ۹۸ را با سلاح جنگی بکشند و البته این منهای هزاران نفر مجروح و اسیر کنش‌گران این خیزش می‌باشد. ☀

ادامه دارد

در تاریخ ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران

و دموکراسی در جامعه ایران شروع شده بود، در دولت دکتر محمد مصدق (تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران) در روند حمایت از منافع کشور شوروی استالینیستی حرکت کند که حاصل آن این گردید تا خورشید اقبال حزب توده ایران برای همیشه تاریخ ایران روند رو به افولی پیدا کند». به طوری که «کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ سرمایه‌داری جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران، خود نشان دهنده شکست خوردن گفتمان حزب توده ایران برای همیشه در کشور ایران بود.»

در فرایند پسا ۲۲ بهمن ۵۷ اگرچه حزب توده ایران در جهت تاوان حرکت ارتجاعی‌اش در زمان مصدق تلاش کرد تا با خوش رقصی برای خمینی و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و حمایت همه جانبه از رژیم مطلقه فقهاتی، شرایط برای بازتولید گفتمان شکست خورده خودش را

باری، حزب توده ایران که در مهرماه ۱۳۲۰ تأسیس گردید تا قبل از کنگره دوم در اردیبهشت ۱۳۲۷ (برعکس حلقه ارانی در سال‌های ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۶) «به جد از تبلیغات ماتریالیستی و ضد مذهبی پرهیز می‌کردند» و البته در مهرماه ۱۳۲۰ در زمان آغاز تشکیل حزب اعلام کرده بود که «ما یک سازمان ملی، دموکراتیک و ضد فاشیست هستیم». همچنین در آن زمان تأکید کرده بودند که «حزب توده ایران نه فقط مخالف مذهب نیست، بلکه به مذهب به طور کلی و به مذهب اسلام خصوصاً احترام می‌گذارد و روش حزبی خود را با تعلیمات عالییه مذهب محمدی منافی نمی‌داند بلکه معتقد است که در راه هدف‌های مذهب اسلام می‌کوشد». البته از بعد از «کنگره دوم در اردیبهشت ۱۳۲۷ بود که گفتمان حزب توده ایران عوض شد و رسماً خود را جریانی مارکسیست - لنینیست اعلام کردند.»

حزب توده ایران «در نیمه اول دهه ۲۰ برای حفظ آرامش پشت جبهه شوروی، از اعتصاب کارگران کارخانجات اسلحه‌سازی و کارگران نفت آبادان حتی برای افزایش دستمزد و امتیازات صنفی هم جلوگیری می‌کرد، زیرا تضاد اصلی جهانی را در آن زمان تضاد بین فاشیسم و دموکراسی تعریف می‌کرد ولی در زمان دولت مصدق مبارزه طبقاتی کارگران را تشدید می‌کرد زیرا نمی‌توانست فهم کند که تضاد اصلی در مبارزه ملی ضد استعماری ملت ایران تضاد طبقه کارگر و سرمایه‌دار نیست.»

باری، در همین رابطه بود که حزب توده در دوران دولت مصدق برعکس آنچه که قبلاً می‌گفت که «متکی به هیچ نیروی جز نیروی مردم نیست و با اتکا به این نیرو است که مبارزه می‌کند و خواهد کرد و هیچ عاملی جز ملت ایران ما را نجات نمی‌دهد»، در دوره دولت مصدق نشان داد که به نیروی لایزال مردم ایران که به خوبی قادر به مبارزه با هیئت حاکمه مزدور و اربابان آن حزب بودند، ابداً ایمان و عقیده ندارد و تنها امید و تکیه‌گاهش عامل سیاست شوروی بود. علی‌هذا، همین امر باعث گردید که «گفتمان حزب توده ایران که در دهه ۲۰ با شعار دفاع از آزادی

فراهم کند، اما حمایت او از ارتجاع حاکم و سرکوب خمینی بالاخره این ترفند ارتجاعی حزب توده ایران را هم به شکست کشانید. ولی نکته‌ای که در این رابطه نباید از نظر دور بداریم اینکه با «شکست گفتمان حزب توده ایران در ۲۸ مرداد ۳۲ گفتمان مارکسیستی در فرایند پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تعطیل نشد» بلکه در بستر «گفتمان چریک‌گرائی در اواخر دهه ۴۰ تا اواسط دهه ۵۰ گفتمان مارکسیستی توانست در بستر جنبش چریک‌گرائی خود را بازتولید نماید.»

فرایند سوم - حرکت مارکسیست‌های ایران (نزدیک به یک قرن گذشته) با فرایند جریان‌های چریک‌گرائی مارکسیستی (که از اواخر دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰ مادیت پیدا کردند) شکل گرفت؛ که البته «در رأس فرایند سوم گفتمان چریک‌گرائی مارکسیستی در ایران، جریان سازمان چریک‌های فدائی خلق قرار داشتند». برای فرموله کردن فرایند سوم یا گفتمان چریک‌گرائی مارکسیستی در جامعه ایران (که از اواخر دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰ این جنبش چریک‌گرائی مارکسیستی تحت هژمونی سازمان چریک‌های فدائی خلق ادامه داشتند) باید به این موارد تکیه کنیم:

۱ - اگرچه اعلام موجودیت سازمان چریک‌های فدائی خلق در دوم فرودین ماه سال ۱۳۵۰ (با ادغام دو گروه سیاهکل، یا گروه بیژن جزنی - ظریفی که همان گروه جنگل یا کوه می‌باشند و گروه احمدزاده - پویان - مفتاحی که همان گروه شهری می‌باشند) صورت گرفت، اما برای «فهم گفتمان چریک‌گرائی - مارکسیستی باید به قبل از آن برگردیم و به شناخت اندیشه‌های بیژن جزنی و مسعود احمدزاده (به عنوان نظریه پردازان گفتمان چریکی) بپردازیم». به بیان دیگر «بدون فهم اندیشه‌های دو نظریه پرداز گفتمان چریک‌گرائی - مارکسیستی در جامعه ایران

یعنی بیژن جزنی و مسعود احمدزاده هرگز امکان فهم گفتمان چریک‌گرائی مارکسیستی در جامعه بزرگ ایران وجود ندارد.»

۲ - در یک نگاه کلی «وجه مشترک دو نظریه پرداز فوق گفتمان چریک‌گرائی - مارکسیستی این است که هر دو نظریه پرداز فوق بر این باور بودند که از اواخر دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰ اقدام مسلحانه به عنوان تنها راه برای شکستن سکوت و از بین بردن مانع برای ارتباط با توده‌ها بوده است.»

۳ - مسعود احمدزاده در مقدمه کتاب «مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک» خود (که یکی از کتاب‌های محوری گفتمان چریک‌گرائی مارکسیستی در ایران می‌باشد) می‌گوید: «گروه ما (مقصود همان گروه احمدزاده - پویان - مفتاحی یا گروه شهری سازمان چریک‌های فدائی خلق می‌باشد) با هدف عاجل آموزش مارکسیسم - لنینیسم و تحلیل شرایط اقتصادی - اجتماعی میهن ما تشکیل شده بود. گروه در طی رشد خود به این دو راهی رسید: یا باید در پی ایجاد حزب پرولتاریا بود و یا در صدد تشکیل هسته مسلحانه در روستا و آغاز جنگ چریکی؛ اما گروه ما در نهایت به این تحلیل رسید که راه تشکیل حزب پرولتاریا نیز تنها از مسیر آغاز مبارزه مسلحانه می‌گذرد. گروه ما قبل از اتخاذ مشی مسلحانه شیوه‌های دیگری را تجربه کرده بود و از روی مدل چینی، ابتدا حزب و سپس دست زدن به عمل نظامی به کار سیاسی میان دهقانان و کارگران پرداخت. رفقا به روستاها و میان کارگران رفته و به ایجاد ارتباط با آنان می‌کوشیدند. برخورد عینی ما با تجارب این شیوه از عمل نشان دهنده بی‌ثمری مطلق این شیوه بود» (مسعود احمد زده - کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک).

آنچه از این گفته مسعود احمدزاده در خصوص جوهر گفتمان چریک‌گرائی - مارکسیستی برای ما

قابل فهم است اینکه:

اولاً این نظریه پرداز گفتمان چریک‌گرائی - مارکسیستی در کشور ایران می‌گوید «ما از گفتمان لنینیستی یا گفتمان لنین در انقلاب اکتبر روسیه شروع کردیم و در آن رابطه تحلیل شرایط عینی جامعه ایران یا فهم شرایط اقتصادی - اجتماعی کشور ایران را در دستور کار خود قرار دادیم». لذا پس از آن بود که «به یک دو راهی بین ایجاد حزب پرولتاریا و تشکیل هسته مسلحانه در روستا و آغاز جنگ چریکی قرار گرفتیم». پر پیدا است که جوهر حرف مسعود احمدزاده در اینجا در خصوص دو راه فوق حرکت از بالا است؛ که البته در اینجا «او حرکت از بالا را به دو شکل مطرح می‌کند یکی همان شکل حزب طراز نوین لنین در روسیه است که در اینجا با عنوان حزب پرولتاریا از آن یاد می‌کند و دیگر همان تئوری رژی دبره یا هسته چریکی» بنابراین از اینجا است که می‌توانیم به این نتیجه‌گیری دست پیدا کنیم که «مشخصه اولیه گفتمان چریک‌گرائی - مارکسیستی ایران همان اعتقاد حرکت از بالا می‌باشد» که البته قبلاً در این رابطه به اندازه کافی صحبت کرده‌ایم.

ثانیاً مسعود احمدزاده در عبارات فوق مدعی است که «در پروسه مطالعات گروه‌شان از استراتژی لنین بر پایه حزب طراز نوین نخبه‌ها، به استراتژی رژی دبره بر پایه هسته چریکی در باب گفتمان چریک‌گرائی در کشور ایران رسیده‌اند» بنابراین می‌گوید: «در نهایت به این تحلیل رسیدیم که راه تشکیل حزب پرولتاریا نیز تنها از مسیر آغاز مبارزه مسلحانه می‌گذرد» بدون تردید این داوری احمدزاده همان نظریه چریک‌گرائی رژی دبره می‌باشد.

ثالثاً در بیان فوق مسعود احمدزاده مدعی است که «گروه او قبل از رسیدن به نظریه رژی دبره، نظریه مائو در چین هم در ایران تجربه کرده‌اند و به این

نتیجه رسیده بودند که مدل مائو (که ابتدا باید حزب نخبه‌ها تشکیل داد و سپس توسط حزب اقدام به مبارزه به صورت ارتش خلقی کرد) در کشور ایران نشان دهنده بی‌ثمری مطلق است» بنابراین در یک جمع‌بندی از بیان فوق مسعود احمدزاده در خصوص جوهر گفتمان چریک‌گرائی - مارکسیستی در کشور ایران «تنها استراتژی که در جامعه ایران دارای فونکسیون و کارکرد می‌باشد، همان رویکرد رژی دبره بر پایه هسته چریکی می‌باشد، نه استراتژی حزب طراز نوین نخبگان لنین و نه نظریه ارتش خلقی مائو»؛ و شاید بهتر باشد که نتیجه‌گیری کنیم که از نظر مسعود احمدزاده «جوهر گفتمان چریک‌گرائی - مارکسیستی همان نظریه رژی دبره در باب انقلابی است که مصداق آن توسط فیدل کاسترو و چه گوارا در کوبا انجام گرفت.»

در همین رابطه است که مسعود احمدزاده در پایان همان کتاب «مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک» خود «در چارچوب اندیشه‌های رژی دبره در باب کانون چریکی نتیجه‌گیری می‌کند که کانون چریکی نطفه حزب است و با سازمان دادن عمل مسلحانه و خود عمل مسلحانه است که می‌توان اتحادهای واقعی برای تشکیل حزب طبقه کارگر به وجود آورد»؛ و لذا در این رابطه است که او در پایان کتاب (مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک) خود می‌گوید: «در شرایط کنونی هر مبارزه سیاسی به ناچار باید بر مبارزه مسلحانه سازمان یابد و تنها موتور کوچک مسلح است که می‌تواند موتور بزرگ توده‌ها را به حرکت درآورد. شرایط ذهنی انقلاب در طی عمل مسلحانه به کمال شکل خواهد گرفت» (مسعود احمدزاده - کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک). ☀

ادامه دارد

بازتعریف «گفتمان دموکراسی»

در بستر کدامین از دو قرائت متفاوت و متضاد دموکراسی؟

«قرائت لیبرالیستی از دموکراسی؟» یا

«قرائت سوسیالیستی از دموکراسی؟»

توسط نخبگان سیاسی مدافع مناسبات سرمایه‌داری حاصل می‌شود» اما برعکس رویکرد لیبرالیستی در دموکراسی در قرائت سوسیالیستی از دموکراسی، این «دموکراسی اجتماعی است که بر پایه تحول فرهنگی با رویکرد جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین شکل پیدا می‌کند» بنابراین در همین رابطه است که او حتی آزادی‌های اجتماعی پایدار و نهادینه شده را هم مولود آزادی‌های سیاسی از بالا نمی‌داند؛ و به همین دلیل «تنها بر آزادی‌های اجتماعی

ثامناً - مهم‌ترین اصل در رویکرد شریعتی در عرصه دموکراسی و جداسازی قرائت لیبرالیستی از دموکراسی از قرائت سوسیالیستی از دموکراسی، بازگشت پیدا می‌کند «به جداسازی میان دموکراسی سیاسی و دموکراسی اجتماعی» چراکه «شریعتی نه تنها دموکراسی اجتماعی را در دموکراسی سیاسی تعریف نمی‌کند، بلکه برعکس او دموکراسی سیاسی را سنتز و مولود دموکراسی اجتماعی می‌داند» و از این بابت بر این باور است که هر گونه «دموکراسی سیاسی که سنتز و مولود دموکراسی اجتماعی نباشد، امری ابتر و سترون و محکوم به شکست می‌باشد». آنچنانکه او در همین رابطه است که علت شکست تمامی مبارزات دموکراسی خواهانه بیش از یک قرن گذشته ایران در همین امر تحلیل می‌نماید. به این ترتیب که او معتقد است «تمامی حرکت‌های دموکراسی خواهانه گذشته جامعه بزرگ ایران در گذشته از بالا به صورت کسب قدرت سیاسی توسط نخبگان انجام گرفته است نه از پائین به صورت سنتز جدید از دل دموکراسی اجتماعی در بستر جنبش‌ها و یا شوراهای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین.»

باز در همین رابطه است که شریعتی در مرزبندی بین دموکراسی با قرائت

سوسیالیستی از دموکراسی با قرائت لیبرالیستی معتقد است که «دموکراسی با قرائت لیبرالیستی از آنجائیکه در راستای لیبرالیست اقتصادی و تحکیم مبانی مالکیت خصوصی و اقتصاد بازار می‌باشد، صورتی تکوین یافته از بالا دارد که

«تمامی حرکت‌های دموکراسی خواهانه گذشته جامعه بزرگ ایران در گذشته از بالا به صورت کسب قدرت سیاسی توسط نخبگان انجام گرفته است نه از پائین به صورت سنتز جدید از دل دموکراسی اجتماعی در بستر جنبش‌ها و یا شوراهای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین.»

و سیاسی تکیه می‌نماید که آبشخور آن همان دموکراسی اجتماعی تکوین یافته از پائین به صورت جنبشی باشد.»

خلاصه اینکه تمایز و تفاوت محوری رویکرد شریعتی با رویکرد کارل مارکس منهای اینکه دموکراسی مورد عنایت کارل مارکس یک دموکراسی جنبشی طبقه‌ای خاص می‌باشد که به دیکتاتوری پرولتاریا منجر گردید، در رویکرد شریعتی آن دموکراسی، دموکراسی جامع و انتگرال و جامعه‌محور می‌باشد نه طبقه‌محور و همین امر باعث گردیده که در رویکرد شریعتی دموکراسی اجتماعی در پرو سه تکوین جایگاهی مقدم بر دموکراسی سیاسی داشته باشد و ریشه تکوین دموکراسی اجتماعی (برعکس رویکرد مارکس که قدرت سیاسی حاکم می‌دانست) شریعتی این ریشه تکوین دموکراسی اجتماعی را در تحول فرهنگی دموکراتیک تحلیل می‌کرد، بنابراین شریعتی برعکس کارل مارکس برای دستیابی به دموکراسی اجتماعی بر مسیر عبور از دموکراسی سیاسی و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه یا نخبگان سیاسی از بالا تکیه نمی‌کند و از اینجا است که باید داوری کنیم که «استراتژی پیوند دموکراسی با سوسیالیسم در رویکرد کارل مارکس با استراتژی پیوند بین دموکراسی با سوسیالیسم در اندیشه‌های شریعتی صورتی متفاوت دارد» چراکه «برای کارل مارکس دموکراسی سیاسی به صورت ابزاری در راستای بسترسازی برای کسب قدرت سیاسی طبقه پرولتاریا از بالا جهت دستیابی به انقلاب سوسیالیستی می‌باشد»؛ اما برای شریعتی «دموکراسی در سه مؤلفه دموکراسی سیاسی و دموکراسی اجتماعی و دموکراسی اقتصادی یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی و قدرت اقتصادی خود سوسیالیسم می‌باشد، نه ابزاری برای دستیابی به سوسیالیسم

آنچنانکه کارل مارکس بر آن پای می‌فشرد» شاید بتوان تفاوت دو رویکرد کارل مارکس و شریعتی نسبت به سوسیالیسم و دموکراسی اینچنین فرموله کرد که «در رویکرد شریعتی، سوسیالیسم جامع یا سوسیالیسم انتگرال جامعه‌محور در بستر دموکراسی جامع و انتگرال سه مؤلفه‌ای قابل تعریف است» اما «در رویکرد کارل مارکس (برعکس رویکرد شریعتی) این دموکراسی تنها در شکل سیاسی آن می‌تواند خودش را در سوسیالیسم طبقه‌محور تعریف نماید.»

از اینجا است که «در رویکرد مارکس دموکراسی صورت نردبانی پیدا می‌کند برای رسیدن به سوسیالیسم که قطعاً پس از رسیدن به سوسیالیسم این نردبان خاصیت خودش را از دست می‌دهد و همان دیکتاتوری پرولتاریا (که کارل مارکس پس از انقلاب کمون پاریس در «نقد برنامه گوتا» بر آن تکیه و تاکید می‌کرد) جایگزین دموکراسی خواهد شد». البته آنچه که در این رابطه در فهم دموکراسی جامع از نظر شریعتی برای ما بسیار اهمیت دارد اینکه «شریعتی در چارچوب دموکراسی جامع و انتگرال است که به آزادی اگزیستانسی برای رهائی انسان دست پیدا می‌کند نه به صورت برعکس» بنابراین برعکس آنچه که در جامعه امروز ایران تبلیغ می‌کنند «شریعتی از کانال آزادی اگزیستانسی به دموکراسی جامع سه مؤلفه‌ای دست پیدا نکرده است»؛ و از «کویریات به اجتماعات نرسیده است» بلکه «از اجتماعات و دموکراسی جامع به آزادی اگزیستانسی رسیده است». شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین فرموله نمائیم که «شریعتی از اجتماعات و اسلامیات به کویریات رسیده است نه از کویریات به اجتماعات و اسلامیات» بنابراین همین امر بستر ساز آن می‌شود که داوری کنیم که «تمام کسانی که در دنباله‌روی از حرکت شریعتی

«شریعتی از اجتماعیات و اسلامیات به کویریات رسیده است نه از کویریات به اجتماعیات و اسلامیات» بنابراین همین امر بسترساز آن می‌شود که داوری کنیم که «تمام کسانی که در دنباله‌روی از حرکت شریعتی از کویریات شروع می‌کنند و در کویریات هم باقی می‌مانند و با شعار عرفان آزادی و برابری شریعتی می‌خواهند برای خود استراتژی ایجاد کنند مسیری اشتباه طی می‌کنند و به بن‌بست می‌رسند».

از کویریات شروع می‌کنند و در کویریات هم باقی می‌مانند و با شعار عرفان آزادی و برابری شریعتی می‌خواهند برای خود استراتژی ایجاد کنند مسیری اشتباه طی می‌کنند و به بن‌بست می‌رسند». «بدون تردید راه شریعتی مانند راه پیامبر و امام علی و امام حسین از اجتماعیات و جامعه‌سازی شروع می‌شود» و لذا به همین دلیل است که شریعتی در جلد دوم مجموعه آثار خودش در مقاله «خودسازی انقلابی» پروسه خودسازی را بر «مبارزه و کار و عبادت» استوار می‌کند.

باری، از اینجاست که شریعتی در توصیف آزادی و مؤلفه‌های مختلف آن می‌گوید:

«تمامی تاریخ به سه شاهراه اصلی می‌پیوندد، آزادی، عدالت و عرفان، نخستین شعار انقلاب کبیر فرانسه بود و به سرمایه‌داری و فساد کشید. دومی، شعار انقلاب اکتبر بود و به سرمایه‌داری دولتی

و جمود؛ و سومین شعار مذهب بود و به خرافه و خواب. بدبختی بزرگ، بزرگ‌ترین بدبختی آدمی در عصر ما این است که سه آرزوی تاریخی‌اش که تجلی سه نیاز فطری‌اش بوده و هست، از هم دور افتاده‌اند. در حالی که این سه دور از هم دروغ‌اند، هر سه دروغ می‌شوند. بی‌هم نمی‌توانند زنده باشند. تحقق هر یک بسته به بودن آن دو تای دیگر است. سه پایه‌ایی است که هر پایه‌اش بلنگد دو پایه دیگر نیز کج می‌شود و می‌افتد. عشق، بی‌آزادی و عدالت صوفی‌گری موهوم است. عدالت، بی‌آزادی و عشق زندگی گله‌وار گوسفند در اصطبل‌های مدرن و دام‌داری پیشرفته است، البته اگر عدالت راستین و مطلق باشد؛ و آزادی بی‌عدالت و عشق لش‌بازی است و تنها در آزادی تجارت و آزادی جنسی و زراندوزی تحقق دارد. کار اصلی هر روشنفکری در این جهان و در این عصر یک مبارزه آزادی‌بخش فکری و فرهنگی است، برای نجات آزادی انسان از منجلاب و قیح سرمایه‌داری و استثمار طبقاتی. نجات عدالت اجتماعی از چنگال خشن و فرعونی دیکتاتوری مطلق مارکسیستی و نجات خدا از قبرستان مرگ آمیز و تیره» (م. آ- ج ۱- ص ۷۸). ☀

ادامه دارد

ما چه می‌گوئیم؟



استوار است و انسان‌ها را به دو قطب متخاصم گنجور و رنجور تقسیم می‌کند و طبقه‌ای به وسیله طبقه‌ای دیگر استثمار و استخدام می‌شود و زندگی‌ایی را می‌سازد که در آن بنی‌آدم هم چون کرکسان حریص بر مرداری ریخته‌اند، با پند و اندرز و آیه و روایه اخلاق ساخت» (م. آ- ج ۲۰ - ص ۴۸۱).

کیست که نداند که از نظر شریعتی «دیکتاتوری فردی و حزبی و طبقاتی، مانع اصلی رشد آزاد انسان و اندیشه و احساس و هنر و خلاقیت جامعه و انسان می‌باشد و سرمایه‌داری عامل دو قطبی کردن انسان و جامعه و استثمار و تشدید فقر و تبعیض و فساد و حق‌کشی در جامعه می‌باشد» (م. آ- ج ۱ - ص ۹۶).

کیست که نداند که از نظر شریعتی «عرفان برای جامعه شوم و عامل بیچارگی و بیماری است» (م. آ- ج ۳۳ - ص ۱۰۲). کیست که نداند که از نظر شریعتی «زهد برای جامعه امری بیهوده می‌باشد» چراکه او معتقد است که «زهد در جامعه می‌خواهد بدون حل تضادهای

ما می‌گوئیم تمامی افراد و جریان‌هایی که امروز «از پایان دینامیسم اندیشه‌های شریعتی در راهبری (نه رهبری) جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین (در حوزه مبارزه مدنی و حوزه‌های مبارزه صنفی و سیاسی که همان مستضعفین بالنده جامعه بزرگ ایران در جبهه آزادی‌خواهانه و جبهه برابری‌طلبانه می‌باشند) سخن می‌گویند و حتی مدعی‌اند که ریشه شکست انقلاب ۵۷ ضد استبدادی مردم ایران (تحت هژمونی خمینی و حواریون روحانیتش در حوزه‌های دگماتیست فقهاتی و در چارچوب نظریه ارتجاعی و استبدادساز ولایت فقیه و اسلام روایتی و فقهاتی و ولایتی) ریشه در رویکرد امت و امامت شریعتی داشته است، می‌توانند با نگاهی حتی گذرا به اقیانوس بی‌انتهای اندیشه شریعتی در ۳۶ جلد مجموعه آثار او، بی‌پایه بودن این ادعای خود را دریابند». چراکه:

کیست که نداند که می‌توان (آنچنانکه خود شریعتی بارها مطرح کرده است) «تمامی اندیشه‌های شریعتی را در شعار مبارزه با استبداد و استثمار و استحمار حاکم شاه و شیخ یا مبارزه با زر و زور و تزویر و یا تیغ و طلا و تسبیح و یا فرعون قارون و بلعم خلاصه کرد.»

کیست که نداند «استضعاف از نظر شریعتی، اعم از استبداد و استعمار و استثمار و استحمار است» (م. آ- ج ۱۹ - ص ۲۰۳). چراکه او می‌گوید: «وقتی که جامعه به وسیله استبداد به بیچارگی می‌افتند، این استضعاف سیاسی است و وقتی جامعه و طبقه به وسیله غارت و ربودن ثروت، استثمار می‌شوند، این استضعاف اقتصادی است و وقتی جامعه با اندیشه و فکر و تعقل به وسیله نیروهای استحمارگر (که زیربنای استبداد و استثمارند) استثمار می‌شوند، این استضعاف عقلی و شعوری و احساسی است.»

کیست که نداند که از نظر شریعتی «زندگی برادرانه در یک جامعه، جز بر اساس یک زندگی برابره‌محال است، زیرا نمی‌توان در درون اقتصاد سرمایه‌داری که رنج اکثریت برای اقلیتی گنج می‌سازد و بنیاد آن بر رقابت و بهره‌کشی و افزون‌طلبی جنون‌آمیز و حرص

طبقاتی و بدون تحقق دموکراسی و سوسیالیسم در جامعه توحید و اخلاق و تکامل معنوی را احیا کند» (م. آ - ج ۳۳ - ص ۲۸۲).

کیست که نداند که از نظر شریعتی «دموکراسی و سوسیالیسم برای جوامع بشری دو موهبتی می‌باشند که ثمره پاک‌ترین خون‌ها و دست‌آورد عزیزترین شهیدان و مترقی‌ترین مکتب‌هایی است که اندیشه روشنفکران و آزادی‌خواهان و عدالت‌طلبان به بشریت ارزانی کرده‌اند» (م. آ - ج ۲۲ - ص ۲۲۰).

کیست که نداند که از نظر شریعتی «نه تنها روحانیت لیاقت رهبری بر جامعه ندارند حتی روشنفکران هم لایق رهبری کردن بر جامعه نیستند» و لذا در این رابطه است که او می‌گوید: «روشنفکر کارش رهبری جامعه نیست، این یکی از غلط‌های بزرگ روشنفکرهای دنیاست که خیال می‌کنند باید رهبری جامعه و مردم را به دست بگیرند. بی‌ارزش‌ترین جناح برای رهبری مردم روشنفکرها هستند اگر روشنفکر بتواند به متن جامعه خود آگاهی بدهد، از متن جامعه قهرمانانی برخوانند خاست که لیاقت رهبری کردن خود روشنفکران را هم دارند» (م. آ - ج ۲۰ - ص ۴۹۸).

کیست که نداند که برای شریعتی «مذهب و دین راه شدن و تکامل است، نه وسیله حکومت و استبداد و استحمار و استثمار جامعه و انسان و طبقه». لذا در همین رابطه است که او می‌گوید: «مذهب راه است، راهی از لجن تا خدا که انسان را از پستی و جمود و جهل و زندگی لجنی و خوی ابلیسی به سوی بلندی و حرکت و بینائی و زندگی روحی و خوی خدائی می‌برد. اگر برد، مذهب است و اگر نبرد، یا راه غلط رفته‌ای و یا غلط راه رفته‌ای و این هر دو یکی است» (م. آ - ج ۱۶ - ص

۴۹).

کیست که نداند که برای شریعتی «اسلام معاش و معاد را، مادیت و معنویت را، دنیا و آخرت را از هم جدا و با هم متضاد نمی‌داند. در اسلام اصل دنیاست و زندگی پیش از مرگ اصل است و آخرت فرع بر دنیاست و آخرت محصول طبیعی و منطقی زندگی دنیاست» (م. آ - ج ۲۲ - ص ۱۳۶). کیست که نداند که برای شریعتی «کار روشنفکر در این جهان و در این عصر مبارزه با سرمایه‌داری در راستای نجات آزادی و عدالت از منجلا ب وقیح سرمایه‌داری می‌باشد» و لهذا در این رابطه است که او می‌گوید: «کار اصلی هر روشنفکر در این جهان و در این عصر، یک مبارزه آزادی‌بخش فکری و فرهنگی است برای نجات آزادی انسان از منجلا ب وقیح سرمایه‌داری و استثمار طبقاتی است» (م. آ - ج ۱ - ص ۷۸).

کیست که نداند که برای شریعتی «هنگامی که دیکتاتوری غالب است، احتمال این که عدالتی در جریان باشد باوری فریبنده و خطرناک است و هنگامی که سرمایه‌داری حاکم است، ایمان به دموکراسی و آزادی انسان یک ساده‌لوحی است» (م. آ - ج ۲ - ص ۱۴۹).

کیست که نداند که برای شریعتی «هر چه در باره انسان گفته‌اند، فلسفه و شعر است و آنچه حقیقت دارد، جز این نیست که انسان تنها آزادی است و شرافت و آگاهی» (م. آ - ج ۳۵ - ص ۴۴۹).

کیست که نداند که برای شریعتی «آزادی معبودی است که به خاطر آن هر خطری بی‌خطر است و هر دردی بی‌درد و هر زندانی رهائی است و هر جهادی آسودگی است و هر مرگی حیات است» (م. آ - ج ۳۳ - ص ۳۶۵).

کیست که نداند که شریعتی معتقد بود که «به مردم راه نشان ندهید، فقط به آنها بینائی ببخشید،

کیست که نداند که شریعتی بر این باور بود که «ایمان در دل من عبارت از سیر صعودی است که پس از رسیدن به بام عدالت اقتصادی، به معنای علمی کلمه و آزادی انسانی به معنای غیر بورژوازی آن، در زندگی آدمی آغاز می‌شود» (م. آ - ج ۱ - ص ۲۵۵).

کیست که نداند که شریعتی بر این باور بود که «کار پراکسیس انسان است در مقابل طبیعت، یعنی انسان در یک رابطه متقابل با طبیعت تنها موجودی است که می‌تواند طبیعت را طبق خواسته خودش تغییر بدهد» (م. آ - ج ۲ - ص ۱۵۷).

کیست که نداند که شریعتی بر این باور بود که «فقر اقتصادی، فقر سیاسی به وجود می‌آورد و بعد وابستگی اقتصادی ایجاد می‌کند. امروز کدام جامعه در دنیا هست که از لحاظ اقتصادی در سطح پائینی باشد ولی وابسته نباشد. مگر

می‌شود؟ از لحاظ سیاسی خود را مستقل کرد، ولی وقتی وارد تولید می‌شود برای یک سوزن محتاج سرمایه‌دار است و اگر سرمایه‌داری هم ندهد لنگ می‌ماند و وقتی هم که سرمایه‌دار می‌دهد، برنامه‌های استعماری - سیاسی‌اش را هم تحمیل می‌کند» (م. آ - ج ۱ - ص

۲۶) ☀️

ادامه دارد

خود راه‌ها را به درستی خواهند یافت» (م. آ - ج ۴ - ص ۹۴).

کیست که نداند که شریعتی بر این باور بود که «جامعه‌ای که دچار کمبود اقتصادی و مادی است مسلماً کمبود معنوی هم خواهد داشت، آنچه را که به نام مذهب و اخلاق می‌نامند در جامعه‌های فقیر یک سنت موهوم انحرافی است، معنویت نیست» (م. آ - ج ۲۰ - ص ۲۸۹).

کیست که نداند که شریعتی «اول مردم باید آگاهی پیدا کنند و سپس خودآگاهی، مردمی را که آب قنات ندارند به جستجوی آب حیات در پی اسکندر روانه کردن و قصه خضر در گوششان خواندن شیطنت بدی است، آن‌ها که عشق را در زندگی خلق، جانشین نان می‌کنند فریبکارانند که نام فریبشان را زهد گذاشته‌اند. مردمی که معاش ندارند، معاد هم ندارند» (م. آ - ج ۱۳ - ص ۱۲۶۶).

کیست که نداند که از نظر شریعتی «نه تنها روحانیت لیاقت رهبری بر جامعه ندارند حتی روشنفکران هم لایق رهبری کردن بر جامعه نیستند» و لذا در این رابطه است که او می‌گوید: «روشنفکر کارش رهبری جامعه نیست؛ این یکی از غلط‌های بزرگ روشنفکرهای دنیاست که خیال می‌کنند باید رهبری جامعه و مردم را به دست بگیرند. بی‌ارزش‌ترین جناح برای رهبری مردم روشنفکرها هستند. اگر روشنفکر بتواند به متن جامعه خودآگاهی بدهد، از متن جامعه قهرمانانی برخواند خاست که لیاقت رهبری کردن خود روشنفکران را هم دارند»



«آگاهی، آزادی و برابری»

بوده است؟

کشور نشریه‌ای پر بار و قابل توجه‌ای بود (به راه انداخت. البته در رابطه با همین نشریه ایران آزاد بود که وقتی یکی از دوستان شریعتی از فرانسه به ایران می‌آید و یک جلد از این نشریه را به نام خودش در احمدآباد به مصدق می‌رساند و مصدق پس از مطالعه آن نشریه از آن فرد و نشریه تجلیل می‌کند، شریعتی از این کار فرصت طلبانه آن شخص در معرفی آن نشریه به نام خودش در برابر مصدق به شدت عصبانی می‌شود و می‌گوید: «من از این جبهه ملی بی‌در پیکر و مملو از آدم‌های رنگارنگ که غالباً صداقت و راستی به آن معنا که من در تمام دوستان همفکر خود می‌دیدم و می‌بینم و در آنان کم است، به ستوه آمده‌ام.»

دوم - دومین شاخه استراتژی شریعتی در فرایند سوم و در دورانی که در اروپا بود (در کنار استراتژی ارتش خلقی متأسی از سازمان آزادی‌بخش الجزایر) «استراتژی آگاهی‌بخش و استراتژی کار فرهنگی در راستای انجام تحول

افزافه کنیم که باز در این رابطه بوده است که «هرگز شریعتی در طول حیات سیاسی‌اش، مبارزه ضد استعماری و رهائی‌بخش در عصر امپریالیسم را به حاشیه نسپرده است» و یا به عبارت دیگر هرگز شریعتی «مبارزه ضد استعماری و رهائی‌بخش در عصر امپریالیسم را در عرصه عمل و نظر در پای مبارزه ضد استبدادی و ضد استثماری و ضد استثماری درونی ذبح نکرده است» بلکه برعکس پیوسته او «در چارچوب رویکرد دیالکتیکی‌اش، این دو مؤلفه مبارزه در پیوند با یکدیگر تعریف می‌کرده است، نه جدای از هم» به بیان دیگر، در رویکرد شریعتی «آنچنانکه مبارزه ضد استبدادی و ضد استثماری و ضد استثماری جدای از مبارزه رهائی‌بخش و ضد استعماری در عصر امپریالیسم بی‌معنا می‌باشد، مبارزه رهائی‌بخش و ضد استعماری هم بدون مبارزه ضد استبدادی و ضد استثماری و ضد استثماری درونی بی‌معنا خواهد بود.»

باری، در این رابطه است که باید داوری کنیم که «ریشه رویکرد رهائی‌بخش و ضد استعماری شریعتی بیش از آنکه مرهون اندیشه‌های قانون و ژان پل سارتر و نظریه‌پردازان سازمان آزادی‌بخش الجزایر باشد، ریشه در اندیشه‌ها مصدق داشته است». بدین خاطر بی‌دلیل و سبب نیست که شریعتی در فرایند سوم حیات سیاسی‌اش (در زمانی که در اروپا بود) حتی در زمانی که بر طبل استراتژی ارتش خلقی می‌کوبید، به جای اینکه (مانند بنیانگذاران جنبش چریک‌گرائی مدرن در دهه ۴۰) «او به دنبال تکوین ارتش خلقی با معماری خودش با الگوبرداری انطباقی از سازمان آزادی‌بخش الجزایر و فلسطین باشد، از همان آغاز تلاش می‌کرد که این استراتژی ارتش خلقی را هم از دل جبهه ملی و نهضت مقاومت ملی مصدقی بومی بکند» و لذا به همین دلیل بود که او در فرایند سوم «نشریه ایران آزاد» را (که در بین نشریات فارسی زبان خارج از

فرهنگی تکوین یافته از پائین در جامعه بزرگ ایران بوده است». عنایت داشته باشیم که «شریعتی از آغاز تا پایان یعنی در طول شش فرایند دوران حیات سیاسی اش، تنها استراتژی ثابتی که در کنار دیگر استراتژی‌ها بر طبل آن می‌کوبیده است، همین استراتژی آگاهی‌بخش و یا استراتژی کار فرهنگی بوده است» و او هرگز «در طول ۲۷ سال (از سال ۱۳۲۹ تا سال ۱۳۵۶) حیات سیاسی اش استراتژی آگاهی‌بخش و یا استراتژی کار فرهنگی بر پایه انجام تحول فرهنگی از پائین در جامعه بزرگ ایران را به فراموشی نسپرد.»

هر چند که خود او در درس ششم و چهاردهم اسلام‌شناسی حسینییه ارشاد (در مجموعه آثار جلد ۱۶ و ۱۷) به صورت مشخص و کامل تلاش می‌کند که در این دو درس (تحت عنوان «برخیزیم و گامی فراپیش نهیم» و عنوان «رابطه فکر و عمل») تا به تبیین استراتژی آگاهی‌بخش خودش در طول ۲۷ سال عمر سیاسی اش بپردازد، ولی طبق گفته او (درم. آ- ج ۱۷ - ص ۱۵۲ - سطر ۶ به بعد) این تکیه محوری بر استراتژی آگاهی‌بخش از اواخر دوران اقامتش در اروپا (سال ۱۳۴۳) برای او حاصل شده است؛ که در این رابطه داوری ما بر این امر قرار دارد که «از پایان دوران اقامت شریعتی در اروپا بوده است که او توانسته با پیوند به منظومه معرفتی اندیشه‌های محمد اقبال لاهوری و اعتقاد به مبارزه انحطاط‌زدائی و پروژه بازسازی تطبیقی و نجات اسلام قبل از مسلمین او، استراتژی آگاهی‌بخش و کار فرهنگی و ایجاد تحول فرهنگی تکوین یافته از پائین به صورت محوری (تا پایان فرایند ششم یعنی مدت ۱۳ سال در فرایندهای مختلف چهارم و پنجم و ششم) در دستور کار خود قرار بدهد.»

در همین رابطه بوده است که آنچنانکه در صفحه ۷۹ کتاب طرح یک زندگی (نوشته همسرش) مطرح

شده است شریعتی در نامه‌ای که از پاریس در فرایند سوم حیات سیاسی اش به نعمت میرزا زاده (م. آزر م - شاعر) می‌نویسد می‌گوید:

«من متاسفانه (در مغرب زمین) در باره شعر و شاعری دیگر نمی‌توانم اظهار لحنیه‌ای کنم چون چند سالی است که دیگر از زیبایی‌ها لذت نمی‌برم و دردهای ادبی و شاعرانه را احساس نمی‌کنم و ورزش می‌کنم تا از اهل حال و احساس به صورت یک آدم خشک متفکر درآیم؛ زیرا من دیگر آدم خودم نیستم. چند سالی است اینجا نان مردم را می‌خورم. نمی‌توانم درد خودم را بکشم؛ بنابراین به شعر نمی‌اندیشم. فقط می‌اندیشم که وقتی که به ایران برگردم از کجا آغاز کنم. شما که می‌توانید حرف بزنید بسیار ناجوانمردانه و غیر منصفانه است از خودتان، از عشق‌ها و دردها و خیالات خودتان سخن بگوئید. حالا که در و دیوار در ایران برای خواب کردن لالائی می‌خوانند، شما چرا غرغر و زمزمه و ناله می‌کنید. فریاد بکشید تا مردم بیدار بشوند.»

آنچه از عبارات فوق شریعتی برای ما قابل فهم است، اینکه بدون تردید شریعتی در عبارات فوق «رویکرد خودش را در فرایند سوم و یا در سال‌های ۳۸ تا ۴۳ که در اروپا بوده است، برای ما به نمایش می‌گذرد». چرا که در این عبارات:

اولاً شریعتی تاکید می‌کند که «او در فرایند سوم حرکتش (در مغرب زمین) به دنبال پاسخ به سؤال از کجا آغاز کنیم؟ برای پس از بازگشت به ایران می‌باشد نه چیزی دیگر». برای فهم این مهم کافی است که بدانیم که «جوهر دو سؤال از کجا آغاز کنیم؟ و یا چه باید کرد؟ در دیسکورس سیاسی و یا مبارزه اجتماعی - سیاسی معنی استراتژی و تاکتیک دارد، نه معنای صرف نظری و تئوریک مجرد و یا انتزاعی صرف» بنابراین، در همین رابطه است که باید داوری

کنیم که «بزرگ‌ترین درد شریعتی در فرایند سوم و یا دوران حضورش در اروپا و مغرب زمین، دغدغه دستیابی به استراتژی حرکت برای تحول فرهنگی و آگاهی‌بخش و اجتماعی در جامعه بزرگ ایران پس از بازگشت از مغرب زمین بوده است.»

یادمان باشد که شریعتی در اوج حرکتش در فرایند پنجم در سال ۱۳۵۰ در کنفرانسی تحت عنوان «از کجا آغاز کنیم» (در دانشگاه آریامهر و یا دانشگاه شریف فعلی) برای اولین بار «به صورت تئوریک و فرموله شده استراتژی آگاهی‌بخش خودش یا استراتژی روشنگری خودش را مطرح کرد». بدون تردید در کنفرانس «از کجا آغاز کنیم؟» (م. آ- ج ۲۰- ص ۲۴۹ تا ۲۹۴) شریعتی پاسخی به این سؤال می‌دهد که در دوران فرایند سوم حرکتش (زمان اقامت در اروپا) به دست آورده بود؛ و آن پاسخ «همان استراتژی آگاهی‌بخش یا استراتژی روشنگری و یا استراتژی تکیه بر تحول فرهنگی تکوین یافته از پائین در راستای دستیابی به تحول همه جانبه اجتماعی در جامعه بزرگ ایران بود» که در یک نگاه کلی، آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم، جدای از همه رویکردهای متفاوت شریعتی در عرصه استراتژی‌های گوناگون (در طول شش فرایند مختلف حیات سیاسی‌اش از آغاز تا انتها، یعنی از سال ۱۳۲۹ تا سال ۱۳۵۶) چه با رویکرد انطباقی و چه با رویکرد تطبیقی، چه در استراتژی ارتش خلقی (با تاسی از سازمان آزادی بخش الجزایر) و چه با استراتژی تحزب‌گرایانه حزب - دولت (با تاسی از رویکرد محمدنخشب و نهضت خدایپرستان سوسیالیست) و چه در استراتژی چریک‌گرائی مدرن (آنچنانکه او در جزوه «حسن و محبوبه» مطرح می‌نماید) و غیره و غیره، تنها استراتژی ثابتی که در همه این احوال می‌توان جوهر آن را در اندیشه شریعتی پیدا کرد همین استراتژی

آگاهی‌بخش می‌باشد که در کنفرانس «از کجا آغاز کنیم؟» شریعتی اینچنین آن را تعریف می‌نماید: «این سؤال (از کجا آغاز کنیم؟) یک سؤال جهانی و بسیار عمیق و ریشه‌دار است، سوالی نیست که من با استنباط شخصی یا ذوق فردی طرح کرده باشم بلکه جوابش جواب من خواهد بود و سؤال کننده‌اش زمان ما و هر کسی که به این زمان نزدیکتر است. این سؤال در یک دوره تحول و انتقال از مرحله‌ای به مرحله دیگر که جامعه و وجدان زمان احساس می‌نماید که باید کاری کند و از نظام و وضع موجودی که فکر و ایمان و زندگی بیرونی او را احاطه نموده رها شود و وضع و نظم دیگری را جانشین آن کند مطرح می‌گردد، بنابراین بحث، بحث استراتژی است، بحث ایدئولوژی نیست که من خواسته باشم درباره یک مکتب یک مذهب یا یک فکر علمی یا اجتماعی کنفرانس دهم» (م. آ- ج ۲۰- ص ۲۵۱- سطر ۷ به بعد).

«حدود یازده سال پیش در اروپا (در فرایند سوم حرکتش) مقاله‌ای نوشتم که امیدوارم به زودی به وسیله یکی از رفقا به فارسی ترجمه و منتشر شود، تحت عنوان، به کجا تکیه کنیم؟ که مکمل بحث امروز است» (ص ۲۵۲- سطر ۱ به بعد).

«روشنفکر در یک کلمه کسی است که نسبت به وضع انسانی خودش در زمان و مکان تاریخی و اجتماعی‌ای که در آن است خودآگاهی دارد و این خودآگاهی جبراً و ضرورتاً به او احساس یک مسئولیت بخشیده است» (ص ۲۵۵- سطر ۱۸ به بعد). ☀

ادامه دارد

«گفتمان رهائی بخش»

قرن بیستم شریعتی

خودویژگی‌های

جهان قدیم تعلق دارد و آنجا که پای روح وحی وی در کار می‌آید متعلق به جهان جدید است، حیات در وی منابع دیگری از معرفت را اکتشاف می‌کند که شایسته خط سیر جدید آن است. ظهور و ولادت اسلام که آرزومندم چنان که دلخواه شما است برایتان مجسم کنم، همراه با ظهور و ولادت عقل برهانی استقرایی است. نبوت با ظهور اسلام، در نتیجه اکتشاف ضرورت پایان یافتن خود نبوت، به حد کمال می‌رسد؛ و این خود مستلزم دریافت هوشمندانه این امر است که حیات نمی‌تواند پیوسته در مرحله کودکی و رهبری شدن از خارج باقی بماند» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل پنجم - روح فرهنگ و تمدن اسلام - ص ۱۳۶ - سطر ۱۹ به بعد).

آنچه از عبارات فوق کتاب محمد اقبال برای ما قابل فهم است اینک:

اول - اقبال به «پیوند حیات و تکامل و وحی در عرصه تبیین

«استعمال کلمه وحی در قرآن نشان می‌دهد که این کتاب آن را خاصیتی از حیات در وجود می‌داند و البته این هست که خصوصیت و شکل آن بر حسب مراحل مختلف تکامل حیات متفاوت است. گیاهی که به آزادی در مکان رشد می‌کند، جانوری که برای سازگار شدن با محیط تازه دارای عضو تازه‌ای می‌شود و انسانی که از اعماق درونی حیات روشن تازه‌ای دریافت می‌کند، همه نماینده حالات مختلف وحی هستند که بنابر ضرورت‌های ظرف وجودی خویش پذیرای وحی می‌شوند و یا بنابر ضرورت‌های نوعی که این ظرف به آن تعلق دارد، اشکال گوناگون دارند. در دوران کودکی بشریت، انرژی روانی چیزی را آشکار می‌سازد که من آن را خودآگاهی پیغمبرانه می‌نامم و به وسیله آن در اندیشه فردی و انتخاب راه حیات، از طریق پیروی از دستورها و داوری‌ها و انتخاب‌ها و راه‌های عمل حاضر و آماده، صرفه‌جویی می‌شود، ولی با تولد عقل و ملکه نقادی، حیات به خاطر نفع خود، تشکیل و نمو آن اشکال از خودآگاهی را که نیروی روانی در مرحله قدیم‌تر تکامل بشری به آن صورت جریان داشت، متوقف می‌سازد. آدمی نخست در فرمان شهوت و غریزه است. عقل استدلال‌کننده که تنها همان سبب تسلط وی بر محیط است، خود تکامل و پیشرفتی است و چون عقل تولد یافت، بایستی که آن را، با جلوگیری از اشکال دیگر معرفت تقویت کنند. شک نیست که جهان قدیم، در زمانی که انسان در مقایسه با حال حاضر حالت بدوی داشت و کمابیش تحت فرمان تلقین بود، چند دستگاه بزرگ فلسفی ایجاد کرده بود. ولی نباید فراموش کنیم که این دستگاه‌سازی در جهان قدیم کار اندیشه مجرد بوده که نمی‌توانسته است از طبقه‌بندی معتقدات دینی مبهم و سنت‌ها آن سوتر رود و هیچ نقطه اتکایی در باره اوضاع عینی حیات برای ما فراهم نمی‌آورد. پس چون به مسئله از این لحاظ نظر شود، باید گفت که چنان می‌نماید که پیغمبر اسلام میان جهان قدیم و جهان جدید ایستاده است. تا آنجا که به منبع وحی وی مربوط می‌شود، به

جهان، به عنوان سه اصل جهان شمول تکیه می‌کند.»

دوم - از نظر اقبال «قرآن وحی را خاصیتی از حیات در تمامی فرایندهای مختلف آن می‌داند.»

سوم - در رویکرد قرآن «پروسس حیات فقط مختص به انسان و پیامبران ابراهیمی نمی‌شود، بلکه برعکس تمامی وجود از جمادات تا نباتات و حیوانات و تا انسان و پیامبران همه و همه در بستر پروسس وحی است که هدفداری وجود را دنبال می‌نمایند؛ و به تکامل دست پیدا می‌کنند، آنچنانکه بدون وحی اصلاً تکامل در هستی ممکن نمی‌باشد و قابل تصور هم نیست.»

چهارم - در رویکرد محمد اقبال «وحی‌پذیری پدیده‌ها از جمادات تا نبات و حیوان و انسان و پیامبران ابراهیمی همه و همه در چارچوب ضرورت‌های ظرف وجودیشان است که معنی و تعریف می‌شود.» پنجم - به مراتب رشد و تکامل خود پروسه وحی در وجود از دانی تا عالی در تحلیل نهائی «وحی از آغاز در وجود به صورت هدفمند و مهندسی شده در راستای جوهر آگاهی و خودآگاهی بخش حرکت می‌کرده است، پر پیداست که ظهور انسان و عقل برهانی استقرائی در او همراه با ظهور پیامبران ابراهیمی همه و همه تنها در این رابطه قابل تفسیر و تبیین می‌باشد.»

ششم - «ظهور عقل برهانی استقرائی در قرن هفتم میلادی در انسان (پس از بعثت پیامبر اسلام) در ادامه پروسه تکامل وحی در وجود بوده است که البته همین ظهور عقل برهانی استقرائی در انسان بود که باعث تعطیلی فرایند غریزه در انسان (که خود مرتبه‌ای از پروسه وحی در وجود بوده است) شده است.»

هفتم - ظهور عقل برهانی استقرایی در انسان (در قرن هفتم میلادی به عنوان میوه شجره طیبه وحی

نبوی پیامبر اسلام) عامل پروژه ختم نبوت و قطع وحی نبوی (پس از وفات پیامبر اسلام) بر بشریت بوده است.

هشتم - «آگاهی تنها نباید بر پایه یک امر ذهنی در انسان تعریف کرد» بلکه باید به عنوان «یک پروسس وجودی در بستر پروسه تکامل و پروسه حیات و پروسه وحی در چارچوب کلیت وجود تعریف کرد.» بر این مطلب اضافه کنیم که «قرآن نام این آگاهی در عرصه وجود در بستر پروسه تکامل و پروسه حیات، وحی می‌گذارد.»

باری، در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که وجه مشترک بین دو گفتمان رهائی‌بخش محمد اقبال در نیمه اول قرن بیستم و گفتمان رهائی‌بخش شریعتی در نیمه دوم قرن بیستم همین هسته مرکزی «آگاهی» در سپهر و منظومه نظری و عملی آنها است. به طوری که باید بگوئیم که «بدون فهم جایگاه هسته آگاهی در گفتمان رهائی‌بخش محمد اقبال و شریعتی، امکان فهم گفتمان رهائی‌بخش معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی برای ما وجود ندارد» به عبارت دیگر، «کلید رمز فهم گفتمان رهائی‌بخش محمد اقبال و شریعتی در فهم جوهر و جایگاه هسته آگاهی در منظومه نظری و عملی آنها نهفته است.»

یادمان باشد که هم پروژه بازسازی محمد اقبال و هم پروژه بازسازی شریعتی ساختاری دو مؤلفه‌ای داشته است که این دو مؤلفه عبارتند از: «پروژه بازسازی نظری و پروژه بازسازی عملی» که بدون تردید در سپهر رویکرد معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی «بازسازی عملی آنها در چارچوب بازسازی نظری‌شان انجام گرفته است» و به همین جهت در هر دو گفتمان رهائی‌بخش آنها شعار «نجات اسلام قبل از مسلمین» در همین رابطه مطرح شده است. اضافه کنیم که در خود کتاب گران سنگ بازسازی

فکر دینی در اسلام محمد اقبال لاهوری فصل‌های چهارگانه آغازین این کتاب که بر پایه بازسازی نظری و کلامی اسلام از خدا تا انسان و نبوت صورت گرفته است، برای بازسازی عملی سیاسی - اجتماعی می‌باشد که اقبال در سه فصل پایانی کتاب بازسازی فکر دینی به تبیین و تشریح آنها می‌پردازد.

دومین سوالی که در خصوص وجه مشترک دو گفتمان رهائی‌بخش اقبال و شریعتی در نیمه اول و دوم قرن بیستم برای ما قابل طرح است، اینکه «چرا هم اقبال و هم شریعتی در قرن بیستم، در عرصه تدوین و تنظیم و تبیین گفتمان رهائی‌بخش خودشان بر هسته آگاهی تکیه کرده‌اند؟»

پاسخ به این سؤال فرجه در گرو پاسخ به سؤال هدف گفتمان رهائی‌بخش اقبال و شریعتی در قرن بیستم می‌باشد. به بیان دیگر تا زمانی که هدف گفتمان رهائی‌بخش اقبال و شریعتی در نیمه اول و دوم قرن بیستم مشخص نکنیم، هرگز نخواهیم توانست به پاسخ چرایی تکیه آنها بر هسته آگاهی در استراتژی نظری و عملی‌شان دست پیدا کنیم. علی‌هذا، بدین ترتیب است که باید بگوئیم که هم اقبال و هم شریعتی در تحلیل نهائی «هدفشان از گفتمان رهائی‌بخش دستیابی به دنیای عادلانه‌تری بوده است» و در راستای همین هدف مشترک آنها در عرصه گفتمان‌سازی رهائی‌بخش بوده است که با اینکه نزدیک به صد سال از عمر کتاب بازسازی فکر دینی محمد اقبال لاهوری می‌گذرد و یا بیش از ۵۰ سال از عمر حرکت جنبش روشن‌گری ارشاد شریعتی می‌گذرد، «هنوز پروژه بازسازی نظری و عملی اقبال و شریعتی حداقل برای جوامع مسلمین مانند فانوس دریائی در حال راهبری می‌باشد.»

بنابراین باید بگوئیم که اگر محمد اقبال و شریعتی در چارچوب گفتمان رهائی‌بخش خود (بر پایه هسته آگاهی در نیمه اول و دوم قرن بیستم) به

دنبال عدالت‌خواهی (برای جوامع پیرامونی و از جمله جوامع مسلمین و جامعه ایران) بوده‌اند، «آیا دنیای قرن بیست و یکم عادلانه‌تر و زندگی در قرن بیست یکم رضایت‌بخش‌تر از قرن بیستم می‌باشد تا داوری کنیم که دیگر بشر قرن بیست و یکم نیازمند به گفتمان رهائی‌بخش اقبال و شریعتی نمی‌باشد؟» به عبارت دیگر «آیا بشر قرن بیست و یکم دیگر نیازمند به گفتمان عدالت و آگاهی نمی‌باشد؟»

باری، در خصوص فهم خودویژگی‌های گفتمان رهائی‌بخش شریعتی در قرن بیستم باید عنایت داشته باشیم که شریعتی در تدوین گفتمان رهائی‌بخش خودش این گزاره هگل را که می‌گوید «فلسفه و گفتمان باید بتواند زمانه خودش را به اندیشه درآورد» مادیت بخشیده است. چراکه شریعتی در چارچوب همین «به اندیشه درآوردن زمانه خودش در گفتمان رهائی‌بخش خودش بود که قبل از هر چیز تلاش می‌کرد تا به صورت تطبیقی به فهم و شناخت جامعه ایران در شکل کنکرت و مشخص دست پیدا کند». آنچنانکه در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که وجه مشخص رویکرد شریعتی نسبت به رویکرد دیگر نظریه‌پردازان جامعه بزرگ ایران (حداقل در طول ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران) در همین «شناخت جامعه ایران نهفته است» و رمز موفقیت گفتمان رهائی‌بخش شریعتی در همین «جامعه‌شناسی تطبیقی ایران» او می‌باشد. باید بگوئیم که بدون تردید «اگر شریعتی نمی‌توانست به جامعه‌شناسی تطبیقی جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران دست پیدا کند، هرگز گفتمان رهائی‌بخش او در قرن بیستم از اینچنین پتانسیل رادیکالی برخوردار نمی‌شد.» ☀

ادامه دارد



اقبال «پیام - آوری» است برای عصر ما، که از نو باید او را شناخت!

مبانی منظومه اندیشه پردانه

علامه محمد اقبال لاهوری

البته بد نیست که در اینجا به تفاوت رویکرد علامه محمد اقبال لاهوری با رویکرد ابو حامد محمد غزالی در خصوص تعریف شهود و اشراق و تجربه دینی اشاره بکنیم، چراکه «غزالی شهود را نیروئی منحصر به فرد در کسب معرفت و شناخت می‌داند»؛ که البته از نظر غزالی «نیروی شهود از جنس و نوع تفکر و ادراک حسی نیست». به عقیده ابو حامد محمد غزالی، «سالک مجذوب که همان عالم عارف می‌باشد، بر مجذوب سالک که همان عارف عالم است، رجحان دارد». ولی در این رابطه نظر علامه محمد اقبال لاهوری کاملاً عکس نظر ابو حامد محمد غزالی می‌باشد؛ زیرا اقبال آنچنانکه در عبارات فوق مشاهده کردیم، «شهود را همچون تفکر و ادراک، قوهئی از قوای ادراک انسان می‌داند».

سابعاً - در عبارات فوق اقبال با صراحت مطرح می‌نماید که «اندیشه انسان هر چند به ظاهر محدود و عاری از قاطعیت است،

سادساً - باید بپذیریم که اقبال با طرح سه سؤال در عبارات فوق یا در سرآغاز فصل اول کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام، در تحلیل نهائی «به دنبال تعریف ایمان می‌باشد» چراکه اصلاً از نظر اقبال «دین حقیقی (نه دین تاریخی) تنها در بستر زایش ایمان در انسان است که می‌تواند معنی پیدا کند»؛ و باز در همین رابطه می‌توانیم داوری کنیم که از نظر اقبال «اگر دین حقیقی نتواند در انسان ایجاد ایمان بکند، اصلاً خود آن دین نمی‌تواند تعریف بشود»؛ زیرا «دین حقیقی تنها در بستر ایمان زائیده خودش تعریف می‌گردد». البته داوری مهمتری که اقبال در این رابطه می‌کند، اینکه «اصلاً مادیت دین حقیقی در بستر ایمان خود به خودی به معنای جداسازی فکر دینی از خود دین حقیقی در دینداری می‌باشد». در این رابطه است که اقبال در جای دیگر از عبارات فوق می‌گوید:

«دین در فرایند ترکیب فکری چیزی اساسی و مرکزی است. هیچ دلیلی در دست نیست تا بنا بر آن فرض کنیم که اندیشه و شهود (اشراق و درون بینی) اصولاً معارض با یکدیگرند؛ زیرا هر دو از یک ریشه جوانه می‌زنند و هر یک مکمل دیگری است. یکی از آن دو حقیقت را پاره پاره به دست می‌آورد و دیگری یک پارچه و به صورت کلی. یکی به جنبه ابدی و جاودانی حقیقت نظر دارد و دیگری به جنبه گذران آن. یکی بهره‌برداری از تمام حقیقت در زمان حاضر است و هدف دیگری گذشتن از حقیقت است از طریق انتخاب و محدود کردن نواحی مختلفی از کل آن برای این که مشاهده منحصر و محدود به همان نواحی باشد. هر یک از آن دو برای تجدید جوانی به دیگری نیاز دارد. هر دو خواستار دیدار یک حقیقتند. اشراق و درون بینی نوع عالی تری از عقل است» (ص ۵ - سطر ۷ به بعد).

ولی می‌تواند به من نامحدود دست یابد» یعنی در این رابطه اقبال بر این باور است که «هر چند من متناهی از من نامتناهی جدا نیفتاده، ولی باید مجزا از آن باشد». او می‌گوید: «من متناهی به سبب فردیت بی‌بدیل خویش به من نامتناهی تقرب می‌جوید تا در نتایج اعمال گذشته خویش نظر کند و امکانات آینده‌اش را مورد داوری قرار دهد». در این رابطه عنایت داشته باشیم که اقبال نه تنها هرگز الگوی دیدگاه «وحدت وجودی عرفا و اهل تصوف را نپذیرفت» بلکه آنچنانکه در فصل چهارم کتاب بازسازی (من بشری - آزادی و جاودانگی آن) شاهد هستیم، «به شدت اصل فناء فی الله عرفان و تصوف را به چالش می‌کشد»، بنابراین، با تکیه بر عرفان مورد اعتقاد خودش می‌گوید: «تجربه وحدانی در عرفان اسلامی برتر به صورتی نیست که هویت من متناهی با نوعی مجذوبیت در من نامتناهی محو و زایل شود، بلکه این نامتناهی است که در آغوش پر مهر متناهی جای می‌گیرد»؛ به بیان دیگر «اقبال در عرصه تبیین رابطه بین متناهی و نامتناهی نه تنها به اصل فناء فی الله مورد ادعای عرفا و اهل تصوف اعتقادی ندارد، بلکه برعکس به مرتبه بقا اعتقاد دارد و آن را هدف نهائی زندگی و تجربه بشری می‌داند.»

ثامناً - در عبارات فوق اقبال به وضوح بر این باور است که «بین گوهر دین که از دید او همان شهود و اشراق و تجربه دینی می‌باشد، با تجربه حسی و یا تجربه عقلی و یا تجربه علمی توافق کلی وجود دارد». از نظر او در تحلیل نهائی «چه در عرصه تجربه دینی و چه در عرصه تجربه حسی و عقلی و علمی، تجربه‌گر به دنبال دریافت و کسب حقیقت می‌باشد». اقبال برای «مرزبندی بین

انواع تجربه دینی و تجربه حسی و تجربه عقلی و علمی معتقد به سطوح حقیقتی می‌شود که تجربه کننده در اشکال مختلف تجربه‌های فوق به دنبال کشف آن حقیقت می‌باشند» بنابراین در همین رابطه است که در عبارات فوق او «برای واقعیت حقیقت، سطوح مختلفی قائل است و هر یک از معارف در بستر تجربه گوناگون ناظر به سطحی از سطوح آن حقیقت می‌داند». شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که از نظر محمد اقبال آنچنانکه در عبارات فوق با صراحت مطرح می‌نماید، «خود حقیقت در برابر تجربه کننده‌های مختلف در اشکال مختلف تجربه دینی و تجربه علمی و تجربه حسی صورت یک منشور دارد که هر کدام از تجربه کننده‌ها در اشکال مختلف آن زاویه‌ای از آن منشور را تبیین می‌نمایند». البته مولوی هم در رابطه با کشف حقیقت توسط انسان (مانند اقبال) معتقد به همین «سطوح مختلف و منشورآسا بودن حقیقت می‌باشد» که او این موضوع را در داستان فیل قرار گرفته در خانه تاریکی (برای مردمی که قبلاً فیل را ندیده بودند و برای دیدن آن فیل وارد آن خانه تاریکی می‌شدند و هر کدام به شکلی آن فیل را تجربه می‌کردند) مطرح می‌نماید که «مردم در آن خانه تاریک، سطحی از حقیقت و واقعیت را کشف می‌کردند و آن سطح حقیقت کشف شده برای خود را، تمام حقیقت تعریف می‌کردند.»

پیل اندر خانه تاریک بود

عرضه را آورده بودنش هنود

از برای دیدنش مردم بسی

اندر آن ظلمت همی شد هر کسی

دیدنش با چشم چون ممکن نبود

حسی و غیره تنها با مراتبی از ادراک آن حقیقت و واقعیت را درک می‌کنیم» و هر چه «عامل درک ما عالی‌تر باشد، واقعیت‌های عالی‌تری را می‌توانیم درک کنیم»؛ به بیان بهتر، از نظر اقبال و مولوی «شیئی برای من که آن را درک می‌کنم، از شیئی برای خود که با قطع نظر از درک من وجود دارد قابل تفکیک می‌باشد». معنای دیگر این حرف آن است که «واقعیت شیئی برای خود وجود دارد و اختلاف در برداشته‌ها و منعکس ساختن آن واقعیت در ذهن به وسیله درک است». لذا در همین رابطه است که مولوی در داستان مورچه‌ها و داوری آنها در باب قلم به دستی که در حال نوشتن می‌باشد، منشور بودن حقیقت برای فهم و ادراک ما و یا سطوح مختلف حقیقت را در زمان درک را اینچنین تبیین می‌نماید:

مورکی بر کاغذی دید او قلم

گفت با مور دگر این راز هم

که عجائب نقش‌ها آن کلک کرد

همچو ریحان و چو سو سنزار و ورد

گفت آن مور اصبح است آن پیشه‌ور

وین قلم در فعل فرع است و اثر

گفت آن مور سوم از بازو است

کاصبح لاغر ز زورش نقش بست

همچنین می‌رفت بالا تا یکی

مهتر موران فطن بود اندکی

مثنوی - دفتر چهارم - ص ۲۷۵ - سطر - ۲۴ به بعد ☀

ادامه دارد

اندر آن تاریکیش کف می‌بسود

آن یکی را کف به خرطوم او فتاد

گفت همچون ناو دانستش نهاد

آن یکی را دست بر گوشش رسید

آن بر او چون باد بیزن شد پدید

آن یکی را کف چو بر پایش بسود

گفت شکل پیل دیدم چون عمود

آن یکی بر پشت او بنهاد دست

گفت خود این پیل چون تختی بد است

همچنین هر یک به جزوی چون رسید

فهم آن می‌کرد هر جا می‌شنید

از نظر که گفتشان بد مختلف

آن یکی دالش لقب داد آن الف

در کف هر کس اگر شمعی بدی

اختلاف از گفتشان بیرون شدی

چشم حس همچون کف دست است و بس

نیست کف را بر همه آن دسترس

مثنوی - دفتر سوم - ص ۱۵۷ - سطر ۱۴ به بعد

باری، آنچه که در ابیات فوق مثنوی برای ما قابل فهم است، اینکه مولوی هم مانند اقبال بر این باور است که «منهای اینکه واقعیت‌ها در عرصه وجود قطع نظر از ادراکات ما فی نفسه وجود دارند» مهم‌تر از آن این است که «ما در عرصه شناخت واقعیت‌ها توسط تجربه‌های مختلف باطنی و

رابطه «دین و توحید»

با مثلث «دنیا، آخرت و قدرت»

در رویکرد پیامبر اسلام در قرآن و امام علی در نهج البلاغه

دین خودشان با دین پیامبران ابراهیمی می‌جنگیدند» و لذا در همین رابطه است که شریعتی می‌گوید:

«کفر را در قرآن نگاه کنید: همواره تعریف کفر و دین، تعریف به عمل است، نه تعریف به ذهنیت» **«أَرَأَيْتَ الَّذِي يَكْذِبُ بِالذِّينِ - دیدی آدمی را که اصلاً تکذیب دین می‌کند»** (سوره الماعون - آیه ۱)، یعنی دین را نفی می‌کند. خوب چه کسی است آنکه دین را نفی می‌کند؟ آن کسی که متافیزیک را نفی می‌کند؟ خدا را نفی می‌کند؟ روح را نفی می‌کند؟ قیامت را نفی می‌کند؟ این‌ها را تکذیب می‌کند؟ عقیده به این‌ها ندارد؟ خیر، تمام تعریف در این سوره تعریف به عمل است: **«فَذَلِكِ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ - این آدم، کسی است که یتیم را می‌راند»** (سوره الماعون - آیه ۲)، این تعریف بی‌دین است: **«وَلَا يَحْضُ عَلٰى طَعَامِ الْمَسْكِينِ - نه این است که به مسکین طعام می‌دهد»** (سوره الماعون - آیه ۳)، یا کم می‌دهد، بلکه با شور و حرص و جدیت

آنچه از این سوره مکی شش آیه‌ای قرآن می‌توان فهمید اینکه: اولاً - هدف نهائی این سوره، تعریف دین از نگاه پیامبر اسلام و قرآن می‌باشد.

ثانیاً - قرآن و پیامبر اسلام در این سوره با تبیین این حقیقت که دین در عرصه دین تاریخی (نه «دین قدسی که حقیقتی ناشناخته برای ما داشته باشد و تنها برای تعریف نومن یا دین باطنی حلقه هانری کربن، از حسین نصر و داریوش شایگان و حسین حاجی فرج معروف به عبدالکریم سروش، در کشور ما می‌خورد») «یک هویت تنها ندارد، بلکه از زمانی که دین در بستر تاریخ بشر چهره تاریخی پیدا کرده است، دین‌های تاریخی مادیت پیدا کرده‌اند و در همین رابطه بوده است که جنگ دین‌ها جایگزین دین واحد شده است»؛ که البته قرآن همین حقیقت را در آیه ۱۷ سوره رعد به صورت یک مثال مطرح می‌کند:

«أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثَالَ - آبی از آسمان نازل شد و آن آب در دره‌ها به اندازه حجم خود جاری گردید و سپس از پیوند آن آبها بود که سیل جاری شد و رویان سیل کفی ظاهر گردید (مثل گداختن زیور توسط آتش که باعث می‌گردد تا کفی بران ظاهر بشود) خداوند داستان حق و باطل (در بستر تاریخ) را اینچنین مثال می‌زند، البته کف نابود می‌شود ولی آنچه که برای مردم سودمند می‌باشد در تاریخ باقی می‌ماند، خداوند مثال‌هایش را اینچنین می‌زند» (سوره رعد - آیه ۱۷).

ثانیاً - کافرانی که در این سوره مخاطب پیامبر اسلام می‌باشند (آنچنانکه در آخر این سوره قرآن مشخص می‌کند) این‌ها دین دارند «پس کافر در قرآن برعکس کافر فقهی، بی‌دین نیستند» بنابراین «کافر و کافران در دیسکورس قرآن و انبیاء ابراهیمی دین‌دارانی هستند که در چارچوب

همیشگی، برای مبارزه با گرسنگی تلاش نمی‌کند، این آدم است که دین ندارد. این تعریف دین است، همه جا این طور است و همه جا قرآن این جور است. وقتی که از کفر صحبت می‌کند بر خلاف ما مسئله ذهنی مطرح نیست» (م. آ. ج - ۱۷ - ص ۱۵۵).

بنابراین در سوره کافرون، «سخن قرآن و پیامبر اسلام، سخن بر سر دو نوع عبادت است که این دو نوع عبادت در چهار آیه از شش آیه سوره کافرون توسط قرآن و پیامبر اسلام تکرار می‌شود». به بیان دیگر در سوره کافرون «تضاد پیامبر اسلام با مخالفین، اختلاف بر سر معبود است، نه بر سر مذهب». پر پیدا است که از اینجا می‌توان دآوری کرد که دو نوع معبود در رویکرد قرآن در این سوره مطرح می‌شود «یکی معبود و دینی است که سودای قدرت دارد و دیگر معبود و دینی است که سودای توحید در وجود دارد.»

رابعاً - اینکه گفته می‌شود، «اسلام، اسلام است و ما دو نوع اسلام رحمانی و غیر رحمانی نداریم» و در تحلیل نهائی پایه اسلام به عنوان یک دین تاریخی از آغاز تکوین همان اسلام اقتدارگرا و سلطه‌گر پیامبر اسلام بوده است که سودای قدرت داشته است و اکنون نیز سودای قدرت نیز دارد، ادعائی است که اگرچه در چارچوب اسلام تاریخی در چهارده قرن گذشته امری واقعی بوده است، اما در بستر اسلام نبوی پیامبر و امام علی هرگز این واقعیت شکل نگرفته است و در نتیجه خود اسلام نبوی در ۲۳ سال حیات نبوی پیامبر اسلام و نزدیک به ۵ سال حیات حکومتی امام علی نمایشی عکس این داشته است. مع ذلک، در همین رابطه است که شریعتی می‌گوید:

«اسلام دینی بود که با نه محمد، وارث ابراهیم و مظهر دین توحید خدا و وحدت خلق، در تاریخ انسان پدید آمد، نهایی که شعار توحید با آن آغاز می‌شود. شعاری که اسلام در برابر شرک، مذهب اشرافیت و مصلحت با آن آغاز شد. تشیع، اسلامی بود که با

نه علی بزرگ، وارث محمد و مظهر اسلام عدالت و حقیقت، در تاریخ اسلام، چهره خود را مشخص کرد و نیز جهت خود را، نهایی که وی در شورای انتخاب خلیفه، در پاسخ عبدالرحمان، مظهر اسلام اشرافیت و مصلحت گفت. این نه به عنوان جبهه‌گیری نهضت شیعی در تاریخ اسلام تا پیش از صفویه، شاخص نقش اجتماعی، طبقاتی و سیاسی گروهی بود که به محبت خاندان پیغمبر و پیروی علی شناخته می‌شدند. حزبی که بنایش بر قرآن و سنت بود، اما قرآن و سنتی که نه از خاندان اموی و عباسی و غزنوی و سلجوقی و چنگیزی و تیموری و هولاکویی، بلکه از خاندان محمدی اعلام می‌شود. تاریخ اسلام مسیر شگفتی را دنبال کرد، مسیری که در آن همه قلدان و قداره‌بندان و خاندان‌ها و خان‌های عرب و عجم و ترک و تاتار و مغول حق رهبری امت اسلام و خلافت پیامبر اسلام را داشتند، جز خاندان پیامبر و ائمه راستین اسلام؛ و تشیع که با نه آغاز شد، نه در قبال مسیری که تاریخ انتخاب می‌کرد، عصیانی علیه تاریخ بود، تاریخی که به نام قرآن، مسیر جاهلیت کسرا و قیصر را دنبال می‌کرد و به نام سنت پیش از همه، پروردگان خانه قرآن و سنت را قربانی می‌ساخت» (م. آ. ج - ۹ - ص ۵).

نباید فراموش کنیم که با آن «ادعا فلسفه تاریخ در بستر اسلام تاریخی از آغاز تاکنون بی‌معنی می‌شود». همان فلسفه تاریخی که در یک طرف آن امام علی مسلمان قرار دارد و در طرف دیگرش معاویه، همان فلسفه تاریخی که در یکطرف آن حسین قرار دارد و در طرف دیگرش یزید و سرانگشتان اجرائی او همان فلسفه تاریخی که در یکطرف آن ابوذر قرار دارد و در طرف دیگرش عثمان و حواریونش، همان فلسفه تاریخی که در ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در یکطرف آن اصحاب قدرت حاکم قرار دارند و در طرف مقابل آنها آزادی‌خواهان و عدالت‌طلبانی قرار دارند

که برای آگاهی و آزادی و برابری مبارزه می‌کنند. طبیعی است که در عرصه آن اسلام تاریخی دیگر نمی‌توان سخن از یک دین و یک اسلام کرد. شاید در این رابطه حتی بتوان گفت که «جنگ دین با دین و جنگ اسلام با اسلام در بستر اسلام تاریخی (برعکس اسلام نبوی پیامبر و امام علی) از جنگ اسلام با کفر غیر فقیهان بسیار سهمگین‌تر باشد.»

۲ - در عرصه دین نبوی پیامبر و امام علی، دیگر «ادعای دین هدفی و دین غایتی و دین ابزاری کردن و موضوع دین را فقط مختص تعریف آخرت و خدا دانستند، تنها مصرفی که دارد در اسلام باطنی‌گری حلقه هانری کربن (اعم از حسین نصر و داریوش شایگان و حسین حاجی فرج) می‌باشد». چرا که برای حلقه هانری کربنی منهای اینکه دین و اسلام برای آنها یک امر قدسی و غیر قابل شناخت می‌باشد و منهای اینکه این دین قدسی حلقه هانری کربنی، هرگز تعهدی و وظیفه‌ای در عرصه جامعه‌سازی ندارد و منهای اینکه این دین باطنی‌گری حلقه هانری کربنی، برای آنها راه نیست و منهای اینکه بر خلاف آیه ۲۵ سوره حدید این دین باطنی‌گری هیچگونه رسالتی جهت شورانیدن توده‌ها در راستای جنبش عدالت‌خواهانه ندارد و منهای اینکه این اسلام باطنی حلقه هانری کربنی اسلامی اختیارستیز و فردگرا و جامعه‌ستیز و دنیاستیز می‌باشد و منهای اینکه این اسلام باطنی‌گرای حلقه هانری کربنی اسلامی غیر حرکت‌ساز و نفی‌کننده وظیفه امر به معروف و نهی از منکر برای پیروان آن می‌باشد، از همه مهمتر اینکه این اسلام باطنی‌گری حلقه هانری کربنی، همان اسلام انطباقی دگماتیست صوفیانه‌ای می‌باشد که خدا و آخرت برای آنها ورای این دنیا و ورای وجود و ورای جامعه و مردم به عنوان یک هدف انتزاعی و مجرد و کلی دنبال می‌کنند.

پر واضح است که «دین هم برای آنها به عنوان یک

هدف و غایت و غیر قابل دسترسی برای مسلمانان مطرح می‌شود». مع الوصف، در پاسخ به همین رویکرد دگماتیست صوفیانه و دین باطنی و دنیاستیز و جامعه‌ستیز و اختیارستیز و فردگرای حلقه هانری کربن است که شریعتی می‌گوید:

«بزرگ‌ترین کار روشنفکر این است که مکتب اسلام را از چنگ تمدن و فرهنگ و علوم اسلامی برهاند و اسلام را چنان بفهمد که بلال می‌فهمید، نه چنان که بوعلی و ملاصدرا یا محی الدین عربی می‌فهمید، اسلام را چنان بفهمد که ابوذر این مسافر بیابان می‌فهمید، باید فرهنگ اسلامی را، از فرهنگ‌هایی که وارد اسلام شده است باز شناخت، اسلام را چنان بفهمیم و ایدئولوژی آن را از دست فرهنگ و معارف اسلامی نجات دهیم. بی‌شک فرهنگ و معارف اسلامی بسیار عزیز است و از افتخارات بشری است، اما ایدئولوژی اسلامی، چیز دیگری است. تفاوت فرهنگ و معارف اسلامی با ایدئولوژی اسلامی اختلافی است که مثلاً ابوذر با ابوعلی سینا دارد. آن چه را که بوعلی می‌داند، ابوذر نمی‌داند، نه کتاب قانون را می‌فهمد و نه کتاب شفا را و اگر جوهر و هیولی و امثال این‌ها را بخواند، کله‌اش دود می‌کند؛ و چیزهایی را که ابوذر می‌داند و احساس می‌کند، ابوعلی سینا و ملاصدرا و محی الدین عربی و دیگر نوابغی که در فرهنگ و تمدن ما کارهایی عظیم کرده‌اند، نه می‌دانند و نه احساس می‌کنند. درد و بینش ابوذر چیزی است و درد و بینش ابوعلی سینا چیزی دیگر. ما باید تکلیف اسلام را روشن کنیم که از کدام چشم باید آن را ببینیم و قرآن را که می‌گشاییم، با چشم علی، ابوذر و بلال باید بخوانیم، یا از چشم فلاسفه و عرفا و متکلمین و منطقیون و اصولیون و امثال اینها. این‌ها را باید از هم جدا کرد» (م. آ - ج ۱۴ - ص ۱۹۲). ☀

ادامه دارد

سوره قصص تبیین کننده «مستضعفین» به عنوان تنها «فاعل اجتماعی» در صحنه تاریخ بشر

در پاسخ به این سؤال باید بگوئیم از آنجائیکه آیه ۶ در ادامه آیه ۴ می‌باشد، با عنایت به اینکه آیه ۴ سوره قصص (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَتَّبِعُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ - همانا فرعون در زمین بلند پروازی کرد و مردم را فرقه و فرقه کرد، گروهی از ایشان را به ضعف کشیدند و از آن‌ها مردانشان را می‌کشتند و زنان‌شان را زنده می‌گذاشتند راستی که از مفسدان بود) در خصوص «مکانیزم دستگاه سرکوب فرعون سخن می‌گوید» طبیعی است که در آیه ۶ سوره قصص سخنی از قطب اقتصادی یا قارون به میان نیاید چراکه «نقش قارون در طبقه حاکمه فونکسیون اقتصادی دارد، نه فونکسیون سرکوب» اما از آنجائیکه «قطب اقتصادی به عنوان مهم‌ترین عامل در ایجاد شکاف طبقاتی در جامعه می‌باشند» به همین دلیل قطب اقتصادی یا قارون به عنوان نماد این قطب در آیات ۹ گانه (آیات ۷۶ تا ۸۴) به صورت مستقل

بدین ترتیب است که در سوره قصص، از آنجائیکه این سوره به دنبال «تعریف مستضعفین به عنوان یک فاعل اجتماعی در صحنه تاریخ می‌باشد» در چارچوب همین رویکرد قرآن در سوره قصص است که قرآن چه در فرایند اجتماعی و چه در فرایند تاریخی، در عرصه مبارزه بین دو قطب استضعاف‌گر و استضعاف شده معتقد به طیفی بودن دو قطب استضعاف‌گر و استضعاف شده می‌باشد؛ بنابراین در این رابطه است که در داستان مبارزه رهائی‌بخش موسی و قوم بنی‌اسرائیل به عنوان قطب استضعاف شده در برابر قطب استضعاف‌گر حاکم بر سه مؤلفه‌ای بودن قدرت استکبارگر حاکم تکیه دارد؛ و مع الوصف، بدین ترتیب است که در تعریف این سه مؤلفه قدرت استکبارگر حاکم ابتدا در آیه ۶ سوره قصص با بیان «وَأَمْكَنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نَرِي فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ - پس از اینکه مستضعفین در زمین مکنت‌شان دادیم خواستیم توسط همین مستضعفین، سرنوشتی بر فرعون و هامان و لشکریانش تحمیل نمائیم که آنها از آن بیمناک بودند» از دو قطب استکبارگر حاکم در زمان موسی و قوم بنی‌اسرائیل با عنوان فرعون و هامان یاد می‌کند و در آیه ۹ (آیات ۷۶ تا ۸۴) فصل هفتم سوره قصص بر معرفی قطب سوم یعنی قارون تکیه می‌نماید.

سوالی که در عرصه تفسیر سوره قصص در این رابطه قابل طرح است اینکه چرا در خود آیه ۶ در کنار طرح دو قطب قدرت حاکم یعنی فرعون و هامان به جای «جُنُودَهُمَا» قارون به عنوان قطب سوم مطرح نکرده و در آیات ۹ گانه فصل هفتم سوره قصص (آیات ۷۶ تا ۸۴) قطب اقتصادی یا قارون به صورت مستقل تبیین و تشریح نموده است؟

تبیین شده است. بر این مطلب اضافه کنیم که تا زمانی که «قطب‌بندی اقتصادی در جامعه از بین نرود، هرگز با از بین رفتن قطب‌بندی سیاسی و فرهنگی شرایط برای امامت و وراثت مستضعفین (آنچنانکه در آیه ۵ سوره قصص مطرح شده است) فراهم نمی‌شود.»

باری، در این رابطه است که داستان استکبار سه مؤلفه‌ای (سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و مذهبی) زمان موسی در سوره قصص که با فرعون به عنوان نماد سیاسی شروع شده بود با آیات ۹ گانه (۷۶ - ۸۴) فصل هفتم سوره قصص «با معرفی قارون به عنوان نماد اقتصادی طبقه حاکم در دوران موسی به پایان می‌رسد» و لذا در ادامه آن است که در فصل هشتم آیات سوره قصص (آیات ۸۵ تا ۸۸) که آخرین آیات این سوره می‌باشد قرآن به جمع‌بندی سوره قصص و مبارزه تاریخی بین دو قطب استضاف‌گر سه مؤلفه‌ای و قطب استضعاف شده در بستر مبارزه سه‌گمین پیامبر اسلام و جنبش رهائی‌بخش او با فراغنه قریش مکه در فرایند مکی می‌پردازد. «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ - وَمَا كُنْتُ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ - وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلْتُ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ - وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (ای پیامبر) آن کس که «عمل به قرآن» بر تو واجب کرد تو را (و جنبش رهائی‌بخش را، مانند موسی و قوم بنی‌اسرائیل آنچنانکه در آیه ۵ سوره قصص اعلام کرده است) به همان «وعده که منتظرش بودی» (وعده آیه ۵ سوره قصص «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعِفُوا فِي الْأَرْضِ

وَنَجْعَلَهُمْ آيَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» - اراده ما بر وراثت و امامت و پیروزی مستضعفین بر تاریخ و بر جهان») می‌رساند. پس (ای پیامبر) اعلام کن که پروردگار من می‌داند که چه کسی به هدایت روی آورده و چه کسی در گمراهی آشکار است - (ای پیامبر) همانطوری که نزول قرآن بر تو محصول رحمت الهی می‌باشد و تو قبل از آن امیدی به آن نداشتی پس هرگز از کافران پشتیبانی مکن - تا کافران نتوانند پس از نزول آیات قرآن تو را از عمل به آن آیات باز دارند. (ای پیامبر) پس به سوی پروردگارت دعوت کن و از مشرکین مباش - (ای پیامبر) با خدا معبود دیگری مخوان که جز او معبودی دیگر نیست و جز به سوی او همه چیز هلاک می‌شوند و حکم از آن اوست و همه به سوی او بر می‌گردید.»

شرح لغات:

۱ - کلمه «فَرَضَ» به معنای واجب کردن است.

۲ - «لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ» تو را به آن وعده‌ای که داده‌ایم باز می‌گردانیم.

۳ - کلمه «هَالِكٌ» به معنای بطلان و معدوم شدن است.

۴ - دو کلمه «وَجْهَهُ» و «جهت» یعنی آن طرفی که با آن روبرو می‌شود.

باری، آنچه در باب جمع‌بندی قرآن در آیات چهارگانه پایانی (آیات ۸۵ تا ۸۸) فصل هشتم سوره قصص می‌توان اینک:

۱ - در آیه ۸۵ با بیان «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ» قرآن فلش بک می‌زند به وعده‌ای که در آیه ۵ سوره قصص (با بیان «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ

«وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ» یعنی «پشتیبانی تو از کافران مانع از اجرای آیات خداوند نسبت به آنها می‌شود.»

۴- در انتهای آیه ۸۷ با بیان «وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» قرآن از پیامبر اسلام می‌خواهد که «از مشرکین نباشد.»

پر واضح است که این درخواست قرآن از پیامبر «برای دوری از شرک در رابطه با همان عدم پشتیبانی پیامبر از کافران می‌باشد» که در انتهای آیه ۸۵ مطرح کرده است؛ به عبارت دیگر قرآن خطاب به پیامبر اسلام می‌خواهد بگوید: «پشتیبانی از کفار در عرصه عمل به آیات الهی بستر ساز شرک برای تو می‌شود.» ☀

پایان

اسْتُضِعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجَعَلَهُمْ أَتَمَّةً وَنَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (که به پیامبر و مؤمنین به دعوت او داده است (که مؤمنین به دعوت او وارث و امام بر زمین و تاریخ می‌شوند) لذا در آیه ۸۵ سوره قصص خداوند می‌گوید: «ای پیامبر تو را به وعده‌ای که دادیم می‌رسانیم وعن قریب مؤمنین به دعوت بر زمین و تاریخ امام و وارث می‌شوند.»

۲- در ابتدای آیه ۸۵ با بیان «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ»، خداوند به پیامبر اسلام گوشزد می‌کند که قبل از همه، «عمل به قرآن بر خود تو واجب است.»

۳- در قسمت آخر آیه ۸۶ سوره قصص با بیان «فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ» خداوند از پیامبر اسلام می‌خواهد که در عرصه حرکت رهایی‌بخش خودش «هرگز نه به صورت تاکتیکی و نه در عرصه استراتژی کافران به این جنبش رهایی‌بخش پشتیبانی نکند» و دلیلی هم که قرآن در این رابطه مطرح می‌کند در ابتدای آیه ۸۷ با بیان

وب سایت:

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com